

حقیقت

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)

شماره ۴ مهر ۱۳۸۰

جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی و دورنمای تحولات جهانی

ماه سپتامبر ۲۰۰۱: هنگامی که برجهای ساختمان تجارت جهانی در نیویورک در نتیجه حملات هوائی گروهی ناشناس فروریخت، هزاران تن از مردم آمریکا به شمار قربانیان دهشتهای نظام سرمایه داری جهانی اضافه شدند. هیئت حاکمه آمریکا بلافاصله از این واقعه برای پیشبرد طرحهای از پیش آماده خود سود جست. این طرحها عبارتند از: اول، تقویت و ثبات بخشیدن به امپراطوری سود و غارت آمریکا در ناحیه خاورمیانه و آسیا و همچنین تثبیت سرکردگی آمریکا بر دیگر قدرتهای امپریالیستی. آمریکا از دو طریق این هدف را دنبال می کند: تقویت حضور نظامی آمریکا در خلیج و جمهوری های آسیائی و عوض کردن برخی رژیمهای نیمه مستعمره در این منطقه (افغانستان و عراق) و دیسیپلین دادن به برخی دیگر (پاکستان و ایران). دوم، تثبیت پشت جبهه اش در خود آمریکا از طریق تعیین تکلیف تضادهای حاد درون این کشور و برقرار کردن دولت پلیسی جهت خفه کردن جنبش سیاسی انقلابی که در جامعه آمریکا در حال ظهور است. این در شرایطی است که اقتصاد آمریکا و جهان وارد یکی از بزرگترین رکودهای خود شده است.

بقیه در صفحه ۲

اطلاعیه حزب کمونیست افغانستان

به پیش در راه سازماندهی و برپائی مقاومت مردمی علیه تجاوز امپریالیستی!

صفحه ٤

افغانستان

جدال نیروها در یک صحنه پیچیده و پر آشوب

صفحه ۱۰

دو یادداشت درباره تحولات ایران

ـ جمهوری اسلامی آماده خدمت زیر پرچم آمریکاست

ـ بر سر «دوم خرداد» چه آمد!!

صفحه ٦

حزب کمونیست کارگری پس از ۱۱ سپتامبر

صفحه ۱۲

گزارشی از مبارزات ضد جنگ در آمریکا

صفحه ۱۸

خاطراتی از زندانهای جمهوری اسلامی

صفحه ۲۵

به یاد رفیق جانباخته جعفر بیات

صفحه ۲۹

اطلاعیه حزب کمونیست ایران (م ـ ل ـ م)

آغاز دومین دور خونریزی و ویرانی افغانستان بدست آمریکا

صفحه ۹

مردم آزادیخواه! در برابر جنایات جنگی امپریالیستها و نوکران آنان در تجاوز به افغانستان ساکت ننشینید! در تظاهرات و سایر آکسیون‌های اعتراضی که در کشورهای گوناگون جریان دارد فعالانه شرکت کنید!

گزیده‌ای از اطلاعیه های کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حزب کمونیست ایران (م ـ ل ـ م) درباره واقعه ۱۱ سپتامبر

صفحه ۲۳

اطلاعیه کمیته هماهنگی احزاب و سازمانهای مائوئیست در منطقه جنوب آسیا

صفحه ۳۵

پیام تبریک

رفیق پراچاندا صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به مناسبت تاسیس حزب کمونیست ایران (م ـ ل ـ م) و سایر پیام‌های رسیده

صفحه ۳۰

مصاحبه مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح (شماره ۲۷) با رفیق پراچاندا (بخش اول)

صفحه ۳٦

جدال بر سر امپراطوری است و نه تروریسم

پس از حادثه یازدهم سپتامبر، در چند روز اول سران آمریکا عنان اختیار از کف داده حرف های دلشان را عریان زدند. بوش، گاه با لحن هفت تیرکشها وعده داد که تروریستها را گیر آورده و دودشان خواهد کرد. گاه با لحن سرداران جنگهای صلیبی تهدید به جهاد کرد، قاضی القضاتش خط و نشان کشید که برای برقراری «امنیت» داخلی از معلق کردن حقوق فردی مندرج در قانون اساسی کوتاهی نخواهد کرد. سناتورهای محترم «سکولار» در سنا مجلس ترحیم گذاشته و یک به یک در پشت میکروفون نقل قولهائی از انجیل برای یکدیگر خواندند و فهمیدند که «خدا» چه استراتژی و تاکتیکهائی را برای «چنین مواقعی» پیشنهاد داده است. پس از چند روز تصمیم گرفتند تصویری از «دشمن» در این جنگ ارائه دهند. گفتند دشمن «تروریست» است و تروریست آن کسی است که برای دست یافتن به مقاصد سیاسی از زور استفاده میکند. اما دیدند که این تعریف قبل از همه شامل حال خودشان می شود. پس تصحیح کردند و گفتند آن کسی است که برای اینکار از ما اجازه نگرفته است! حتی خود امپریالیستها بر سر اینکه چه گروههائی را در مقطع کنونی تروریست بنامند اختلاف دارند و به یکدیگر میگویند «تروریست تو، جنگنده راه آزادی من است و تروریست من جنگنده راه آزادی تو». مثلا روسیه، مسلمانان چچن را تروریست میخواند و غربیها آنان را جنگنده رهائیبخش. آش آنقدر شور بود که خبرگزاری رویتر هم حاضر نشد کلمه تروریست را در اخبارش بکار برد. علاوه بر اینها، مظنون شماره یکشان یعنی بن لادن و سازمان القاعده دست پرورده خودشان است. حتی اگر دست ولی نعمت خود را گاز گرفته باشد، این سازمان و همچنین رژیم طالبان افغانستان (که «القاعده» ستون فقرات کادرهایش را تشکیل میدهد) محصول مشترک سازمان سیای آمریکا، خاندان پادشاهی عربستان سعودی و ارتش پاکستان هستند. سازمانهای جاسوسی آمریکا، اسرائیل، انگلیس و پاکستان و عربستان سعودی و مصر در تمام سازمانهای اسلامی مانند «القاعده» و «جهاد» مصر(که گفته میشود از چند سال پیش به اینطرف به القاعده در افغانستان پیوسته است) نفوذ دارند.

اینکه بالاخره چه دستها و منافعی پشت این حملات بود شاید تا دهها سال روشن نشود. تنها بروز یک بحران سیاسی جدی در مناسبات میان قدرتهای امپریالیستی و یا در درون هیئت حاکمه آمریکا ممکنست باعث درز بسیاری حقایق شود و معماهای امروز را حل کند. اما یک مساله روشن است. امپریالیسم آمریکا کارزار لشگرکشی به خاورمیانه را بدلیل آنکه «تروریستها» امنیت داخلی آمریکا و جهان را تهدید می کنند، براه نینداخته است. بحث تروریسم و بن لادن برای شستشوی مغزی است. برای خلق افکار عمومی در آمریکا و جهان است. برای مشروعیت بخشیدن به تجاوزگریهای آمریکا و خریدن سکوت قشر روشنفکر لیبرال در آمریکا و غرب است. برای برانگیختن احساسات شووینیستی مردم غرب است که با بورژوازی خود متحد شوند. برای آنست که توده های تحتانی و نیروهای مترقی را در موضع دفاعی قرار دهند که علیه تبهکاریهای نوین آمریکا و دیگر قدرتهای جهان سکوت کنند و منفعل بمانند. برای آنست که توده های مردم در آمریکا در مقابل بدتر شدن وضع اقتصادی و بیکارسازی های گسترده دم بر نیاورند. برای آنست که برقراری حکومت پلیسی در آمریکا و در بقیه کشورهای غرب مشروعیت پیدا کند. واقعیت آنست که آمریکا با ضرورت تحکیم سلطه و سرکردگی سیاسی و اقتصادی خود بر جهان مواجه است و این نیاز را تنها با نمایش قدرت و قلدری می تواند برآورده کند.

جهاد «ضد تروریستی»
پرده دوم «نظم نوین جهانی»

دهسال پیش امپریالیستهای آمریکائی و اروپائی یکی از جبونانه ترین و جنایتکارانه ترین جنگها را علیه عراق براه انداختند. رئیس جمهوری وقت آمریکا با صراحت اعلام کرد که هدف از جنگ خلیج نه «نجات کویت از دست صدام» بلکه ایجاد یک «نظم نوین جهانی» است. این جنگ، پیش درآمد پاسخگوئی به اوضاع نوینی بود که پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق، در جهان بوجود آمده بود و دولتهای غربی را با مساله تجدید سازماندهی اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان مواجه ساخته بود.

جنگ خلیج و برنامه «نظم نوین جهانی» منتج از آن قرار بود (حداقل در خاورمیانه و آسیا) آمریکا را بعنوان سرکرده مطلق کشورهای امپریالیستی تثبیت کند؛ رژیمهای نوکر آمریکا مانند شیوخ خلیج بخصوص عربستان سعودی و مصر را ثبات بخشد؛ و مردم فلسطین را آنچنان مرعوب پیروزی آمریکا بر عراق کند که دست از سرزمین خود بکشند و به بندگی ابدی به رژیم نژادپرست فاشیستی در اسرائیل تن در دهند. قرار بود در افغانستان، احزاب اسلامی و طالبان قدرت را از رژیم وابسته به روسیه تحویل بگیرند و با بریدن سر و دست آنچنان نظم و ثباتی برقرار کنند که خطوط لوله نفت و گاز کمپانیهای آمریکائی براحتی جمهوری های آسیائی تازه جدا شده از شوروی سابق را به دریای عمان و از آنجا به شبکه تارعنکبوتی غارت بین المللی خود وصل کنند.

اما برنامه «نظم نوین جهانی» با موانع مهمی روبرو شد. برای مردم جهان این «نظم نوین جهانی» هیچ چیز بجز تداوم و تعمیق استثمار و غارت فقرا توسط اغنیا، تجاوز، مداخله و قلدری و سلطه غرب امپریالیستی بر جهان نبود. برای همین در مقابل آن ایستادند و امواج نوینی از مقاومت و مبارزه در چهار گوشه جهان به ظهور رسید. علاوه بر این، کشورهای امپریالیستی دیگر تحت فشار ضروریات امپراطوری خود در هر آنجا که توانستند در برنامه های آمریکا سنگ اندازی کردند و با آن بر سر نفوذ یابی در جهان به رقابت پرداختند.

اکنون آمریکا میخواهد با آغاز دور نوینی از تهدید و جنگ و قلدری، موانع راه «نظم نوین جهانی» اش را از میان بردارد و آنچه را که ناتمام مانده به اتمام برساند.

امروز، یکی از اهداف آمریکا گسترش حضور نظامی دائمی اش در منطقه خاورمیانه است تا مستقیما ژاندارمی آن را بعهده بگیرد. بطور کلی، در چارچوب اوضاع کنونی جهان، امپریالیسم آمریکا ضروری می بیند که ژاندارمی مناطقی را که برای سلطه جهانی اش کلیدی اند، مستقیما بر عهده بگیرد. بر پایه همین ضرورت استراتژی نظامی و ساختار نیروهای نظامی اش را عوض کرده است تا بتواند همزمان چند کشور را به اشغال نظامی درآورد و یا در چند جنگ کوچک درگیر شود. اکنون سربازان آمریکائی برای دفاع از امپراطوری باید همانند جنگ ویتنام آماده اشغال کشورهای دیگر و مردن برای اهداف آمریکا باشند.

امپریالیسم آمریکا علاوه بر استفاده از تهدید نظامی و جنگ، امپراطوری جهانی خود را از طریق دولتهای نیمه مستعمره در کشورهای موسوم به «جهان سوم» اداره می کند. در این کشورها مرتجعترین نیروها را تحت حمایت خود گرفته و آنان را تا به دندان مسلح می کند تا بعنوان سگ نگهبان انجام وظیفه کنند. هر زمان هم که تاریخ مصرف این مرتجعین تمام میشود، خود را نجات دهنده مردم جا میزند و نوکران عتیقه خود را بر میدارد و یک عده مرتجع دیگر را به پست نگهبانی می‌گمارد. کاری که هم اکنون می خواهد در افغانستان انجام دهد و گویا عراق در نوبت بعدی است. طرحهائی نیز برای «منضبط کردن» رژیمهای پاکستان و ایران در دستور کارش قرار دارد. گسترش نفوذ آمریکا در جمهوری های آسیائی، جزء طرح های درازمدت تر آمریکاست.

بر خلاف توهماتی که برخی نیروهای راست و فرصت طلب اشاعه میدهند هدف آمریکا برقرار کردن نظام دموکراسی غربی در افغانستان، پاکستان، ایران و یا جمهوری های آسیائی نیست. حقوق بشر و آزادی بیان و غیره جزء دستور کار آمریکا و غرب برای کشورهای تحت سلطه نبوده و نیست.

امپریالیستها خواهان تثبیت دولتهای نیمه فئودال نیمه مستعمره در این کشورها به مثابه ستون فقرات تحمیل سلطه خود بر مردم آن کشور، هستند. ثبات بخشیدن به سلطه طبقات بورژوا ملاک در این کشورها بخشی از تجدید سازماندهی های آمریکا برای تحکیم سلطه اش است.

امن کردن پشت جبهه

واقعه یازده سپتامبر در زمانی اتفاق می افتد که هیئت حاکمه آمریکا با تضادهای متعددی در خود آمریکا مواجه است. اقتصاد آمریکا پس از یک دهه رونق بشدت به صخره خورده و وارد بزرگترین رکود پس از جنگ جهانی دوم شده است. این رکود، تنها اقتصاد خود آمریکا را در بر نگرفته است بلکه جهانی است و بی ثباتی شدید نظام پولی و مالی جهان، تنها یکی از تبارزات بحران جهانی نظام امپریالیستی است. در خود آمریکا روزانه دهها هزار نفر از مشاغل مختلف اخراج می شوند.

در آمریکا، تضادهای طبقاتی و ملی (سیاهان و مهاجرین آمریکای لاتین) هیچوقت تا به این حد حاد نبوده است. اینکه امروز حدود دو میلیون زن و مرد سیاهپوست در زندانهای آمریکا بسر میبرند یک نشانه حدت یابی تضاد میان مردم و بورژوازی آمریکاست. از سه سال پیش یک جنبش جهانی ضد سرمایه داری در آمریکا و اروپا گسترش یافته است. نقطه آغاز این حرکت در شهر سیاتل آمریکا در پایان سال ۱۹۹۹ بود که پنجاه هزار مبارز جوان و پیر از سراسر آمریکا با مبارزات متهورانه خود اجلاس سالانه سازمان تجارت جهانی را محاصره کرده و متوقف کردند. از آن زمان به بعد، این جنبش در سراسر کشورهای غربی رشد کرده است. جوهر ضد سرمایه داری و ترکیب جوان این جنبش حاکمان امپریالیست را در آمریکا و اروپا بسیار هراسان کرده است. یک نسل جدید بی باک ضد امپریالیست و انترناسیونالیست در غرب به ظهور رسیده است. نسل مبارزی که از تقسیم ناعادلانه ثروت در جهان و از جنایات امپریالیستها در حق خلقها و ملل تحت ستم، با تمام وجود متنفر است و برای عدالت در سراسر جهان نبرد می‌کند. نسلی که برای رسیدن به این عدالت حاضر به از جان گذشتگی است.

تضادهای درون هیئت حاکمه آمریکا در جریان انتخابات سال گذشته به آنجا رسید که جورج بوش با تقلب در انتخابات به ریاست جمهوری رسید. این امر بر مشروعیت نهاد ریاست جمهوری ضربات سختی وارد آورد. در مراسم تحلیف ریاست جمهوری بوش بیست هزار نفر در خیابانهای اطراف کاخ سفید علیه او به تظاهرات پرداختند، و هنگام مراسم ادای سوگند بانگ اعتراض و هو کردن، کف زدنهای میهمانان کاخ سفید را خفه کرد؛ واقعه ای که از زمان ریچارد نیکسون تا کنون سابقه نداشت. با وقوع حادثه یازده سپتامبر رئیس جمهور آمریکا فرصت را از دست نداد و برای مشروعیت بخشیدن به ریاست جمهوری خود و تخفیف تضادهای درون هیئت حاکمه آمریکا، حداکثر استفاده را کرد.

اما مهمتر از همه اینکه امپریالیستهای آمریکائی از واقعه یازده سپتامبر مانند باران رحمتی برای اجرای طرحهای کودتاگرانه خود علیه مردم استفاده کرده اند. افزودن بر آزادی عمل پلیس و نیروهای امنیتی در پیگرد و دستگیری مردم، تصویب قانونی مبنی بر دستگیری نامحدود مهاجرین ساکن آمریکا بدون ارائه دلیل، استراق سمع، جاسوس کردن مردم علیه یکدیگر، افزایش گشت پلیس، آزار فعالین سیاسی، سانسور هنر ضد امپریالیستی و مترقی، و هزاران طرق برای سرکوب و پائیدن مردم و بطور خلاصه، ایجاد یک حکومت پلیسی، در دست تهیه و اجراست.

انقلابیون آمریکا مرعوب نمی شوند

این تعرض حاکمان آمریکا نتوانسته است مائوئیستها و مبارزین جنبش ضد سرمایه داری را به خانه ها برانند و یا مرعوب کند. بالعکس، نیروهای انقلابی و مترقی در آمریکا ضدیت با جنگ طلبی و نژادپرستی بورژوازی خودی را که تحت عنوان «مبارزه علیه تروریسم» براه انداده، در صدر وظایف مبارزاتی نهاده اند.

طرحهای امپریالیستهای آمریکائی تضادهای بزرگی را در بطن خود می پرورانند. مطمئنا ماجراجوئی های بین المللی اش با مقاومت خلقهای جهان و در خانه خود نیز با امواج مبارزات مردمی که تاریخچه غنی مبارزات ضد جنگ های آمریکا را پشت سر دارند روبرو خواهد شد. این اوضاع بر بستر حدت یابی تضادهای طبقاتی و ملی و سراشیب اقتصادی در حال انکشاف است. جمع شدن مجموعه این تضادها در یک گرهگاه می تواند بورژوازی آمریکا را با آنچنان بحران سیاسی مواجه کند که تلاطمات دهه شصت در مقابلش رنگ ببازد و شرایط یک انقلاب واقعی را برای مائوئیستها در آمریکا فراهم کند. وظیفه نیروهای انقلابی و مترقی و بیش از همه کمونیستهای انقلابی است که با دامن زدن به ظهور یک جنبش سیاسی انقلابی علیه بورژوازی آمریکا، فرارسیدن چنین گرهگاهی را تسریع کنند. امپریالیسم آمریکا جانوری درنده با دندانهای واقعی است اما همانطور که مائوتسه دون با قاطعیتی فراموش ناشدنی گفت، در نهایت، امپریالیسم ببر کاغذی است. زیرا دشمن اکثریت مردم جهان است و اکثریت مردم جهان از آن متنفرند.

مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع جدانشدنی است

اجباری که امپریالیستها را بسوی ایجاد «نظم نوین جهانی» میراند به ناگزیر آنها را بیش از پیش در مقابل مردم جهان قرار میدهد. امپریالیستها با انتخاب «دشمنان» منفوری مانند طالبان می خواهند دستان خون آلود خود را بپوشانند. اما این کار ساده ای نیست. برای مثال، در ایران علیرغم اینکه رژیم فریبکار اسلامی سالها شعارهای ضد امپریالیسم آمریکا را مسخ کرده و به لوث کشیده، اما این باعث نمی شود که امروز نیروهای مردمی در مورد ماهیت این قدرت جنایتکار امپریالیستی شک کنند و چشم و گوش بسته به دنبال کارزار نظامیش بیفتند. در جنبش سیاسی ایران غیر از گروه اندکی که هیجان زده به دنبال موج «ضد تروریستی» امپریالیستهای آمریکائی روان شدند، اکثریت نیروهای ترقیخواه دروغ «جنگ ضد تروریستی» را افشا کردند و علیه لشگرکشی نوین آمریکا که در واقع اعلام جنگ علیه خلقهای خاورمیانه است موضع گرفتند. نیازهای کنونی امپریالیسم آمریکا ایجاب کرده که رژیم جمهوری اسلامی علنا وارد همکاری با آن شود. علنی شدن ارتباط عمیق و اساسی رژیم جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکا، بسیار عالی است. هر چه عریانتر بهتر. چون جای گیجی برای توده ها در مورد دشمنان غدارشان (ارتجاع جمهوری اسلامی و امپریالیسم) باقی نمی گذارد.

در افغانستان، بیش از بیست سال جنگ و آوارگی و ویرانی، و جنایات بی حد و حساب طالبان و احزاب اسلامی دیگر، زمینه های این توهم را در بخشی از مردم بوجود آورده که شاید آمریکائیها این بار بجای سموم مهلکی مانند مجاهد و طالبان، نوشدارو در انبان داشته باشند. چنین توهمی بدون شک سرخوردگی و یاس بیشتر ببار خواهد آورد. آن دسته از روشنفکران فرصت طلبی که چنین توهمی را دامن می زنند، به مردم افغانستان خیانت می کنند. آنها که همواره خود را به درشکه این یا آن حزب اسلامی، این دولت و آن دولت مرتجع بسته اند، اکنون طرحهای آمریکائی را میان مردم تبلیغ می کنند بدون اینکه توضیح دهند به چه دلیل و منطقی مردمی که هنوز داغ پروژه آمریکائی طالبسازی افغانستان روی بدنشان است باید به طرحهای جدید آمریکا چشم امید بدوزند. در مقابل، کمونیستهای انقلابی افغانستان بی محابا منافع امپریالیستی آمریکا، ماهیت طبقاتی طالبان و ائتلاف شمال و بقیه دارودسته های مرتجع را افشا می کنند و توده ها را برای ایجاد یک افغانستان واقعا آزاد، آزاد از امپریالیستها و دولتهای مرتجع منطقه و احزاب اسلامی و سران قبائل و فئودالها . بسیج و سازماندهی می کنند. خلق افغانستان قهرمانانه علیه ارتش امپریالیستی شوروی جنگید و در این راه قربانیان زیادی داد. اما هیچ چیز بدست نیاورد و فقط سلطه

بقیه در صفحه ۴

اطلاعیه حزب کمونیست افغانستان

به‌پیش در راه سازماندهی و برپائی مقاومت مردمی علیه تجاوز امپریالیستی

اینک یکبار دیگر مردمان زجر دیده و کشور بلا کشیده افغانستان در معرض تجاوزگری واشغال امپریالیستی قرار گرفته است. این بار بهانه و روکش تجاوزگری و اشغال امپریالیستی «مبارزه علیه تروریزم» است. امپریالیزم امریکا این «مبارزه علیه تروریزم» را بمثابه یک مبارزه جهانی اعلام نموده و در صدد برآمده است که سایر امپریالیست ها و مرتجعین جهان را در سطح وسیعی بدنبال خود بسیج نماید.

شعار «مبارزه جهانی علیه تروریزم» دروغ بزرگی است، زیرا که بزرگترین قدرت تروریستی جهان آنرا علم کرده ا ست. یانکی ها در خانه خودشان زخم خورده اند و این زخم از جانب هر که وارد شده باشد، نه تنها از لحاظ میزان خسارات وتلفات ، بلکه بویژه از این جهت پر درد و سوز است که ضعف عمومی نظام و سستی کاخ اقتدار و سلطه امپریالیستی جهانی شان را در معرض دید توده های جهان قرار داده است. از اینجا است که همچون اژدهای زخمی بر خود می پیچند و نعره می زنند که به خونین ترین وجه انتقام خواهند کشید. آنها در واقع میخواهند که به دهشت افگنانه ترین شکل قدرت و توان شان را نشان دهند و توده های جهان را بترسانند تا سلطه و اقتدار جهانی شان خدشه دار نشود. از اینجهت «مبارزه جهانی علیه تروریزم» مورد ادعای آنها در مجموع و بویژه در مورد افغانستان یکی از خونبارترین کارزار های تروریستی دولتی امپریالیستی خواهد بود.

عملیات انتحاری نیویارک و واشنگتن را چه کسانی سازماندهی کرده و انجام داده اند؟ اسامه و باندهای مرتبط به وی بمثابه مظنونین درجه اول اعلام گردیده اند. اما اسامه کیست؟ او خود دست پرورده سی آی ای است که سالهای سال نوکر گوش بفرمان آفتابی یانکی ها بوده است و هم اکنون نیز ممکن است به جناح و جناح هائی از قدرتمندان امپریالیستی مرتبط باشد. این «تروریست کبیر» را خود امپریالیستهای امریکائی بوجود آورده، پرورش داده و بزرگ کرده اند. باندهای مرتبط به این «مجاهد بزرگ» با تائیدها، تشویق ها و پشت گرمی های مستقیم و غیر مستقیم امپریالیستهای امریکائی و متحدین شان در سلسله ای از سبعانه ترین اقدامات دهشت افگنانه علیه توده های افغانستانی فعالانه سهم گرفته و بمثابه باندهای تجاوزگر علیه مردمان و کشور ما تقویت گردیده اند.

پناه دهندگان «تروریستها» که قرار است همانند خود «تروریست ها»

جنگ تجاوزکارانه...

بیشتر امپریالیسم و فئودالیسم نصیبش شد زیرا مبارزه اش تحت رهبری یک برنامه رهائی بخش ضد ارتجاع و ضد امپریالیست و برای ایجاد یک جامعه دموکراتیک نوین، پیش نرفت. رهبری مبارزه مردم افغانستان بدست نیروهای اسلامی ارتجاعی افتاد که تا مغز استخوان به رژیمهای ارتجاعی منطقه و امپریالیسم آمریکا وابسته بودند و برای احیاء مناسبات قرون وسطائی در افغانستان می جنگیدند. مردم افغانستان برای رهائی خود فداکاریهای عظیمی کرده اند اما تا کنون فرصتی بدست نیاورده اند تا طعم ثمرات فداکاری خویش را بچشند. مردم افغانستان جنگ را می شناسند اما هرگز فرصت آن را نیافتند که برای منافع خودشان بجنگند. امروز هر تغییر و تحولی در نتیجه تجاوز امپریالیستهای غربی به افغانستان صورت گیرد یک مساله عوض نمی شود: مردم افغانستان تحت رهبری حزب پیشاهنگ کمونیست خود باید برای سرنگونی نیروهای ارتجاع مذهبی و قبیلوی و اخراج نیروهای امپریالیستی بجنگند و آنان را سرنگون کنند و مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نوینی را متولد کنند. اگرچه ممکن است مائوئیستها و نیروهای مترقی برای رهبری چنین جنگی هنوز ضعیف باشند اما تنها در جریان بسیج و سازماندهی مردم به گرد یک برنامه انقلاب دموکراتیک نوین، به گرد مبارزه برای سرنگونی احزاب ارتجاعی اسلامی حاکم بر افغانستان و حامیان امپریالیست آنان است که می توانند در موقعیت آغاز چنین جنگی قرار گیرند.

بدون شک «جهاد ضد تروریستی» امپریالیستهای غربی در برخی از کشورها (در پاکستان و اندونزی بطور مثال) بر محبوبیت نیروهای ارتجاعی اسلامی افزوده است. کمونیستهای انقلابی باید خلاف این جریان حرکت کنند. وظیفه آنان این است که هم به مخالفت صریح و مبارزه علیه این کارزار امپریالیستی بپردازند و هم فعالانه ماهیت ارتجاعی برنامه های اسلامی را افشا کنند و به توده ها نشان دهند که ایدئولوژی و برنامه اسلامی برای اکثریت مردم هیچ ببار نمی آورد بجز تقویت قیود بندگی و بردگی اجتماعی و عقب ماندگی و فقر و درماندگی آنان. همانطور که تجربه ایران و افغانستان به وضوح نشان داده است. وظیفه نیروهای آگاه متعهد به مردم است که ماهیت یکسان حکومتهائی را که علنا وابسته به امپریالیسم آمریکا هستند (مثل حکومتهای مصر و عربستان و ترکیه) و آنها که ظاهرا به آمریکا فحش داده اما با گلوله های امپریالیستی به مردم خود شلیک کرده اند (مثل ایران و افغانستان و عراق) را افشا کنند. اینها همه اجزاء لاینفک نظام سرمایه داری جهانی هستند.

نظم نوین انقلابی

تشدید بی نظمی در جهان تنها یک چیز را نشان میدهد و آن اینکه جهان یک نظم نوین را طلب می کند. برای اینکه این نظم نوین، نظم امپریالیستی نباشد کمونیستهای انقلابی در هر کشوری باید با برنامه ایجاد یک جامعه کمونیستی، پرولتاریا و خلقهای هر کشوری را برای کسب قدرت سیاسی و برقراری دولتهای دموکراتیک نوین و سوسیالیستی بسیج و سازماندهی کنند. چنین وظیفه ای بدون دست زدن به جنگهای انقلابی علیه دولتهای مرتجع حاکم بر هر کشور و حامیان امپریالیست آنها امکان ندارد. تاریخ به یاد ندارد که طبقه ای بدون اعمال قهر، قدرت سیاسی را از طبقه ی دیگری گرفته باشد. در مقابل جنگهای امپریالیستی و جنگهای ارتجاعی احزاب اسلامی، طبقه کارگر و خلقهای خاورمیانه به جنگهای انقلابی و رهائی بخش تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی نیاز دارند. در شرایطی که توده های مردم بخاطر تشدید تضادهای نظام سرمایه داری هر چه بیشتر به میدان مقاومت و مبارزه کشانده میشوند، در هر کجا که میدان از احزاب کمونیست انقلابی و برنامه و استراتژی جنگ انقلابی برای کسب قدرت سیاسی خالی باشد، نیروهای ارتجاعی رهبری توده های جان به لب رسیده را بدست خواهند گرفت و از آنها برای به قدرت رساندن دارودسته خود سوء استفاده خواهند کرد. در شرایط اغتشاش و بی نظمی و در کوران تلاطمات، کمونیستهای انقلابی باید بیش از هر زمانی برنامه و راه انقلابی کمونیستی را به میان توده ها ببرند و تضاد آنرا با ماهیت و برنامه همه نیروهای دیگر نشان دهند. و مهمتر از همه آنکه با سخت کوشی و فداکاری های عظیم این برنامه را با آغاز جنگ خلق به نیروی مادی، به پرچم توده ها تبدیل کنند. این وظیفه‌ای است که بر دوش ما مائوئیستها در ایران نیز قرار دارد. ■

مورد «سرکوب شدید» قرار بگیرند، چه کسانی اند؟ رژیم طالبان در صدر لیست قرار دارد. اما طالبان چه کسان اند؟ اینها کسانی اند که توسط امپریالیستهای امریکائی شرکاء شان از کنج بوریای مساجد و مدارس دینی و «وظیفه خوری» از پشت درهای خانه های اهالی تا سریر امارت و قدرت بالا کشیده شدند تا اهداف اقتصادی و سیاسی آنها را در افغانستان و منطقه تامین نمایند. این دهشت افگنان ددمنش در طول چند سال حاکمیت و اقتدارشان از قتل عام های چندین هزار نفره و کوچ دادن های اجباری صدها هزار نفری توده های مردم به بهانه سرکوب مخالفین ارتجاعی شان ابا نورزیده اند. تمامی ابعاد سیاست آنها در حق توده های مردم، زحمتکشان، زنان و ملیت های تحت ستم دهشت مجسم و تروریزم مسلم است و باندهای «امر به معروف و نهی از منکر» شان یکی از تبلورات سبعانه این دهشت و ترور.

قدر مسلم است که نوکران دست پرورده تا آنگاهی قابل نوازش اند که مورد استعمال قرار داشته باشند و آنگاهی که دوره استعمال و به خدمت گرفتن شان به پایان برسد یا موجودیت شان برای اربابان مزاحمت برانگیز گردد و یا زمینه برای تعویض آنها با نوکران بهتری فراهم شود، دیگر ارزشی نخواهند داشت و مورد بی مهری و یا بالاتر از آن مورد خشم و غضب باداران شان قرار خواهند گرفت. موبوتو، سوهارتو، فوجیموری و... از جمله آن نوکران گوش به فرمان امپریالیستها بودند که پس از مدت ها چاکری برای اربابان شان، در مواجهه بامبارزات توده ها، کارآئی شان را از دست دادند و غیر قابل استفاده شدند، لذا به سادگی مورد بی مهری قرار گرفتند و کنار گذاشته شدند. ولی نوریگای پانامه که موجودیتش برای ارباب مزاحمت برانگیز گردید، مستقیماً مورد حمله قرار گرفت و نه تنها از قدرت سرنگون شد بلکه گرفتار نیز گردید و با دستان بسته برای «محاکمه» به امریکا انتقال یافت. قویاً محتمل است که سرنوشت مشابهی در انتظار اسامه و ملاعمر نیز قرار داشته باشد.

پروژه طالبان در کلیت خود، به شمول استقرار باندهای تحت سرپرستی اسامه در افغانستان، قرار بود ثبات سیاسی مورد خواست امپریالیستهای امریکائی و متحدین شان را درین کشور بوجودآورده و راه نفوذ آنها به آسیای میانه را هموار سازد. اما این پروژه نه تنها برای امپریالیستهای امریکائی ثمره ای ببار نیاورده و کلا یک پروژه ناکام است، بلکه به ضد خود بدل گردیده و نه تنها به مانعی بر سر راه نفوذ امپریالیست های امریکائی به آسیای میانه، بلکه به عامل مزاحمی برای خود آنها نیز مبدل گردیده است. از این جهت است که طالبان و اسامه نه تنها مورد بی مهری بلکه مورد خشم و غضب اربابان امریکائی شان قرار گرفته اند و نه از این جهت که این قدرت جهانخوار، مخالف تروریزم و دهشت افگنی است. آیا امپریالیزم امریکا حامی و پشتیبان درجه اول صهیونیزم و دولت غاصب و دهشت افگن اسرائیل از خونخوارترین باندهای دهشت و ترور و قتل و غارت در جهان نمی باشند؟ چرا صهیونیزم و دولت اسرائیل آماج «جنگ جهانی علیه تروریزم» امپریالیستها امریکائی قرار ندارند؟ واضح است که آنها نه تنها آماج این «جنگ» محسوب نمی شوند، بلکه بخش مهمی از اردوی این جنگ را تشکیل می دهند.

از جانب دیگر شعار «جهاد علیه کفر امریکائی» که توسط باند اسامه علم گردیده و اکنون طالبان نیز آنرا مضمضه می نمایند، نیز یک دروغ بزرگ و یک عوامفریبی عظیم است. توده های افغانستانی «ثمرات» و «برکات»، «جهاد علیه فسق و فجور» این مرتجعین عوامفریب را با گوشت و پوست شان لمس کرده و با زبان جان شان چشیده اند. یقینی است که «جهاد» آنها در افغانستان علیه تجاوز «کفر امریکائی»، حتی در صورتیکه بتواند از یک شعار میان تهی به یک عملکرد متحقق شده مبدل گردد، نیز ثمره و نتیجه بهتری برای کشور و مردمان کشور ببار نخواهد آورد. ولی امر محتمل تر آن است که نوکران دست پرورده یا با اربابان ولی نعمت شان به نحوی کنار بیایند و یا در مقابل تهاجم و تعرض آنها به سرعت میدان را خالی نمایند.

در این میان حالت زار و ابتر مرتجعین در حال جنگ با طالبان یعنی «دولت اسلامی افغانستان» که به تازگی بی فرمانده و «یتیم» گردیده اند، تهوع آور و نفرت انگیز است. این مرتجعین حقیر که فی المجلس از آخور دولت های روسیه و هند و همنوایان شان در قضیه افغانستان، می خورند، مداوماً اعلام می کنند که حاضراند به مثابه «روباه پیش گرگی» در خدمت امپریالیستهای متجاوز امریکائی قرار بگیرند تا بلکه سهمی در لاش خوری بدست آورند.

در هر حال حساب مردمان افغانستان و منافع آنها، نه تنها از حساب و منافع امپریالیست های امریکائی و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی آنها و کلا نظام جهانی امپریالیستی جدا بوده و در ضدیت با آنها قرار دارد، بلکه با حساب و منافع نوکران پرورده شده امپریالیستها و کلا نظام ارتجاعی و وابسته آنها نیز در جدائی و ضدیت می باشد.

مقاومت علیه تجاوز و اشغالگری امپریالیستهای امریکائی و متحدین شان حق و مسئولیت مسلم مردمان افغانستان است، همانگونه که مقاومت علیه تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیستهای شوروی حق و مسئولیت مسلم شان بود. اما سرشت و سرنوشت ذاتی این حق و مسئولیت مسلم در ضدیت با سرشت و سرنوشت نوکران امپریالیست ها، اعم از فرمان بردار و نافرمان، اعم از«امارت اسلامی»، نیز قرار دارد. تجارب دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی را در شرایط کنونی باید با غنا و عمق بیشتری مد نظر قرار داد و به کاربست.

حزب کمونیست افغانستان تهدیدات تجاوزگرانه امپریالیستهای امریکائی را بشدت محکوم می نماید و قاطعانه مصمم است که در صورت وقوع تجاوز و اشغالگری امپریالیستی، با تمام قوت و توان علیه آن بایستد و در امر سازماندهی و بر پائی مقاومت مردمی با درفش مستقل انقلابی و به مثابه بخشی از انقلاب جهانی بکوشد. فقط در صورت متحقق شدن حقیقی این امر عادلانه و بر حق و تحکیم و گسترش روز افزون آن خواهیم توانست جنگ مقاومت ضد امپریالیزم امریکا را به مثابه مرحله ای از جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان به پیش ببریم. یکی از شروط فوق العاده ضروری و جدی تامین این امر، این خواهد بود که «پان اسلامیزم» و «تئوکراسی» ارتجاعی حاکم فعلی، اعم از طالبی و غیر طالبی، کماکان به یکی از آماج های اصلی مبارزات انقلابی در نظر گرفته شده و مبارزه علیه آن در صور و اشکال گوناگون به پیش برده شود. در غیر آن یکبار دیگر خون بهای عظیم توده ها به هدر خواهد رفت و زنجیرهای اسارت و بردگی برجای خواهد ماند.

مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع

بر افراشته باد درفش مقاومت مردمی علیه تجاوز امپریالیستی

زنده باد انقلاب، زنده باد کمونیزم

حزب کمونیست افغانستان

۲۶ - ۶ - ۱۳۸۰

۲ یادداشت
درباره تحولات ایران

جمهوری اسلامی آماده خدمت زیر پرچم آمریکاست

از همان شب ۱۱ سپتامبر، سران جمهوری اسلامی در تماس های آشکار و پنهان خود با مقامات آمریکا و اروپا اعلام کردند که آنان نیز در «جهاد آمریکائی علیه تروریسم»، مانند بقیه مرتجعین سرسپرده، آماده خدمت زیر پرچمند. نامه چاپلوسانه خاتمی به نمایندگی از طرف کل هیئت حاکمه ایران، با تقدیر و خوشامد مقامات آمریکا و اتحادیه اروپا روبرو می شود. وزیر امور خارجه انگلستان که با پیام ها و پیشنهادات مهمی در زمینه های سیاسی ـ دیپلماتیک، نظامی ـ امنیتی، و اقتصادی به تهران آمده، خرسند و راضی به کشورش باز می گردد. کمی بعد، هواپیماهای حامل کمکهای «انسان دوستانه» مستقیما در فرودگاه مشهد به زمین می نشینند. رسانه های غرب گزارش می دهند که کوماندوهای آمریکا و انگلیس پیشاپیش در نوار مرزی ایران و افغانستان مستقر شده اند! اینکه اینها از کدام مسیر و با کارت سبز چه دولتی به آنجا رسیده اند را راحت می توان حدس زد. مقامات آمریکا خود اذعان می کنند که همکاری دولتهای مختلف با آن کشور، بر حسب مصالح هر یک از آن دولتها به دو شکل جلو خواهد رفت: علنی و مخفی.

بنظر می رسد که جمهوری اسلامی، راه دوم را با مصالح خود سازگارتر می بیند. همزمان برخی رسانه های غرب خبر از برگزاری جلسات گوناگون میان مقامات ایرانی منجمله خاتمی با مقامات آمریکائی و اروپایی می دهند و اینکه جمهوری اسلامی طی این نشستها موافقت کامل خود با حمله نظامی به افغانستان را اعلام کرده، به این شرط که غربیها مثل جنگ با عراق عمل نکنند و کار را ناتمام نگذارند! ضمنا تاکید کرده اند که در تبلیغات بیرونی نمی توانند موضع واقعی خود را اعلام کنند! شکایت سران رژیم از به اصطلاح تک روی آمریکا در «جهاد مقدس کنونی» و چسباندن خود به سازمان ملل، ژست های قلابی شمخانی در مورد مخالفت جمهوری اسلامی با پرواز بدون اجازه هواپیماهای آمریکایی بر فراز ایران، خرید به اصطلاح «مستقلانه» تسلیحات از روسیه که اجازه فروش آنها را پیشاپیش آمریکا به دولت پوتین داده است، همگی اقداماتی است که برای پنهان کردن این همکاری پشت پرده انجام می گیرد. به هر حال همکاری جمهوری اسلامی با آمریکا خواه مخفی باشد خواه علنی، یک چیز مسلم است: رژیم ایران برای خلاص کردن گریبان خود از دست مردم خشمگین، از بحران و درماندگی و انفراد، مذبوحانه روی اوضاع حاضر و طرح های منطقه ای آمریکا حساب باز کرده است.

شرکت جمهوری اسلامی در «جهاد ضد تروریستی» آمریکا، جای تعجب ندارد. این رژیم برای ادامه موجودیت به مراکز و منابع امپریالیستی متکی است و جز این نمی تواند باشد. بند ناف جمهوری اسلامی از همان آغاز استقرارش به دنیای امپریالیستی وصل بوده است. همین قدرتهای غربی بودند که در هراس از ادامه بحران انقلابی ۱۳۵۷ در ایران و ضربات بیشتری که می توانست به چتر سلطه آنها در سطح منطقه و جهان بزند، بالاخره راه قدرت گیری دار و دسته خمینی را گشودند تا وظیفه سر بریدن انقلاب و کشتار هزاران هزار نفر از کمونیستها و مبارزین و توده های زحمتکش و ستمدیده را به پیش ببرد. ماشین بهره کشی و کسب سودهای کلان از دسترنج کارگران و دهقانان و زحمتکشان ایران حتی یک لحظه از کار نیفتاد. نفت و منابع زیرزمینی و بازار چند ده میلیونی کشور را بکار گرفتند و بخشی از درآمد کلانش را برای سر پا نگهداشتن دستگاه نظامی ـ امنیتی، ایدئولوژیک ـ فرهنگی اسلامی برای سرکوب و کنترل مردم ناراضی هزینه کردند. بدون حمایت همه جانبه امپریالیستها (منجمله روابط پشت پرده دائمی آمریکا با رژیم اسلامی)، این ارتجاع منفور یک روز هم نمی توانست بر جای بماند. رسوائی ایران گیت و تماس ریگان ـ رفسنجانی که فتوایش را شخص خمینی صادر کرده بود، در کارنامه ننگین جمهوری اسلامی ثبت شده است. آخوندها تسلیحات آمریکائی و اسرائیلی را مخفیانه خریدند و پولش را از طریق کارتل های تولید مواد مخدر در آمریکای مرکزی در اختیار باندهای جلاد کنترا در نیکاراگوا قرار دادند تا بر سر راه دهقانان و کودکان نیکاراگوا بمب بریزند و مین بکارند. در سراسر دوران جنگ ارتجاعی ایران و عراق، همین ها بودند که اسلحه و اطلاعات در اختیار هر دو طرف می گذاشتند تا منابع انسانی و اقتصادی و روحیه مبارزاتی توده های مردم را به نابودی کشانند و جیب های خود را پر کنند. از طریق همین ارتباطات بود که امپریالیستها، باندهای نظامی ـ امنیتی وابسته به خود را در راس دولت، سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات و ارتش جمهوری اسلامی ساختند و پروراندند. در سالهای بعد از جنگ، همین قدرتهای امپریالیستی بودند که نخست برنامه خانمانسوز «بازسازی اقتصادی» را تحت پرچم رفسنجانی منفور دیکته کردند و چند سال بعد که طشت رسوایی رفسنجانی از بام فرو افتاد، پشت پروژه فریبکارانه «دوم خرداد» و خاتمی را گرفتند تا بحران را کنترل کرده، دستگاه دولت ارتجاعی حاکم را از گزند خیزش توده ها برهانند.

در شرایط کنونی که طرحهای جمهوری اسلامی برای مهار خشم و نارضایتی مردم، و ترمیم و تحکیم قدرت خویش، یکی پس از دیگری شکست خورده و کشتی «دوم خرداد» نیز به گل نشسته، رژیم می کوشد خود را به طرحهای آمریکا در خاورمیانه بیاویزد تا شاید از خطر غرق شدن، نجات پیدا کند. اینبار این نوکران حقیر امپریالیسم می خواهند با بازی در جمع «بزرگان»، مردم را آچمز کنند. در واقع، طرح کنترل بحران در جمهوری اسلامی، امروز به همراهی آشکار با ائتلاف تحت رهبری آمریکا برای نقشه ریزی دوباره قدرت و تغییر ساختارهای سیاسی در سطح جهان و مشخصا در خاورمیانه گره خورده است. در چارچوب همین طرح، تبلیغات فریبکارانه ای از مدتها پیش در جامعه ما بر سر نتایج نوکری آشکار برای آمریکا آغاز شده است: مبنی بر اینکه از این طریق، وضع اقتصادی بهتر می شود؛ کار ایجاد می شود و بویژه معضلات اقتصادی و فرهنگی جوانان می تواند حل شود؛ گرانی سرسام آور می تواند کاهش یابد. انگار آن دسته کشورهای جهان سوم که رابطه آشکار و علنی با آمریکا داشته و دارند، اسیر شرایط فلاکتبار اقتصادی و بیکاری و امثالهم نیستند.

تحت این شرایط، لیست خواسته ها و توقعات رژیم از اربابان آمریکائیش شامل نکات زیر است: برداشتن برخی تحریم های اقتصادی؛ روابط نزدیکتر و علنی تر دیپلماتیک که معنای واقعیش شرکت دادن بیشتر جمهوری اسلامی در تصمیم گیری های منطقه ای در کنار سایر دولتهای نوکر غرب نظیر ترکیه و پاکستان و عربستان است؛ و حتی گرفتن قول کشیدن خط لوله گاز ترکمنستان و نفت آذربایجان از خاک ایران که جمهوری اسلامی تحققش را معادل با تنفس مصنوعی حیات بخشی برای اقتصاد بحران زده و لاعلاج خود می بیند. در مقابل، تغییر سیاست ایران در قبال طرح صلح به بن بست خورده فلسطین ـ اسرائیل، و همراهی آشکار با این روند، جزء دستور العمل های اصلی آمریکا برای جمهوری اسلامی است.

البته در پیشرفت این روند و تحقق خواسته های طرفین، دو تضاد مهم دخالت می کنند که می توانند نتایجی کاملا خلاف آنچه سران جمهوری اسلامی و امپریالیستهای آمریکایی انتظارش را دارند ببار آورد. نخست، حرکات غیر قابل پیش بینی و کنترل توده های منطقه علیه تجاوز جنگی امپریالیستی است که می تواند آغازگر یک روند طولانی تلاطم و آشوب باشد و طرح های به دقت ریخته شده کامپیوتری را نقش بر آب کند. دوم،

تضاد واقعی میان منافع قدرتهای امپریالیستی رقیب در ایران است. اروپا و روسیه با سلطه بلامنازع آمریکا بر خاورمیانه و منابع نفتی این منطقه و آسیای میانه مخالفند. میزان نفوذ در ایران، یکی از کلیدهای پیشروی آتی هر یک در خاورمیانه محسوب می شود. حتی همین حالا، جمهوری اسلامی کماکان به تکیه بر اروپا و روسیه و ژاپن برای گرفتن امتیازات بیشتر از اربابان و بالا بردن نرخ خود در برابر آمریکای «تمامیت خواه» ادامه می دهد. رقابتهای درون امپریالیستها و نوکرانشان در منطقه می تواند در جریان همین اقدامات تجاوزکارانه مشترک، حدت یابد و در برابر نفوذ و سلطه یکدیگر کارشکنی هائی بکنند. به یک کلام، روند کنونی بهیچوجه سهل و ساده و مستقیم نخواهد بود. امیدهای جمهوری اسلامی نیز مانند خیالات اربابان امپریالیستش می تواند در نتیجه تلاطمات و کشمکشهایی که برشمردیم، نقش بر آب شود.

تا آنجا که به گرایش توده های مردم ایران در برخورد به اوضاع کنونی مربوط می شود، آنان نیز مانند اکثر توده های ستمدیده دنیا، هیچگونه احساس نزدیکی با امپریالیستهای جنایتکار آمریکایی که جز قلدری، غارت، توطئه و کشتار در تاریخشان نوشته نشده، نمی کنند. تاریخچه امپریالیسم روشن و مردم آگاهتر از آنند که باور کنند آمریکا بنفع توده های ستمدیده افغانستان و علیه جانیان بالفطره ای نظیر طالبان پا به میدان گذاشته است. مردم، چاپلوسی سران جمهوری اسلامی در برابر کاخ سفید و متحدان اروپائیش را بدرستی تلاش دیگری از جانب دشمنان خویش می بینند تا بحران را از سر بگذرانند و خون توده ها را بیشتر در شیشه کنند. برای مردم معنای حرف سخنگویان کاخ سفید کاملا روشن است وقتی که می گویند: ما رعایت حقوق بشر در مورد اهالی را پیش شرط همکاری و ائتلاف با کشورهائی که نقش و جایگاه مهمی در حفظ منافع ما دارند قرار نمی دهیم. و وقایعی که امروز در منطقه و جهان جریان دارد، بیش از پیش چشم توده ها را بر همبستگی و پیوند ریشه ای ارتجاع حاکم بر کشورهائی نظیر ایران و قدرتهای امپریالیستی باز می کند. همانگونه که نوکری آشکار برای امپریالیستها در کارزار جنگ علیه افغانستان، خود بر نفرت عمومی نسبت به مرتجعین حاکم بر ایران می افزاید و ماهیتشان را بیش از پیش آشکار می کند، حمایت دولتهای غربی از رژیمی که هنوز زخم شلاقهایش در ملاء عام بر پیکر جوانان التیام نیافته و هنوز پیکر بیجان زنان در میدان سنگسار و بر فراز جرثقیل ها در پایتختش به چشم می خورد، آگاهی مردم نسبت به دولتهای امپریالیستی غرب را ارتقاء می دهد.

وقایع جاری، حتی اگر در میان قشری از مردم امید واهی به بهبود شرایط اقتصادی و یا بسط دمکراسی به لطف امپریالیستها را دامن بزند، در میان اکثریت توده ها روحیه محققانه نفرت از قدرتهای امپریالیستی به مثابه ارباب و شریک و حامی جلادان و غارتگران اسلامی را بر می انگیزد. طبقات استثمارگر و ستمکار حاکم در ایران یعنی سرمایه داران بزرگ و ملاکان، متحدان طبقاتی سرمایه داری جهانی هستند. دولت حاکم در ایران، یک دولت نیمه مستعمراتی است که منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی طبقات استثمارگر داخلی و سرمایه داری جهانی را نمایندگی می کند. این دو از هم جدائی ناپذیرند. حتی اگر امپریالیستها به خاطر بحرانی شدن و به خطر افتادن موقعیت دولت وابسته به خود در ایران خواهان تغییراتی در رژیم شوند، یا اینکه قدرتهای امپریالیستی در جریان رقابت با یکدیگر رژیمهای وابسته به خود را متزلزل کنند، باز هم دولت طبقات حاکمه مهمترین پایگاه قدرت و حافظ منافع امپریالیستها در ایران باقی می ماند. کلید انجام انقلاب دمکراتیک نوین و کسب آزادی و استقلال، سرنگونی این دولت است. این کار هم مبارزه علیه ارتجاع است و هم علیه امپریالیسم.

بر سر «دوم خرداد» چه آمد!؟

پرده «دوم خرداد» فرو می افتد. دیگر از بحث برقراری «جامعه مدنی» خبری نیست؛ نظریه پردازان فریبکار «جبهه مشارکت» که برای مدتی کاردهای سلاخی خون آلودشان را پاک کرده بودند و پرچم «آزادیخواهی» بدست گرفته بودند، امروز گردن کج کرده و به روشنفکران مسالمت جو و متوهم اعلام می کنند که با کمال تاسف، برقراری دمکراسی در جامعه ایران، مسئله ای مربوط به آینده دور است. فعلا کاری نمی شود کرد! حجاریان و علوی تبار، مریدان دانشجوی خود را از هیجانات سیاسی بر حذر می دارند، به «کار تئوریک» دعوت می کنند، و رهنمود می دهند که جنبش دانشجوئی را باید از سیاسی بودن در آورد و آن را به یک جنبش صنفی تبدیل کرد. «ضرورت توجه نظام اسلامی به نسل جوان» که ورد زبان خاتمی عوامفریب بود، معنای واقعی خود را در ضربات پیاپی شلاق در ملاء عام و پیکر خونین جوانان نافرمان نشان می دهد. «ضرورت رساندن زن به جایگاه رفیع و واقعیش در اسلام» که یکی از وعده های دوم خرداد بود، در دار زدن زنان بر فراز جرثقیل ها جلوه گر می شود. ناسزاگوئی بی پرده توده ها به همه سران جمهوری اسلامی، مضحکه شدن خاتمی و همدستانش در افکار عمومی، و نومیدی و دلسردی روشنفکران اصلاح طلب و مسالمت جوئی که یک پا در خانه و یک پا در بازداشتگاه دارند، نشانه های آشکار شکست و به آخر خط رسیدن پروژه «دوم خرداد» است.



«دوم خرداد» با اهداف سیاسی معینی به راه افتاد که حزب ما از روز نخست به افشای آن پرداخت. ما با صراحت، بدون ملاحظه کاری و تردید، به مردم اعلام کردیم که مضحکه انتخابات و خاتمی و «دوم خرداد» را براه انداخته اند تا برای جمهوری بحران زده اسلامی وقت بخرند؛ نارضایتی و خشم مردم را منحرف و مهار کنند؛ تا بار دیگر سلطه ارتجاع حاکم را محکم ساخته، به صفوف چند پاره خود انسجام و نظمی جدید ببخشند. ما اعلام کردیم که وعده های اصلاحات تحت این رژیم ارتجاعی، حرف پوچ است. گفتیم که «جامعه مدنی» شعاری است برای فریفتن قشرهای میانی، و روشنفکران ناراضی متزلزل و مردد. نشان دادیم که «دوم خرداد» طرحی است برای ساختن یک ائتلاف طبقاتی جدید بین بخشهائی از هیئت حاکمه تحت پرچم خاتمی با بخشی از اپوزیسیون سازشکار (مشخصا ملی ـ مذهبی ها). طراحان دوم خرداد که این پروژه را از روی طرح های امپریالیستی در کشورهای آمریکای لاتین کپی زده بودند، می خواستند با رنگ و لعاب زدن به چهره و سیاستهای رژیم اسلامی و وعده اصلاحات، فضای ملتهب جامعه را تحت کنترل بگیرند؛ می خواستند بطور مشخص نیروی انفجاری جوانان و زنان را مهار کنند، سطح توقع توده ها را پایین بیاورند و امید واهی به تغییرات تدریجی و مسالمت آمیز به نفع مردم تحت همین نظام را اشاعه دهند.

اغراق نیست اگر بگوئیم «دوم خرداد»، قبل از هر چیز یک پروژه امنیتی برای بقای رژیم اسلامی بود. و اتفاقی نیست که تئوریسین ها و چهره های اصلی «دوم خرداد» همگی در شمار مغزهای متفکر اطلاعاتی ـ امنیتی جمهوری اسلامی بودند و خطرات سیاسی و اجتماعی که این رژیم را تهدید می کند، خوب می شناختند. بقیه در صفحه ۸

۲ یادداشت درباره تحولات ایران

در مرکز تبلیغات «دوم خردادی ها»، ضدیت با «خشونت» قرار داشت. البته منظورشان خشونتی که از جانب جمهوری اسلامی علیه مردم اعمال شده و می شود نبود؛ بلکه ضدیت با مبارزه رزمنده مردم علیه رژیم بود. هدف از این تبلیغات، دور کردن روشنفکران ضد رژیم و پیشروان جنبشهای توده ای از سرنگونی مسلحانه دولت ارتجاعی به مثابه تنها راه تغییرات ریشه ای و واقعی بود. برای اینکار کوشیدند تاریخ را تحریف کنند. درسهای انقلاب ۵۷ را واژگونه سازند؛ مبارزات قهرآمیز قبل و بعد از سرنگونی رژیم شاه را به لوث بکشند و بی ثمر و زیانبار جلوه دهند. و در این راه، رفرمیستها و سازشکاران خارج از حکومت به راستی دستیار بی جیره و مواجب آنان شدند و در پراکندن این سموم در جامعه نقش موثری بازی کردند. آنان تجارب کشورهای دیگر را نیز وارونه جلوه دادند یا پوشیده نگاه داشتند. کوشیدند «دوم خرداد» را یک مدل نوین وانمود کنند به این صورت که اگر میلیونها نفر پای صندوق انتخابات رژیم ارتجاعی بروند و به هدفی مشترک رای بدهند، به تدریج به خواسته های معقول خود می رسند. البته به شرط اینکه زیاده روی و زیاده خواهی نکنند. وگرنه حتی همان چیزی که الان دارند را هم از دست می دهند. نتیجه این حرفها را اکثریت مردم ایران بعد از گذشت چهار سال و اندی با پوست و گوشت خود احساس می کنند: دل بستن به توهمات انتخاباتی همان، و بدتر شدن اوضاع همان. پشت وعده های «دمکراسی» و «اصلاحات» مرتجعین راه افتادن همان، و قتل های زنجیره ای، و ادامه سرکوب کارگران، اخراج مهاجران افغانستانی، کشتار دانشجویان، قتل های عنکبوتی و سنگسار زنان، و شلاق زدن جوانان همان.

«دوم خرداد» را در درجه اول، حدت یابی تضادهای میان طبقات و قشرهای مردمی در عرصه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی با طبقات ارتجاعی حاکم و رژیم آنها به شکست کشاند. عملکرد هیئت حاکمه اسلامی علیرغم هر وعده فریبنده ای که خاتمی می داد، در هر گام به مردم گوشزد کرد که این تضاد آشتی ناپذیر است. به مردم نشان می داد که حتی اگر ۲۰ میلیون نفر هم پای صندوق بروند و به خیال خود به نفع تغییر اوضاع رای دهند، مزدوران رژیم می توانند سر روشنفکران مترقی و مخالفان سیاسی را مثل آب خوردن ببرند. می توانند جائی که منافع نظام را در خطر می بینند، حتی دانشجویانی که به راه مسالمت آمیز باور دارند و عکس خاتمی بدست گرفته اند را از بام خوابگاه به پایین پرتاب کنند، در خیابانها به خاک و خون بکشند، و در زندانها تا حد مرگ شکنجه دهند. می توانند به سرکوب وحشیانه مبارزات کارگران و زحمتکشان و دهقانان ادامه دهند. می توانند همچنان بچاپند و خون مردم را بمکند و ثروتهای کشور را به حراج بگذارند. عملکرد جمهوری اسلامی، نتیجه عملی انتخاب از بین «بد و بدتر» را به مردم نشان داد. نشان داد که اگر توده ها این بیراهه را در پیش بگیرند و به بخشی از مرتجعین حاکم برای بهبود اوضاع دخیل ببندند، وضعشان از آنچه هست هم بدتر خواهد شد. و همانطور که ما از آغاز گفته بودیم، «دوم خرداد» حتی برای سازشکاران ملی ـ مذهبی که به کسب امتیازات سیاسی و سهیم شدن در قدرت از طریق ائتلاف با جریان حکومتی «دوم خرداد» امید بسته بودند نیز چیزی در بر نداشت، مگر فشار و سرکوب سیاسی و نومیدی نسبت به آینده.

خیزش دانشجوئی تیر ماه ۷۸، یک نقطه عطف در روند قهقرائی «دوم خرداد» محسوب می شد. بویژه آنکه جریان «دوم خرداد» از ابتدا، دانشجویان را یکی از آماج های اصلی تبلیغات خود قرار داده بود. طراحان این پروژه از نقش آگاهگرانه سیاسی جنبش دانشجوئی در سطح جامعه، و نقش آغازگرانه ای که دانشجویان پیشرو و مبارز می توانند در ایجاد و گسترش تشکل های انقلابی ضدرژیمی بازی کنند، با خبر بودند. آنان می دانستند که کمونیستها و سایر نیروهای انقلابی می توانند بخشی از نیروی خود را از صفوف پیشروان جنبش دانشجوئی جذب کنند. «دوم خردادی»ها، دفتر تحکیم وحدت را که زمانی در بین دانشجویان بدرستی به «آنتن» رژیم مشهور بود و یک نهاد جاسوسی و سرکوبگر به حساب می آمد، بکار گرفتند. این نهاد به اصطلاح چهره اپوزیسیون و مدافع منافع صنف دانشجو به خود گرفت و برای کنترل جنبش دانشجویی فعالیتهائی را سازمان داد. اما نقش مزورانه و سد کننده ای که دفتر تحکیم در جریان خیزش دانشجوئی ۷۸ و چند ماه بعد از آن در جریان شورش خرم آباد بازی کرد، باعث شد که خیلی سریع نقاب از چهره اش بیفتد و هدف واقعیش که حفظ نظام ارتجاعی اسلامی بود را آشکار کند. و سرانجام شکست پروژه «دوم خرداد» تاثیراتش را بر دفتر تحکیم وحدت به صورت بی آبروئی و بی اعتباری عمومی در میان دانشجویان مبارز، و تجزیه و انشعاب درونی گذاشت.

تاثیر خیزش تیر ماه ۷۸ در جهت شکست «دوم خرداد» این بود که خاتمی و شرکاء را مجبور کرد که سراسیمه نقاب از چهره بردارند و در یک صف واحد با ولی فقیه و رفسنجانی و سایر جانیان اسلامی به سرکوب جنبش دانشجویی بایستند. این واقعه ضربه مهمی به توهم نسبت به «دوم خردادی»ها زد و صحت تحلیل ها و سیاستهای کمونیستها و نیروهای مبارز در قبال آن را به بسیاری از مردم نشان داد. شورش خرم آباد نیز تاثیرات مهم خود را داشت. این شورش به هیئت حاکمه گوشزد کرد که اگر تضادها و شکافهای درون حاکمیت زیاده از حد سر باز کند، میدان برای حرکت غیر خودی ها (یعنی توده های مردم و مخالفان واقعی رژیم) و به راه افتادن وقایع غیر قابل پیش بینی و فوق العاده خطرناک به حال رژیم مهیا می شود. و به آنان بیش از پیش نشان داد که سران رژیم تا چه اندازه منفورند.

فقط چهار سال تجربه زیر پرچم خاتمی کافی بود که بسیاری از مردم، ماهیت به اصطلاح «قهرمانان جنبش اصلاح طلبی» پی ببرند. دیدند که این فریبکاران در جریان آخرین انتخابات مجلس در مطبوعاتشان، بی آبروئی رفسنجانی را «پیروزی بزرگ» جلوه دادند و از «مرگ سیاسی» وی دم زدند، اما در واقعیت چنین نبود و باند رفسنجانی در مرکز دستگاه حاکمه همچنان قدرتمند و تصمیم گیرنده باقی ماند. البته مردم معنای پیروزی این قهرمانان «آزادی بیان و مطبوعات» را هم چشیده بودند: آنجا که پیشنهاد مهاجرانی وزیر سابق ارشاد مبتنی بر لزوم انجام غیر علنی کردن سنگسار زنان مورد توافق کل هیئت حاکمه قرار گرفت! از آن پس گوشه ای از جنایات جمهوری اسلامی، در خفا انجام گرفت تا شاید در انظار جهانیان «دمکرات»تر جلوه کنند. سرانجام انتخابات ریاست جمهوری در ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ فرا رسید. فروریختن توهمات، در ریزش تعداد شرکت کنندگان در این کارزار فریبکارانه منعکس شد. بسیاری از آن ۱۷ میلیون نفر واجد شرایطی که رای ندادند همانها بودند که در انتخابات قبل شرکت کرده و هر یک به توجیهی نادرست و یا به امیدی راهی به نفع خاتمی قدم جلو گذاشته بودند.

برخی دوم خردادی های «دوراندیش» از این اوضاع چنین نتیجه گرفته بودند که برای سوار شدن بر موج باید به اصطلاح چهره رادیکالتر به خود بگیرند و از شخصیتهای بی آبروی جمهوری اسلامی فاصله بگیرند. لیکن مسئله به این سادگی نبود. زیر سئوال بردن مشروعیت سردمداران اصلی رژیم، می توانست به کل نظام ضربه سیاسی بزنند. در صف حکومتیان بر سر اینکه اصولا پروژه «دوم خرداد» برای حفظ نظم و امنیت جمهوری اسلامی کارایی دارد و می توان بیش از این رویش حساب کرد یا نه، بحث جدی به راه افتاد. ضرورت کنار گذاشتن این تدبیر، در جریان کشمکش های های دو جناح رژیم، پر رنگتر شد. کوشیدند با محدود کردن به قول خودشان «فضای مطبوعاتی» که به شکافهایشان دامن می زد، انسجام دستگاه حاکمه را ترمیم کنند. بر زمینه صدور احکام بازداشت و شلیک گلوله علیه چهره های مشهور جناح «دوم خرداد»، و دستگیری «ملی ـ مذهبی»ها، پایه های اتحاد و ائتلاف هیئت حاکمه حول سیاستی جدید ریخته شد.

اینک کل هیئت حاکمه علیرغم تضادها و

رقابتهائی که باندهای مختلفش بر سر سهم قدرت و نقش رهبری نظام با یکدیگر دارند، بر سر چند نکته اساسی به توافق رسیده اند: یکم، پاسخ اقتصادی برای بحران کنونی ندارند. دوم، پاسخ سیاسی به معنای مانور «گشایش سیاسی» در این شرایط، خطر آفرین است. سوم، تنها راه نجات، بیش از پیش آویختن به دامن قدرتهای امپریالیستی و تلاش برای قرار گرفتن در موقعیتی بالاتر و نان و آب دارتر در بین نوکران منطقه ای آمریکا است. چهارم، برای اینکار باید نشان دهند که امنیت سرمایه های امپریالیستی را می توانند تضمین کنند. بنابراین باید از یک طرف توانایی خود در مهار و سرکوب مبارزات مردم را اثبات کنند و از طرف دیگر جلوی چند پارگی و ضعف و تفرقه درونی رژیم را بگیرند. نتیجه همه اینها تلاش برای سرکوب و ارعاب موثرتر توده ها، و تلاش برای اثبات هر چه بیشتر نوکری در بارگاه امپریالیستها بویژه آمریکا است.

البته این نکته را نباید نادیده گرفت که سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی همچنان بر بستر ضعف و استیصال عمومی رژیم به پیش می رود و بنابراین کارایی آن در مهار و جلوگیری از بروز مداوم خیزش ها و اعتراضات مردم همچنان محدود خواهد بود. بعلاوه، شکست پروژه «دوم خرداد» و قلدر نمایی های کنونی جمهوری اسلامی به معنای آن نیست که دیگر رژیم از ترفند «شل کن، سفت کن» برای آب پاشیدن بر آتش خشم مردم و دامن زدن به روحیه صبر و انتظار در جامعه استفاده نخواهد کرد. مهمتر از آن، شکست «دوم خرداد» و عملکرد هیئت حاکمه هرچند پوچی توهمات انتخاباتی را تا حدی به توده ها آموخته است اما خود بخود به معنای خنثی شدن سموم ایدئولوژیک و سیاسی که بویژه طی پنج ساله اخیر در جامعه پراکنده شده، نیست. باید با رفرمیسم و کم توقعی، محافظه کاری و مسالمت جویی، و ضدیت با خشونت انقلابی در جامعه که بویژه در میان روشنفکران رواج دارد، مبارزه کرد.

اوضاع پر آشوب و جنگی که امروز بر منطقه و جهان حاکم است، زمینه عینی و ذهنی مساعدی برای پیشبرد این مبارزه ایجاد می کند. در مقابل چشم مردم، قدرتهای رنگارنگ امپریالیستی و ارتجاعی بر طبل جنگ می کوبند و هرکس قلدرتر است و تسلیحات پیشرفته تری دارد ادعای سهم بیشتری می کند. امروز زنده تر از دیروز می توان نشان داد که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید»؛ و خشونت ارتجاعی را فقط با خشونت انقلابی می توان در هم شکست. امروز موثرتر از دیروز می توان پیشروان انقلابی و توده های جان به لب رسیده را حول برنامه انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی، و پیشبرد استراتژی جنگ درازمدت خلق برانگیخت و بسیج و متشکل کرد■

آغاز دومین دور خونریزی و ویرانی افغانستان بدست آمریکا

یکشنبه هفتم اکتبر سال ۲۰۰۱: باران بمبهای مرگبار امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی بر چهار گوشه افغانستان، از کابل و قندهار و جلال آباد تا هرات و قرح فرو می ریزد. بدون شک این بمبارانها تلفات جانی بسیار در میان مردم غیر نظامی به بار آورده، شهرها و منابع حیات مردم افغانستان را بیش از پیش نابود می کند. این جنایتی بس بزرگ است و سکوت در مقابل آن جایز نیست. سکوت به معنی همدستی با جانیان است. جرج بوش بخوبی از مقیاس این جنایت علیه مردم افغانستان آگاه است. بنابراین مجبور است مرتبا دروغ بزرگش را تکرار کند که این جنگ علیه مردم افغانستان نیست بلکه علیه طالبان و تشکیلات بن لادن است. اما واقعیت آنست که این جنگ، جنگ دوم آمریکا علیه مردم افغانستان است. آمریکا جنگ اول علیه مردم را از طریق نیروی مرتجع دست پرورده اش یعنی طالبان به پیش برد. پشت همه جنایتهای طالبان، از برقراری حکومت ترور و وحشت مذهبی تا قتل عام مردم روستاهائی که به حکومتش تن نمی دادند، از برده کردن زنان تا ویران کردن شهرها و آبادیهای افغانستان، آمریکا قرار دارد. منافع اقتصادی و سیاسی آمریکا، حمایت سیاسی و بین المللی آمریکا، پول آمریکا و تسلیحات آمریکا بود که طالبان را به قدرت رساند و در قدرت نگاه داشت. اکنون آمریکا دور دوم جنگ خود علیه مردم افغانستان را آغاز کرده است. اما این بار مستقیما و از طریق بمباران هوائی و اعزام قوای زمینی این جنگ را به پیش می برد. جرج بوش اعلام کرده که این جنگ «طولانی» خواهد بود و راست می گوید. زیرا پس از اتمام بمباران هوائی و کارزار نظامی، آمریکا قصد دارد یک رژیم دست نشانده خونخوار دیگر را به مردم افغانستان تحمیل کند تا جنگ طولانی امپریالیستها علیه مردم افغانستان را ادامه دهد.

در جنگ کنونی، نوکران خاورمیانه ای امپریالیسم منجمله جمهوری اسلامی ایران چاکرانه و مخلصانه در خدمت آمریکا هستند. خاتمی مرتجع دیپلماتهای غربی را فراخوانده، به آنان گفته که جمهوری اسلامی کاملا با کارزار نظامی آمریکا موافق است و با آن هر گونه همکاری خواهد کرد. جمهوری اسلامی جنایات بیشماری علیه مردم افغانستان مرتکب شده است. در بیست سال گذشته جمهوری اسلامی بطور مستمر احزاب اسلامی ارتجاعی افغانستان را تقویت کرده است. سپاه پاسداران جمهوری اسلامی مستقیما در جنگ احزاب اسلامی علیه مردم افغانستان دست داشته است. جمهوری اسلامی، قوانین فاشیستی را علیه مهاجرین افغانستانی در ایران اعمال کرده، آنان را در آوارگی و فقر نگاه داشته، کودکان افغانستانی را از تحصیل محروم کرده، کارزارهای تبلیغاتی نژادپرستانه علیه افغانستانیها براه انداخته و هر چند وقت یکبار اراذل و اوباش خود را برای ضرب و شتم افغانستانیها به محلات آنان فرستاده است. و اکنون می خواهد باز هم در «آینده» افغانستان دست داشته باشد.

طبقه کارگر و خلقهای ایران هرگز نباید جنایات امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی علیه مردم افغانستان را فراموش کنند. و اکنون نیز باید همراه با مردم نقاط دیگر جهان در مقابل جنگی که علیه مردم افغانستان براه افتاده بایستند و علیه دخالتها و جنایات جمهوری اسلامی در افغانستان مبارزه کنند. جمهوری اسلامی بشدت از اینکه در میان توده ها احساسات و حرکات همبستگی با مهاجرین و پناهندگان افغانستانی رشد کند هراس دارد. ایجاد یک چنین روحیه و ارتباط انترناسیونالیستی از وظایف مهم نیروهای انقلابی و کمونیست در ایران است. دانشجویان مبارز در این میان می توانند و باید نقش مهمی بازی کنند. اگر آنها میخواهند مبارزه مشخصی علیه جمهوری اسلامی پیش ببرند و به خلق خدمت کنند، این یکی از وظایف آنهاست. در خارج از کشور، در اروپا و آمریکا و کانادا، ایرانیان مترقی همراه با رفقا و دوستان افغانستانی باید در براه انداختن مبارزات ضد جنگ فعال باشند و با مبارزات و حرکات ضد جنگ که توسط نیروهای مترقی و انقلابی این کشورها براه می افتد متحد شوند و به هر چه رزمنده تر شدن آنها یاری رسانند.

دولتهای امپریالیستی و رژیمهای مرتجع خاورمیانه باد می کارند، اما توفان درو خواهند کرد. این حکم تاریخ است.

حزب کمونیست ایران (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)

هشتم اکتبر ۲۰۰۱

افغانستان

جدال نیروها در یک صحنه پیچیده و پر آشوب

این مقاله بر اساس یادداشتهائی تهیه شده که یکی از خوانندگان حقیقت قبل از آغاز حمله نظامی آمریکا، در مورد وضعیت افغانستان برای ما فرستاد.

وضعیت این منطقه که خود بشدت دچار بی ثباتی بود اکنون دچار تحول و تشنج بیشتر شده است. هنوز روشن نشده است که حمله یازده سپتامبر به ساختمان تجارت جهانی و پنتاگون از جانب چه کس و یا کسانی صورت گرفته اما نقشه های عملیاتی و مسئله دخالت نظامی و یا حتی اشغال نظامی افغانستان به عنوان عملیات «تنبیهی» امپریالیسم آمریکا و دیگر امپریالیستهای غربی اعلام شده است.

ظاهرا هدف امپریالیسم آمریکا بن لادن و طالبان می باشد. اما با تبلیغات دیوانه وار علیه تروریسم و عزم برای حمله به افغانستان روشن است که مسئله بن لادن نیست بلکه اهداف مهم دیگری دنبال می شود. هدفهای ناگفته عبارت از دست زدن به تغییر و تحولاتی در مناسبات و معادلات منطقه خاورمیانه و همچنین حمله به نیروهای انقلابی در یک مقیاس بین المللی است. اینکه کدام یک از دو هدف بالا هدف اصلی و بلافصل امپریالیستها باشد در نوع عملیات و واکنشهای امپریالیستی برای حمله به افغانستان بیشتر معلوم خواهد شد. شکی نیست که حمله به نیویورک و واشنگتن با ضایعات و خسارتی که ببار آورده حیثیت امپریالیسم آمریکا را جریحه دار نموده است. بنابراین برای جبران آن از هیچ عملیات وحشیانه ای ابا نخواهد ورزید. به همین ترتیب، برای آنها فرصت «طلایی» بوجود آمده است تا دستگاه های امنیتی خود را تقویت کنند و با دست بازتری به سرکوب نیروهای انقلابی، مردمی و آزادیخواه بپردازند.

تضادها کدامند؟

امپریالیستها با رشد روز افزون مبارزات هم در کشورهای خودی و هم در کشورهای تحت سلطه روبرویند. مسئله جهانی شدن سرمایه و یا گلوبالیزاسیون این خطر را افزوده است. و تنفر و تضادها را هم در سطح جهان و هم در سطح خود کشورها رشد داده است. تنها یکی دو ماه پیش بود که کشورهای امپریالیستی در مقابل اعتراضات مردم در جنوا (ایتالیا) متحد شده و یک صدا به محکوم کردن آن پرداختند.

از طرف دیگر، تضاد بین امپریالیستها بصورتی آرام و گاه مهم در جریان است و آنها را ملزم به آن می سازد که به قیمت یکدیگر موقعیت های خود را در مناطق حساس محکم کنند و یا در جایی که نفوذ ندارند جا پایی باز کنند. افغانستان یکی از این مناطق حساس در جهان است و حداقل در ۲۰ سال گذشته عرصه کشمکش نیروهای امپریالیستی بوده است و این کشور را در معرض نابودی و تخریب کامل قرار داده اند. اما بنظر می رسد پایانی برای آن وجود ندارد.

سیاستهای آمریکا در قبال افغانستان در ۳۰سال گذشته

۳۰ سال پیش امپریالیسم آمریکا در افغانستان از موقعیت بهتری برخوردار بود تا از آن علیه رقیب سوسیال امپریالیست روس خود استفاده کند. افغانستان داود خان، سازشی از نفوذ غرب و شرق بود و آمریکا امیدوار بود که بتواند این نفوذ خود را گسترش دهد. اما کودتای تره کی در سال ۵۷ رویاهای آمریکا را خراب کرد. این مسئله تضادهای دو کمپ امپریالیستی غرب و شرق را حادتر کرد و افغانستان به عرصه کشمکشهای دو بلوک امپریالیستی تبدیل شد. مقاومت مردم در مقابل تره کی شروع شد. آمریکا نیز شروع به کمک به مخالفین رژیم تره کی کرد. بعد از اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی در سال ۱۹۸۰ آمریکا دیوانه وار به ایجاد هرج و مرج در افغانستان پرداخت و به واپس گرا ترین جریانات و ارتجاعیون کمک می کرد و سازمانهای جهادی را بال و پر داد و هر دم بر بدبختی های آینده ملل و خلقهای افغانستان افزود. آمریکا شرورترین افراد را از اقصی نقاط جهان بخصوص کشورهای مسلمان نشین به افغانستان فرستاد و با همه گونه امکانات نظامی و اطلاعاتی آنان را مجهز کرد. آنها نیز به آنجا سرازیر شدند تا هم از کمک آمریکا بهره مند شوند و هم به وظیفه شرعی خود که همانا کشتن «کمونیستهای» بی خداست بپردازند. البته در میان مخالفینشان خون مائوئیستها از همه حلال تر بود. میان روسهای اشغالگر و احزاب اسلامی در کشتن مائوئیستها مسابقه بود. بعد از بیرون رفتن روسها اوضاع ناآرام افغانستان ناآرامتر شد. تضاد درون گروههای اسلامی که بدست سازمانهای جاسوسی آمریکا و پاکستان و عربستان سعودی و ایران ساخته شده بودند بر سر گرفتن سهمشان از خوان یغما حاد شد و درگیری نظامی بین این گروه ها باعث ناراحتی آمریکا شد. بخصوص اینکه نفوذ دیگر کشورهای امپریالیستی و قدرتهای منطقه و نفوذ روسیه در برخی از گروهها برای آمریکا مایه عذاب و دردسر بود. در این میان آمریکا برای آنکه رقبای خود را به کناری بزند، پروژه طالبان را با پول عربستان و کمک مستقیم نظامی پاکستان به انجام رساند. آمریکا علیرغم آنکه طالبان را آشکارا برسمیت نشناخت اما تایید رسمی خود را بر آن نهاده بود و در زیر و از طریق پاکستان سعی می کرد منافع خود را بر آورده کند و رقبا را که عمدتاً در گروههای مختلف ائتلاف شمال نفوذ داشتند به کناری زند و حکومت یکپارچه ای را که تنها مهر نفوذ آمریکا را داشت از طریق پاکستان و عربستان، به قدرت برساند. قرار بود این پروژه یک ثبات نسبی در افغانستان بوجود آورد. نفوذ پاکستان برای آمریکا به معنی نفوذ آمریکا بود. نه تنها این پروژه شکست خورد بلکه تضاد میان پان اسلامیسم و امپریالیسم را هم به آن افزود. آمریکا سالها از پان اسلامیسم برای رقابت با شوروی سود جست اما این یار شاطر بالاخره بار خاطر شد. طالبان رقبا را از میدان بدر کرد اما نه تنها در افغانستان ثبات بدست نیامد بلکه شبکه پان اسلامیسم بخصوص شبکه بن لادن شروع به تهدید و بی ثبات کردن نوکران آمریکا در عربستان سعودی و مصر و غیره کرد.

اما استراتژی آمریکا چه می تواند باشد

اولین آلترناتیو نوعی است که در صربستان بکار برده شد، یعنی فقط با اتکا، به حمله هوایی بخواهد طالبان را بزانو درآورد و آنها را مجبور به تسلیم کند. در آنصورت رژیم خوار شده طالبان نیز بالاجبار مجبور به تغییراتی در نوع نظامش خواهد شد. این آلترناتیو را در شرایطی بکار خواهد برد که آمریکا خواهان تغییر اساسی در ساختار قدرت افغانستان و موقعیت منطقه نباشد. آلترناتیو دیگر آنست که یک حکومت دست نشانده را بر سر کار آورد. در اینصورت استراتژی نظامی آمریکا، حملات هوایی همراه با اشغال نظامی محدود خواهد بود. اما اگر چنین چیزی به نتیجه نرسد آمریکا نیروی نظامی گسترده تری را وارد خواهد کرد. حال چه بصورت متعارف و چه غیر متعارف. آمریکا به خاطر تجربیات تجاوز انگلیس و روسیه و همچنین تجربیات جنگهای ۱۰ ساله اخیر تلاش خواهد کرد که جنگ را طولانی



نکند.

این مسئله از جانب روسیه و افسران روسیه به آمریکا هشدار داده شده است. هشدارهای ژنرالهای روسیه مبتنی بر واقعیات است. قسمتهای شرقی افغانستان بخصوص شمال شرق آن مرتفع، کوهستانی و صعب العبورند و نیروهای آمریکایی به هیچ وجه قادر نخواهند بود با نیروهای محلی به جنگ بپردازند.

چنین استراتژی را آمریکا در شرایطی بکار خواهد گرفت که مسئله تغییراتی در مناسبات منطقه برای آمریکا از درجه اهمیت بالایی برخوردار باشد و به این نتیجه رسیده باشد که طالبان با تمام ویژگی هایش برای آمریکا کاربری ندارد. در آنصورت در پی تغییرات مهم خواهد بود حتی اگر این تغییر به قیمت سهیم کردن برخی قدرتهای دیگر در افغانستان تمام شود.

نیروهای سیاسی افغانستان و موقعیت کنونی

ائتلاف شمال: این ائتلاف متشکل از نیروهای وابسته به نواحی مختلف افغانستان می باشند و هر یک زیر چتر حمایت یکی از دول مرتجع منطقه است. این ائتلاف با کشته شدن احمد شاه مسعود در طی یک عملیات انتحاری ضعیف شده است. مسعود وزیر دفاع حکومت قبل از طالبان بود و از قدرت زیادی در این ائتلاف برخوردار بود. برهان الدین ربانی رئیس جمهور این ائتلاف و مسعود از تاجیکها بودند. دوستم از ازبکها، اسماعیل خان از تاجیکها وحزب وحدت از نواحی شیعه نشین هزاره جات می باشند. چندین حزب و گروه کوچک دیگر در این ائتلاف قرار دارند.

با کشته شدن مسعود، دوستم از موقعیت بهتری در این ائتلاف برخوردار شده است. وی مورد حمایت ازبکستان و ترکیه است. یعنی راه نفوذ ترکیه به افغانستان از طریق ژنرال دوستم می باشد. او از افسران سابق رژیم نجیب می باشد که در اواخر حکومت نجیب با نیروهایش به مخالفین پیوست. نیروهای متشکل در ائتلاف شمال بدنبال حوادث اخیر تلاش دارند جنگ با طالبان را شدت بخشند و از این فرصت بدست آمده استفاده کنند. آنها در عین حال تلاش می کنند که با همکاری همه جانبه با آمریکا در دستگاه قدرت آینده تحت نظر آمریکا جایی دست و پا کنند. دیروز یعنی ۲۳ سپتامبر در ایالت بلخ، ائتلاف شمال در همکاری با حزب وحدت به عملیات دست زد و مناطقی را به دست آورد. در روز بعد نیز در دو منطقه دیگر از همان ایالت پیشروی کرد و به شهر استراتژیک مزار شریف نزدیکتر شد. دوستم به خاطر نزدیکی اش با ترکیه بیش از سایرین مورد تایید آمریکائیها خواهد بود بخصوص اینکه به احزاب پان اسلامیست هم وابستگی عمیقی ندارد. اسماعیل خان و ربانی و فهیم جانشین مسعود از رابطه بهتری با تاجیکستان و روسیه برخوردار هستند. اسماعیل خان در قسمتها جنوب غرب به پیشرویهایی البته در مناطق نه چندان استراتژیک نایل شده است. این پیشرویها باعث می شود که با موقعیت محکمتری به پای هر گونه ائتلافی بروند و آمریکا نتواند آنها را نادیده بگیرد.

ظاهر شاه ۸۷ ساله که توسط کودتای داوود خان برکنار شد و فعلا در رم اقامت دارد مهره مورد نظر غرب برای ایجاد یک حکومت طرفدار غرب است.

آمریکا علیرغم اینکه تا بحال به ائتلاف شمال اهمیت زیادی نداده است اما هم برای راضی کردن کشورهای منطقه و هم برای اینکه در یک جنگ طولانی در افغانستان گیر نکند مجبور است آنها را به بازی بگیرد. آمریکا جناحهای به اصطلاح «واقع بین» طالبان را نیز در حکومت آینده شامل خواهد کرد. این سناریو اگر چه محتمل بنظر می رسد اما بنظر نمی رسد که بتواند ثبات را به افغانستان بازگرداند. چون هم تضادهای درون نیروهای افغانستان و هم تضادهای درون منطقه و هم تضادهای مابین امپریالیستها بازهم در آنجا متمرکز خواهند بود.

موقعیت آمریکا در منطقه

آمریکا علیرغم قدرت و ادعایش، در منطقه از موقعیت خیلی خوبی حداقل در مقایسه با دیگر نقاط خاورمیانه و آمریکای لاتین برخوردار نیست. و بغیر از پاکستان نمی تواند اتکای زیادی بر دیگر کشورهای منطقه داشته باشد. در شمال افغانستان کشورهای وابسته به روسیه قرار دارند، در غرب ایران است که رابطه مستحکمی با آن ندارد و در قسمتهای دیگر چین و هند است که از متحدین درجه اول آنها نیستند. بنابراین برای نفوذیابی در منطقه و ایجاد ثبات در منطقه کنترل بر افغانستان از اهمیت مهمی برخوردار است. پروژه طالبان نه تنها ثبات را ببار نیاورد بلکه به مرکزی برای بی ثباتی در سطح وسیعتری تبدیل شد.

کشورهای امپریالیستی و کشورهای منطقه

در کارزار کنونی کشورهای امپریالیستی اروپائی و روسیه برای اینکه در آینده سود و غارت و نفوذ سیاسی این منطقه سهمی داشته باشند شرکت میکنند. تمام دولتهای مرتجع منطقه مانند ایران و جمهوری آسیائی هم دنبال جایگاه مساعدتری در شبکه نوکران امپریالیستها در این منطقه هستند. امپریالیستهای اروپایی گرچه بخاطر منافع مشترکشان در مبارزه علیه «تروریسم» سریعا با آمریکا متحد شدند. اما شرکتشان در جنگ علیه طالبان را از زاویه سهمی که در منطقه می خواهند مورد نظر قرار می دهند. و خواهان آن نیستند که با شرایط موجود همه چیز را در دست آمریکا قرار دهند. بخصوص اینکه آنها می توانند از نفوذشان در ایران و هند استفاده کنند. موضع ایران هم در این مورد روشن است که مخالف طالبان است و برای براندازی طالبان همکاری می کند، بشرط آنکه نفوذ ایران در افغانستان قطع نشود و امپریالیستها به بی ثبات کردن جمهوری اسلامی نپردازند.

برخی ملاحظات نظامی

آمریکا برای دخالت و تجاوز نظامی به چند فاکتور مهم احتیاج دارد. افکار عمومی مساعد بین المللی، همکاری کشورهای منطقه، سکوت و حمایت کشورهای امپریالیستی.

بنظر می رسد با وقایعی که گذشت این فاکتورها کمابیش مساعد می باشند. اما از آنجا که پاکستان مهمترین متحد آمریکا در منطقه می باشد، همکاریش از اهمیت فراوانی برخوردار است. یکم از این جهت که پاکستان مهمترین متحد آمریکا است. و نزدیک بودنش به خلیج فارس و آبهای باز از اهمیت استراتژیک برخوردار است. اما تضادی که عمل می کند این است که پاکستان حامی درجه اول طالبان است و نه تنها در هیئت حاکمه بلکه در بین مردم پاکستان حمایت از طالبان و اسلام نوع طالبان عمل می کند. ثالثا در صورت سقوط طالبان در بین نیروهای حاضر و آماده ای که ممکن است بجای او بنشینند پاکستان نه تنها از محبوبیتی برخوردار نیست بلکه نفوذ جزئی خود را از دست خواهد داد. مگر آنکه بخش «واقع بین» طالبان در قدرت جدید نقش بگیرد و یا اینکه تنها تغییراتی در سیستم طالبان بوجود آید.

علیرغم این تضادها، پاکستان بعنوان متحد اصلی امپریالیسم آمریکا راهی ندارد جز

بقیه در صفحه ۱۲

افغانستان...

اینکه در خدمت آمریکا باشد، حتی اگر مورد بی مهری قرار گیرد و نفوذ خود در افغانستان را بکلی از دست دهد. مرزهای پاکستان چه زمینی و چه هوایی و همچنین اطلاعات جاسوسی برای آمریکا حیاتی اند.

میدانهای هوایی کویته برای حمله به قندهار که محل سکونت ملاعمر رهبر طالبان است، دارای اهمیت می باشد و میدان هوایی پیشاور بعنوان میدان اصلی برای حمله به کابل و جلال آباد و مناطق پشتو نشین مورد نفوذ طالبان می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

تجارب نظامی امپریالیستها در افغانستان برای آنها درس کافی داشته است که بر نیروی نظامی زمینی اتکا، زیاد نکنند. بنابراین آنها تاکید خود را بر حملات هوایی چند جانبه خواهند گذارد. آنها عمدتاً از خاک پاکستان اما همچنین از خاک کشورهای شمال (ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان) و ترکیه و یا کشورهای خلیج فارس برای بمباران پرواز خواهند کرد. و نیروهایی را برای گرفتن شهرهای مهم بکار خواهند گرفت.

آمریکا اگر مجبور به عملیات زمینی شود مرز پاکستان اهمیت بسیار خواهد داشت، و نیروهای ائتلاف شمال و نیروهای پاکستان که تجربه جنگ در افغانستان را داشته اند مورد استفاده قرار خواهند گرفت.

نیروهای طالبان از شانس زیادی برخوردار نیستند. پاکستان مهمترین حامی وی است که به مرکز نظامی آمریکا تبدیل می شود. کشورهای امارات متحده و عربستان سعودی نیز دست از حمایت از طالبان کشیده اند. همه اینها در روحیه آنها تاثیر گذارده است. همچنین از نیروی نظامی مهمی برای مقابله با امپریالیسم آمریکا برخوردار نیست. تنها شانس طالبان استفاده از جنگ چریکی است که به معنی رها کردن شهرها می باشد. در این مورد تجربه دارد. طالبان هنوز از یک ارتش غیر حرفه ای و غیر منظم برخوردار است و عمدتا بصورت میلیس عمل می کند. اما برای چنین کاری احتیاج به یک پایه توده ای دارد. به همین دلیل هیچ گونه شانسی برای جنگ چریکی در مناطق غیر پشتون نخواهد داشت. و در مناطق پشتون هم بسیاری از پشتیبانان خود را از دست داده است. مگر اینکه با استفاده از مختصر پشتیبانی در میان مردم پشتون و همچنین با اتکا به زور سر نیزه و همچنین از زمین مساعد که همان سرزمینهای صعب العبور قسمت شرقی افغانستان می باشد به مقاومت دست زند.

حزب کمونیست افغانستان و مقاومت مردمی

با توجه به مدت طولانی جنگ، و حکومت نیروهای ارتجاعی و وابسته به سوسیال امپریالیسم روس و گروهای اخوانی وابسته به غرب و حکومت های ارتجاعی منطقه، و بخصوص حکومت خونخوار و واپس گرای طالبان، مردم افغانستان از این اوضاع به تنگ آمده اند. و مقاومت مردمی در مقابل امپریالیسم آمریکا تنها از جانب نیرویی قابل سازماندهی می باشد که اعتماد واقعی مردم را به خود جلب کرده باشد. در این موقعیت در میان روشنفکران لیبرال و بخشهایی از طبقات بالا تجاوز آمریکا را به فال نیک می گیرند. زیرا فکر می کنند که با این اوصاف آنها از شر طالبان رها می شوند. غافل از اینکه طالبان خودش دست پرورده آمریکاست.



از طرف دیگر موقعیت مناسبی برای حزب کمونیست افغانستان پدید آمده است تا بتواند با اتکاء به علم شکست ناپذیر مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم و با فداکاری و از خودگذشتگی، اعتماد مردم را به خود جلب کند. و با توجه به تجارب خود و خلق های این کشور نشان دهد که کلید رهایی مردم افغانستان نه وابستگی به این و آن امپریالیست و یا وابستگی به این و آن دولت ارتجاعی منطقه و نیروهای مرتجع اخوانی و پان اسلامیستی، بلکه کلید رهائی خلق در مبارزه تحت لوای برنامه انقلاب دموکراتیک نوین و با روش اتکا، به خود است. انقلابی که فلسفه اش مقابله کردن با امپریالیستها، و نیروهای واپسگرا، و رهایی کارگران و دهقانان و کل خلق، ملیتها و زنان، از قید این مناسبات عقب مانده می باشد.

حزب کمونیست افغانستان با سازماندهی مقاومت مردمی در مقابل تجاوز امپریالیستی و مبارزه سازش ناپذیر با نیروهایی که در ۲۰ سال گذشته خون خلق را در شیشه گرفته اند به مبارزه برمی خیزد تا اقدامی جدی را برای آغاز جنگ رهائیبخش خلق تدارک ببیند. ■

حزب کمونیست کارگری

«در قبال نفس حمله آمریکا به افغانستان چه میتوان گفت. آیا "دستها از افغانستان کوتاه!" یک موضع اصولی و پیشرو است؟ مردم افغانستان و اپوزیسیون آن جز این بشما خواهند گفت....

سرنگونی طالبان توسط ارتشهای خارجی بخودی خود محکوم نیست.....

آنچه که در سطح نظری و سیاسی میتواند جنبش بالقوه مردم پیشرو جهان را به بیراهه بکشاند، بنظر من موضع پاسیفیستی و تلاش عبث لیبرالی برای حفظ وضع موجود (صرف ممانعت از حمله آمریکا به افغانستان) و یا برگرداندن اوضاع به وضع موجود سابق (قبل از ۱۱ سپتامبر) است....»

با این جملات، حزب کمونیست کارگری عملا بسود تهاجم نظامی غرب به افغانستان که تحت عنوان «جنگ علیه تروریسم» انجام می گیرد، اعلام موضع کرده است. بدین ترتیب، حزب کمونیست کارگری پا در طاسی لغزان می گذارد. این موضع اگر در نتیجه مبارزه ای قاطع و بی گذشت از بیرون و درون این حزب کنار زده نشود، مدافعانش را از نظر سیاسی به هوراکش طرح های امپریالیستی علیه خلقهای ستمدیده جهان تبدیل خواهد کرد. بنابراین ما از تمامی نیروها و عناصری که در صف مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم جای دارند می خواهیم که بطور جدی به این مواضع برخورد کرده، در طرد آن بکوشند. نباید اجازه دهیم که چنین سیاستهائی که عملا توجیه کننده تجاوزات نظامی امپریالیستی است از درون صف مخالفان رژیم - و آنهم تحت عنوان سیاست کمونیستها - جلو گذاشته شود. در نوشته زیر می کوشیم مضمون واقعی مواضع حزب کمونیست کارگری و پوچ بودن تئوری ها و استدلالاتی که پشتوانه آنهاست را آشکار کنیم. برای اینکار به مقاله «دنیا پس از ۱۱ سپتامبر» به قلم منصور حکمت رهبر حزب کمونیست کارگری که در نشریه «انترناسیونال هفتگی» (شماره های ۷۲ و ۷۳) درج شده می پردازیم.

مقاله منصور حکمت (بویژه بخش اول آن) ظاهر ادعانامه ای علیه امپریالیسم و جنایات بیشماری است که علیه طبقه کارگر و خلقهای محروم جهان مرتکب شده است. نویسنده از هیروشیما و ویتنام یاد می کند و خواننده را با خود از عراق به یوگسلاوی می برد؛ و حتی از قتل کودکان فلسطینی و کشتارهای

..... پس از ۱۱ سپتامبر

اندونزی و شیلی حرف می زند. سپس پرده از جنایات نیروهای مرتجع اسلامی در منطقه برمی دارد و فراموش نمی کند که آنان را دست پرورده و مخلوق آمریکا و غرب در دوران جنگ سرد بخواند. اما همه این افشاگری ها وقتی می تواند مهم و کارساز باشد که به مردم نشان دهد این امپریالیسم غیر از جنایت علیه مردم هیچ کاری نکرده و نخواهد کرد. آقای حکمت از جنایات گذشته صحبت می کند اما بر طرح های جنایتکارانه ای که همین امروز به اجراء گذاشته شده عملا آب تطهیر می ریزد. موضع ایشان خیلی شبیه به برخی جریانات لیبرال در آمریکا و غرب است که می خواهند به مردم بقبولانند اگرچه هیئت حاکمه یانکی در گذشته کارهای بسیار بدی کرده، اما اقدام نظامی امروزش فرق می کند. اگر چه ما بطور کلی مخالف جنگیم، اما این یکی تفاوت دارد. اگر چه برقراری حکومت پلیسی فی النفسه کار خوبی نیست، اما این یکی با نیات حسنه انجام می شود و باید به آن گردن نهاد!

قطب سازی مصنوعی

آقای حکمت از اینجا شروع می کند که دو قطب ارتجاعی در دنیای امروز مقابل هم صف کشیده اند؛ و علت جنگ و جدال کنونی سر شاخ شدن این دو قطب است. منصور حکمت این تحلیل را در عباراتی نظیر «دو سوی این کشمکش ضد بشری»، «دو اردوی اصلی تروریسم بین المللی» و «دو قطب ارتجاعی» ارائه می دهد. این تحلیل قرار است پایه ای باشد که مخاطبان حزب کمونیست کارگری را به انتخاب از میان این دو قطب بر مبنای منطق «بد و بدتر» ناچار کند: بالاخره هر چه باشد تنه بوش و شرکاء به تمدن غرب خورده، کلمه دمکراسی را درست تلفظ می کنند، با تکنولوژی مخالف نیستند، زمین تا آسمان با طالبان و بن لادن فرق می کنند.

اما این یک قطب سازی مصنوعی و قلابی از نیروهائی است که در یک کمپ قرار دارند؛ منافعشان بهم گره خورده است؛ یکی شان ارباب و خالق و دیگری نوکر و مخلوق است؛ حتی اگر با هم تضاد داشته باشند، به جان هم بیفتند و گاهی بروی هم شمشیر بکشند. تا همین لحظه که این سطور نوشته می شود، بسیاری از سران طالبان و رهبران مرتجع قبایل پشتون به جبهه آمریکا پیوسته اند. قطب غرب سرمایه داری، قطب «اسلام سیاسی» را دفع نمی کند، از بین نمی برد، بلکه آن را درون خود جذب می کند. درست همانطور که زمانی آن را از بطن نظام خود زائید.

قطب سازی حکمت، تنها به سطح و ظاهر وقایع جاری می پردازد. از تشخیص اینکه واقعا چه تضادهائی دارند دنیای امروز را رقم می زنند، و از فهم نیروی محرکه کارزار «جهاد ضد تروریستی» بوش و شرکاء عاجز است. تئوری «دو قطبی» حکمت، تئوری کسانی است که از دوربین شبکه تلویزیونی سی. ان. ان. به دنیا نگاه می کنند. این تئوری بر مبنای منافع و بینش کسانی خلق شده که تنها نوک دماغ خود را می بینند و همه چیز را با معیار حفظ یا از دست رفتن «آسایش و زندگی راحت» می سنجند که سرمایه داری امپریالیستی در دوره های «عادی» برایشان فراهم کرده است.

باز هم سناریوی سیاه و سفید

بنظر حزب کمونیست کارگری، در دنیای امروز این تضاد بین مدرنیسم سرمایه داری و ارتجاع مذهبی است که همه چیز را رقم می زند. بر پایه همین تئوری بود که سالها پیش، منصور حکمت سناریوی سیاه و سفیدی را ترسیم کرد که بر مبنای آن همه نیروهای سیاسی به دو اردو تقسیم می شدند. یکطرف نیروهای سفید یعنی متعلق و معتقد به صف تمدن سرمایه داری و مدرنیسم و سکولاریسم قرار داشتند. طرف دیگر، همه مخالفان سرمایه داری اعم از آنان که مانند نیروهای مذهبی برنامه احیای فئودالیسم را دارند تا کمونیستها و مبارزانی که می خواهند با سیستم سرمایه داری امپریالیستی جهانی و دهشتهایش را سرنگون کنند. بر پایه این سناریو، حزب کمونیست کارگری آمادگی خود برای اتحاد و ائتلاف با «نیروهای سفید» در ایران که بخشی از سلطنت طلبان، توده ، اکثریتی ها، و حتی بخش بورژوازی مدرنیست طرفدار غرب درون جامعه را اعلام کرد. از آن پس، حزب کمونیست کارگری در هر فرصتی که بدست آورد بخشی از پوشش ها و عناوین طبقاتی، کارگری و انقلابی نمایانه را از تن کند و ماهیت بورژوایی خود را عریانتر کرد. حالا در آستانه یک جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی، این حزب قطب بندی جدیدی را در سطح جهانی در ادامه همان بینش سناریوی سیاه و سفید ارائه می کند. اینبار اما صف بندی ها در سطح بین المللی است. اگر در نسخه قبلی، بخشی از نیروهای خلقی در کنار نیروهای بورژوائی و مرتجع و وابسته به امپریالیسم می نشستند، در نسخه جدید قرار است بخشی از مردم به زیر چتر قدرتهای امپریالیستی رانده شوند.

دو قطب واقعی

اما در دنیای امروز واقعا دو قطب در برابر یکدیگر صف کشیده اند. طرح ها و تدابیر امروز قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی رنگارنگ منجمله همین کارزار جنگی کنونی، عمدتا پاسخی به مصاف آنهاست. در یکسو، قطب طبقه کارگر و خلقها و ملل ستمدیده سراسر جهان قرار دارد؛ و در دیگر سو، کلیه قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی جهان و جریانات وابسته با آنها. کارزار جنگی کنونی نیز برخلاف تحلیل حزب کمونیست کارگری برای تسویه حساب «قطب سرمایه داری غرب» با «قطب تروریسم اسلامی شرق» به راه نیفتاده است. حتی اگر در جریان چنین کارزاری امثال بن لادن و طالبان هم قربانی شوند، باز مسئله اصلی اینها نیستند. امپریالیستهای غربی علیرغم همه تبلیغات فریبکارانه شان، این را خوب می دانند. و اگر جریاناتی مانند حزب کمونیست کارگری این واقعیت را نمی فهمند به خاطر آنست که به موقعیت و توان انقلابی قطب طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده جهان باور ندارند. توده ها را در این دنیای وانفسا چیزی به حساب نمی آورند. احتمال انقلاب کردن و سرنگون ساختن برج و باروی امپریالیسم و ارتجاع از جانب آنان را چیزی نزدیک به صفر می دانند. خلاصه آنکه چشمشان به حرکات بالائی ها و زائده های آنهاست.

تصویر حزب کمونیست کارگری از افکار عمومی غرب

بنظر می آید که رهبران حزب کمونیست کارگری کاملا مرعوب تبلیغات لجام گسیخته و تصاویر تحریف شده رسانه های امپریالیستی شده اند. برای مثال، حکمت با لحنی نومیدانه می نویسد:

«در این لحظه جدا کردن توده وسیع مردم در غرب از سیاست نظامی هیات حاکمه این کشورها به یک کار هرکولی آگاهگرانه نیاز دارد.... در این لحظه تز "جدال مدنیت با تروریسم"، کنترل افکار عمومی در غرب را کاملا در دست سیاستمداران و مدیای غربی گذاشته است.»[۹]

تصویری که حکمت از افکار عمومی در غرب جلو می گذارد، تصویری یک جانبه و

بقیه در صفحه ۱۴

گمراه کننده است. این دقیقا همان تصویری است که هیات حاکمه این کشورها می کوشند با تحریف و سانسور مبارزاتی که در همین لحظه علیه سیاستها و اهداف تجاوزکارانه شان جریان دارد، به مردم قالب کنند. این تصویری است که روز و شب از طریق نظرسنجی های حساب شده به جامعه ارائه می شود تا کسانی که مخالف امپریالیسم و راسیسم و شووینیسم و فاشیسم هستند را مرعوب و منفعل کند؛ تا احساس کنند که پشتشان خالی است؛ تا لب از اعتراض و طغیان علیه این کارزار ارتجاعی و تعرض ارتشها و سازمانهای امنیتی غرب علیه مردم خاورمیانه و توده ها در خود کشورهای امپریالیستی فرو ببندند. این تصویر ارائه می شود تا مدافعان آگاه و ناآگاه نظام حاکم را برانگیزد و برای کشتن و کشته شدن در راه منافع سرمایه و میهن امپریالیستی متحد و بسیج کند. اما مبارزات و اعتراضات مهمی در کشورهای امپریالیستی و مهمتر از همه در خود آمریکا براه افتاده است. مائوئیستها، مبارزان ضد سیستم، جریاناتی که در جنبش علیه گلوبالیزاسیون امپریالیستی زاده شدند و رشد کردند، روشنفکران و هنرمندان مترقی و آزادیخواه، و حتی برخی از شخصیتها و عناصر لیبرال در آن شرکت دارند. مهم اینجاست که بخش روزافزونی از توده های عادی که آماج اصلی تبلیغات رسانه های امپریالیستی هستند نیز به این جنبش می پیوندند و از آن حمایت می کنند. در واقع، این خود سیستم است که با عملکرد جنایتکارانه خود توده های مردم را به ناگزیر به گرداب سیاست می کشاند و چشمانشان را باز می کند. (رجوع کنید به گزارشاتی که در همین شماره حقیقت درج شده است.)

باید سئوال کرد که چرا آقای حکمت و حزبش چنین واقعیتی را نمی بینند؟ علت تنها و تنها باور نداشتن به حرکت انقلابی، به خواسته ها و منافع و تمایلات راستین و پیشرو در بطن جامعه است. آقای حکمت بخاطر بینش بورژوائی و تفکر محافظه کار خود، چشم دیدن حرکات پیشرو توده ها را ندارد. او حداکثر چیزی که با سخاوتمندی در مورد مردم می گوید اینست که:

«توده های وسیع مردم جهان از دولتها و رسانه ها چپ ترند، نوعدوست ترند، صلح دوست ترند، مساوات طلب ترند، آزادترند، آزادیخواه ترند.»

زبان آقای حکمت نمی چرخد و نمی تواند خواست مردم به انقلاب، از ضد امپریالیست بودن مردم جهان، که جنبش رزمنده ضد گلوبالیزاسیون امپریالیستی آنان که خیابانهای غرب را به لرزه در می آورد، از جنگهای انقلابی توده های کارگر و دهقان در کشورهای تحت سلطه که قدرت مسلح ارتجاع را نشانه می گیرد تا شالوده جامعه نوینی را بریزد، حرف بزند. آقای حکمت محدود نگر است؛ هم خود و حزبش توقعات محدودی از مبارزه دارند؛ هم سطح توقعات مردم جهان را محدود تصویر می کند. آقای حکمت و حزبش اهل انقلاب کردن نیستند.

برخورد حزب کمونیست کارگری
به جنبش ضد جنگ در کشورهای امپریالیستی

اگر حزب کمونیست کارگری به مثابه یک جریان حاشیه ای و منفعل تنها به ابراز نومیدی خود از شرایط اکتفاء می کرد و زبان بریده به کنجی می نشست، آزار چندانی نداشت و نیازی نیز به برخورد قاطع و عاجل به نظراتش نبود. اما این حزب سیاستی را جلو می گذارد که مستقیما جنبش اعتراضی پیشرو و انقلابی موجود در قلب کشورهای امپریالیستی را نشانه گرفته است. آقای حکمت می نویسد:

«آنچه که در سطح نظری و سیاسی میتواند جنبش بالقوه مردم پیشرو جهان را به بیراهه بکشاند، بنظر من موضع پاسیفیستی و تلاش عبث لیبرالی برای حفظ وضع موجود (صرف ممانعت از حمله آمریکا به افغانستان) و یا برگرداندن اوضاع به وضع موجود سابق (قبل از ۱۱ سپتامبر) است....

جنبش "انساندوستانه" و صلح طلبانه پاسخ شرایط امروز نیست. اما نفوذ این جنبش بویژه بر مردم عادی جامعه غربی، بدلیل خشونت گریزی و نوعدوستی و همچنین محافظه کاری خودبخودی مردم، بسیار وسیع است....»

از همین نکته آخر شروع کنیم. آقای حکمت برخلاف آنچه بالاتر گفته بود، اذعان دارد که نفوذ جنبش ضدیت با جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی در میان مردم کشورهای غربی، بسیار وسیع است. اما قبول این واقعیت انکار ناپذیر به معنای استقبال از این حرکت محقانه نیست. بلکه آقای حکمت بطور کلی چنین حرکتی را منفی ارزیابی می کند و می کوشد مخاطبانش را نسبت به نتایج چنین جنبشی بدبین کند. بدون اینکه قصد یکی کردن ماهیت و اهداف حزب کمونیست کارگری و رسانه های امپریالیستی آمریکا را داشته باشیم، باید بگوئیم که شباهت زیادی میان نحوه خلق افکار و موضع گیری های این دو وجود دارد. هر دوی اینها، ابتدا افکار عمومی آمریکا را یکسره مدافع سیاست جنگی هیئت حاکمه آن کشور معرفی کردند. هر دوی اینها، وقتی با جنبش رو به رشد و انکار ناپذیر ضد جنگ روبرو شدند، به تخطئه آن پرداختند. چرا این تشابه پیش می آید؟ مسئله، خیلی ساده و البته بسیار دردناک و تاسف بار است. هر اندازه که یک حزب سیاسی از قطب انقلاب و منافع اساسی توده ها فاصله بگیرد، خواه ناخواه به مواضع قطب مقابل یعنی بورژوازی حاکم نزدیک خواهد شد و خواسته یا ناخواسته به تامین منافع حاکمان خدمت خواهد کرد. در این دنیاء وسط ایستادن کار بسیار دشواری است.

در بحبوحه تدارکات جنگی و تحریکات تجاوزگرانه امپریالیستی، یگانه سیاست و شعار پیشرو و انقلابی که در خود کشورهای غربی باید جلو گذاشته شود، ممانعت از جنگ افروزی امپریالیستها است. و اگر علیرغم اعتراضات و مبارزات، دولتهای امپریالیستی آتش چنین جنگی را افروختند، تنها سیاست صحیح شکست طلبی انقلابی است. یعنی همان سیاستی که لنین در دوران جنگ امپریالیستی تدوین کرد و شجاعانه در برابر طبقه کارگر و زحمتکشان قرار داد: توده های کشورهای امپریالیستی باید خواهان شکست کشور خود در چنین جنگ ناعادلانه ای باشند. نباید گوشت دم توپ بورژوازی شوند. و این سیاستی است که امروز کمونیستهای انقلابی در کشورهای امپریالیستی می کوشند به پرچم مبارزات توده ها تبدیلش کنند.

برخلاف سفسطه گری های آقای حکمت، شعار جلوگیری از جنگ در لحظه کنونی، و شعارهای شکست طلبانه انقلابی در شرایط وقوع جنگ، «موضع پاسیفیستی و تلاش عبث لیبرالی برای حفظ وضع موجود» و یا «برگرداندن اوضاع به وضع موجود سابق (قبل از ۱۱ سپتامبر)» نیست. درست برعکس! امروز مخالفت با جنگ امپریالیستی به یکی از موضوعات عمده پیشبرد مبارزه طبقاتی، مبارزه انقلابی، درون کشورهای امپریالیستی تبدیل شده است. یک حزب کمونیست واقعی تنها در صورتی می تواند جنبش انقلابی را علیه بورژوازی حاکم در کشور خود تقویت کند و گسترش دهد و از بطن آن مصالح عینی و ذهنی برای سرنگونی مسلحانه قدرت موجود در زمان مناسب و مقتضی را بدست آورد، که به موضوعات عمده مبارزه طبقاتی با سیاست و عملکرد صحیح پاسخ دهد. برای مثال، در دوران جنگ ویتنام، انقلابیون در آمریکا بدرستی شعار مبارزه با جنگ تجاوزکارانه را جلو گذاشتند و مهمتر از آن، تبلیغات و سیاستهای عملی گوناگونی را با هدف شکست ارتش آمریکا در آن جنگ به پیش بردند. و جنبش انقلابی، اینگونه تقویت شد. امپریالیسم آمریکا، اینگونه دچار ضعف و تزلزل شد. اگر چنین سیاستی در پیش گرفته نمی شد، اگر مبارزه گسترده علیه جنگ تجاوزکارانه و ناعادلانه یانکی ها در ویتنام به پیش نمی رفت، وضع موجود به نفع هیئت حاکمه آمریکا حفظ و تثبیت می شد. امروز نیز فقط با پیشبرد و رهبری چنین مبارزاتی است که می توان تضمین کرد اوضاع به همین شکلی که هست باقی نماند و یا به وضع سابق باز نگردد.

اما آقای حکمت به این واقعیات تاریخی و جاری کاری ندارد، چرا که به انقلاب کاری ندارد. او بیشتر شبیه کسانی است که در بندر در کنار مشایعت کنندگان سربازان آمریکائی ایستاده و نظاره گر اعزام ناوهای

جنگی به منطقه است. ناظری که وجدان خود را با توجیهات ارتجاعی زیر راضی می کند:

"جنبش مردمی در برابر چنین اوضاعی نمیتواند یک جنبش دعوت به آرامش و "حمله به افغانستان ممنوع" باشد. آرامش و حفظ وضع موجود نه فقط عملی نیست، نه فقط تخیلی است، بلکه عادلانه نیست، آزادیخواهانه نیست، کارساز نیست....."

آقای حکمت هر چقدر هم که از هیروشیما و بغداد و یوگسلاوی و فلسطین حرف بزند، نمی تواند زشتی سیاستش را بپوشاند. مضمون جملات بالا این است که حمله به افغانستان، امری عملی، واقعی، عادلانه، آزادیخواهانه و کارساز است. به تک تک این واژه ها دقت کنید. آیا امپریالیستها در تبلیغات جنگی خود، دقیقا همین ها را بکار نمی برند؟

البته آقای حکمت می کوشد خود را از تک و تاب نینداخته، و به شیوه همیشگی، سیاستش را اینجا و آنجا با لحنی «رادیکال» و «چپ» ارائه دهد. برای اینکار، درست سر بزنگاه جنگ، وقتی که خط تمایزها بر سر این مسئله کشیده می شود، می کوشد توجه همگان را تحت عنوان «پرداختن به معضلات بزرگتر و اساسی تر» از این مسئله خاص که بسیاری از مسائل بزرگتر امروز حول پاسخگوئی صحیح به آن گره خورده دور کند:

"جنبش مقاومت مردمی در برابر جنگ تروریستها فقط میتواند حول پاسخهای اثباتی برای معضلات سیاسی و اقتصادی گرهی عصر ما و حول یک موضع فعال نه برای حفظ وضع موجود، بلکه برای تغییر وضع موجود، سازمان یابد. ما در قبال تمام معضلاتی که با این رویدادها به جلوی چشم آمده، مساله شمال و جنوب، مساله فلسطین، مساله اسلام سیاسی، مساله افغانستان و ایران، مساله میلیتاریسم و قدرقدرتی آمریکا و ناتو در نظم نوین جهانی، مساله راسیسم، مساله قلعه اروپا و غیره دستور کار مستقل و پاسخهای مستقل خود را داشته ایم."

بدون تعارف، آقای حکمت این دستور کار و پاسخ ها را بگذارید دم کوزه و آبش را بخورید. آن واقعیتی که شما می کوشید پشت این همه معضل پنهان کنید اینست که در نتیجه تهاجم نظامی ـ امنیتی امپریالیستها به توده های انقلابی شرق و غرب (که تجاوز امپریالیستی به افغانستان بخشی از آن است و شما حاضر نیستید علیه اش موضع گیری کنید) خیلی چیزها در دنیای امروز تغییر خواهد کرد. در صورتی که این تجاوزات با مبارزات و اعتراضات موثر و گسترده و قدرتمند در کشورهای مختلف ـ منجمله در خود افغانستان ـ روبرو نشود، این تغییرات در خدمت تداوم و تشدید همه آن معضلاتی خواهد بود که در بالا ردیف کرده اید. اهداف آمریکا و غرب از اقدامات جنگی ـ امنیتی شان روشن است. اهداف کمونیستهای انقلابی

بقیه در صفحه ۱۶

با توجه به اوضاع کنونی منطقه و نقشه‌های امپریالیستی، رجوع به درسهای مهم تجربه جنگ خلیج و همراهی رهبری جنبش کردستان عراق با طرح «حکومت سازی» آمریکا را ضروری دیدیم. باز تکثیر مقاله زیر با این هدف انجام می‌گیرد.

گزیده‌ای از مقاله کردستان: درس‌های تلخ خیانت

از مجله انترناسیونالیستی «جهانی برای فتح» (شماره ۲۲)

«حکومت کردی»: مزدور مشتاق امپریالیستها

وقایع اخیر در عراق بخصوص از یک جنبه دیگر حائز اهمیت بود. این اوضاع سیاستهای به اصطلاح «پراگماتیک» رهبران بورژوا ـ فئودال مقاومت ملی کردستان را به نتیجه منطقی خود رسانید. در جریان جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱، این رهبران به اشغال کردستان عراق توسط نیروهای امپریالیستی خوش‌آمد گفتند تا در عوض سهم ناچیزی از قدرت نصیبشان شود. این رهبران به توده های کرد قول دادند که تحت قیمومیت امپریالیسم آمریکا سرنوشت بهتری در انتظارشان خواهد بود. آنها به مردم گفتند که امپریالیستهای آمریکایی (یعنی همان کسانی که بتازگی دهها هزار عراقی را کشتار کرده بودند، همان کسانی که بخاطر قتل عام میلیونها ویتنامی که برای خواست عادلانه کسب رهائی ملی مبارزه میکردند، هنوز مورد تنفر مردم سراسر جهان می‌باشند، همان کسانی که تنها قدرت کره زمین هستند که تا کنون سلاح هسته ای را بکار برده اند) توده های کرد را از ستم ملی و فلاکت رها خواهند کرد. چه منطق بیمار و معوجی! ....

تحت این حکومت دست نشانده وضعیت توده ها خرابتر شد. روستاهائی که توسط حملات بیرحمانه هوایی و زمینی ارتش صدام سوخته وخالی شده بود، به صورت متروکه رها شدند. این حکومت هرگز توده ها را تشویق به بازگشت به روستاها و توسعه کشاورزی نکرد. این راه حل عمده ای بود که مردم این منطقه میتوانستند هم از رژیم عراق که کردستان را تحت محاصره اقتصادی قرار داده است مستقل شوند، و هم از خرده ریزه های امپریالیستی که بخش اعظم آن مستقیما به جیب احزاب حاکم کرد و وابستگان فاسد آنها می رود.

تحت این حکومت عملکردهای فئودالی بخصوص علیه زنان رواج یافت: مردان می‌توانند در کمال آزادی، زنان، دختران و یا خواهران خود را به بهانه «بی ناموسی» یا «بی حیایی» بکشند. بر اساس گزارش یک گروه محلی، ۷۵ زن تنها در شهرک دوهوک در عرض چند ماه در سال ۱۹۹٦ بقتل رسیدند....

حکومت کردی دست سرویسهای اطلاعاتی و نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران برای ترور انقلابیون ایرانی و حمله به نیروهای کرد ایران که بمدت دهسال از خاک کردستان عراق برای سازماندهی مبارزه علیه رژیم ایران استفاده کرده اند، را کاملا باز گذاشت. در تابستان ۱۹۹٦ نیروهای «اتحادیه میهنی» برای یک واحد دو هزار نفره نظامی جمهوری اسلامی پوشش دفاعی فراهم کردند تا بتواند تا عمق ۱۵۰ کیلومتری خاک کردستان عراق یعنی تقریبا تا آستانه ستاد مرکزی «حزب دمکرات کردستان ایران» در داخل کردستان عراق پیشروی کند و دست به حمله وحشیانه ای علیه این حزب بزند....

این درست است که نیروهای طبقاتی بورژوا ـ فئودال بودند که ائتلاف با امپریالیستها را رهبری کردند و قلب و ستون فقرات به اصطلاح «حکومت کردی» را تشکیل دادند. امپریالیستها هیچ نیروی سیاسی دیگری را برای اینکار انتخاب نمیکردند. نیروهای بورژوا ـ فئودال متحدان طبقاتی سرمایه داری جهانی در درون ملل ستمدیده هستند. اما واقعیت تلخ آنست که سیاست این نیروهای بورژوا ـ فئودال توانست توافق عمومی ملی و هواداران وسیعی بدست آورد. بعبارت دیگر، برخی نیروهای طبقاتی دیگر که عمدتا دیدگاه و تمایلات بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی شهری را نمایندگی می‌کردند، عامدانه و یا سهوا خط و سیاستی اتخاذ نمودند که به سیاستهای امپریالیستی آمریکا و متحدینش در مورد عراق و کردستان یاری رساند و به سیاستهای «اتحادیه میهنی» و «حزب دموکرات» در هواداری از امپریالیسم، خدمت کرد....

بقیه در صفحه ۱۷

پس از ۱۱ سپتامبر

و نیروهای پیشرو از مخالفتشان با جنگ امپریالیستی نیز روشن است. این وسط، نیروهائی مانند حزب کمونیست کارگری هستند که باید اهدافشان را از این موضعگیری های ارتجاعی روشن کنند. ردیف کردن معضلات هیچ اعتباری به هیچ حزبی نمی بخشد. نوع راه حل است که ماهیت و اهداف هر حزب را روشن می کند. وگرنه لیست معضلات بالا را قبل از شما (و پر سر و صداتر از شما)، برخی احزاب حاکمه در کشورهای امپریالیستی از سبزها گرفته تا سوسیال دمکراتها و رویزیونیستهای رنگارنگ ارائه داده اند. امروز هم همه آنها به شکل های مختلف پشت این جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی صف کشیده اند.

بنابراین «دستور کار مستقل»، «پاسخ مستقل» و «هویت مستقلی» که آقای حکمت اینجا و آنجا ادعایش را دارد نه چندان ابتکاری و جدید است و نه واقعا مستقل به لحاظ طبقاتی. معمولا در ادبیات کمونیستی، صف مستقل و هویت مستقل به مفهوم طبقاتی آن مورد استفاده قرار می گرفت و حزب کمونیست کارگری نیز سابقا می کوشید مواضع و سیاستهای خود را نشانه صف مستقل طبقه کارگر وانمود کند. اما کدام کمونیستی است که نداند طبقه کارگر در صحنه کنونی نظیر هر صحنه پیچیده دیگری از مبارزه طبقاتی فقط در صورتی می تواند صف مستقل خود را حفظ کند که پیش از هر چیز، صف دوستان و دشمنان خود را تشخیص دهد. و در پشت هر سیاستی، منافع طبقاتی معین را ببیند. بر اساس تئوریهای قلابی و گمراه کننده بورژوائی نظیر «جنگ تمدن ها»، «جنگ بین دو قطب تروریسم»، «جنگ بین مدرنیسم و سنت» نمی توان منافع طبقاتی را در پشت هر سیاستی نشان داد. و حزب کمونیست کارگری برای توضیح تحولات و توجیه مواضع خود به چنین تئوریهایی چنگ انداخته است.

مواضع حزب کمونیست کارگری
تمایلات چه طبقه ای را نمایندگی می کند
و در خدمت چه کسانی قرار می گیرد؟

تا اینجا نشان دادیم که آقای حکمت و حزبش در صحنه صف آرائی واقعی در سطح جهان، و مشخصا بر سر «جهاد ضد تروریستی» تحت رهبری آمریکا کجا ایستاده اند. اما حزب کمونیست کارگری، یکی از نیروهای اپوزیسیون ایرانی محسوب می شود و تمایلات و اهداف طبقاتی معینی را در جامعه ما نمایندگی می کند. مواضعی که این حزب در قبال وقایع جاری اتخاذ کرده نیز نهایتا با تمایلات قشرهای معینی در ایران منطبق است و به منافع طبقات معینی خدمت می کند. به همین خاطر، هر جا که آقای حکمت در مقاله اش به مسائل مربوط به ایران پرداخته، ناگزیر جایگاه و جهت گیری طبقاتی خود را برملا کرده است. نخست ببینیم که ایشان موقعیت ذهنی مردم خاورمیانه (و طبعا مردم ایران به مشابه بخشی از آن) را چگونه تصویر می کند:

"مردم خاورمیانه که چه در دنیای کثیف درون جمجمه خامنه ای ها و خاتمی ها و ملا محمد عمرها و شیوخ ریز و درشت جنبش اسلامی، و چه در استودیوهای دولوکس سی ان ان و بی بی سی امت متعصب مسلمان و اعضای "تمدن اسلامی" تصویر میشوند، دوشادوش مردم آمریکا ماتم زده میشوند و به اعتراض بلند میشوند."

در اینجا نیز آقای حکمت فقط یک بخش از ذهنیت جامعه در برخورد به واقعه ۱۱ سپتامبر و تحولات پس از آن را منعکس می کند. یک واقعیت انکار ناپذیر این است که امپریالیسم آمریکا به علت جنایات و بیدادگریهای بی حد و حصرش علیه توده های ستمدیده جهان و مشخصا این منطقه، منجمله حمایت از دولت فاشیست صهیونیستی اسرائیل در سرکوب خلق فلسطین، مورد نفرت مردم خاورمیانه و ایران قرار دارد. واقعه ۱۱ سپتامبر، احساس رضایت خودبخودی را در توده ها دامن زد که بالاخره آمریکای قلدر هم طعم تلخ ضربه را چشید و به قدر قدرتی اش لطمه خورد. این احساس خودبخودی تا آنجا که به نفرت از امپریالیسم و جنایاتش برمی گردد بر حق است، و آنجایی که مانع از دیدن تفاوت میان بورژوازی آمریکا و توده های ساکن در آن کشور می شود نادرست است و باید با اشاعه آگاهی طبقاتی و سیاست انترناسیونالیستی در بین مردم با آن مبارزه کرد. اما آقای حکمت و حزبش احساسات محقانه توده ها را تشخیص نمی دهند؛ یا بدتر از آن عامدانه می پوشانند و می کوشند یک تمایل «اسلامی»، «ارتجاعی»، «شرق زده» و غیره وانمودش کنند. آقای حکمت با احساسات ضد امپریالیستی مردم مخالف است. به همین خاطر است که وقتی رهبران حزب کمونیست کارگری با شادی توده های فلسطین در روز واقعه روبرو می شوند، مجبورند آنان را علنا «اراذل و اوباش مرتجع اسلامی» بخوانند. صاحبان چنین طرز فکری وقتی به ایران امروز نگاه می کنند، فقط کسانی که به دفتر حفظ منافع دولت آمریکا در سفارت سوئیس می روند تا به پیروی از سیاستهای دولت جمهوری اسلامی، «با ملت آمریکا ابراز همدردی کنند» را می بینند. جوانانی که در آنجا شمع روشن کرده اند را نماینده جریان پیشرو جامعه معرفی می کنند. انگار نه انگار این شمع هایی است که در واقع به پیروی از تبلیغات «حزب مشارکت اسلامی» و منافع کل هیئت حاکمه ایران، نذر برقراری روابط علنی با آمریکا (اعلام نوکری آشکار آمریکا) می شود.

نظرات و سیاستهای حزب کمونیست کارگری منطبق با قشر مدرن بورژوازی میانه حال و روشنفکران لیبرال نماینده آنهاست. این نیروی طبقاتی تحت جمهوری اسلامی از فشارهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی حکومت ناراضی و معترض است؛ در عین حال از یک انقلاب قهرآمیز ریشه ای گریزان و هراسان است؛ موقعیت ضعیف خود را احساس می کند و امید چندانی به تغییر اوضاع ندارد؛ و فقط هر بار که جنبش و جوشی از جانب قدرتهای امپریالیستی در منطقه به راه می افتد و دشمنان کوچک و بزرگ مردم به جان هم می افتند به نتایج سیاسی این تحولات امیدوار می شود. البته هر بار موج می گذرد و این قشر سرش بی کلاه می ماند، تا واقعه ای دیگر فرا رسد. و هر بار نتیجه عملی توهماتی که این قشر در سر می پروراند، و به نوبه خود در جامعه می پراکند، تقویت این یا آن سیاست امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی حاکم در منطقه است. نمونه روشن این سیاست را یکبار در پی جنگ آمریکا ـ عراق و روند ایجاد به اصطلاح «حکومت کردی» دیدیم و اتفاقا برخوردی که خط کمونیسم کارگری به تحول داشت بسیار درس آموز است. (رجوع کنید به گزیده ای از مقاله «کردستان ـ درسهای تلخ خیانت» ـ جهانی برای فتح شماره ۲۲ ـ باز تکثیر در همین شماره حقیقت)

امروز بدون چشم مسلح هم می توان این واقعیت آشکار را تشخیص داد که جمهوری اسلامی ایران موافق تهاجم نظامی آمریکا به افغانستان است و مثل سایر نوکران امپریالیسم، در این کار وظایف معینی را تقبل کرده است. سیاست حزب کمونیست کارگری در رد شعار «حمله به افغانستان ممنوع»، علیرغم همه فحش های درستی که به مرتجعین حاکم می دهند، با سیاست رژیم اسلامی همسوئی دارد.

آیا آقای حکمت و حزبش این همسوئی را تشخیص می دهند؟ تحولات بعد از «دوم خرداد» نشان داده که بخش قابل توجه قشر بورژوازی میانه حالی که منافعش در مواضع حزب کمونیست کارگری بازتاب می یابد، با خاتمی همراه شدند و به وعده هایش دل بستند. حزب تحت رهبری آقای حکمت چنین نکرد و ظاهرا در برابر خاتمی چی ها موضع محکمی گرفت. اما تزلزل طبقاتی می تواند در یک تندپیچ تاریخی ـ در بحرانهای حادی نظیر آنچه امروز جهان و منطقه خاورمیانه با آن روبروست ـ مواضع به ظاهر استوار یک حزب سیاسی را دگرگون کند. ما به هیچوجه قصد قضاوت شتابزده نداریم، اما نمی توانیم به راحتی از کنار این جمله آقای حکمت بگذریم:

"در تحلیل نهایی این یک زورآزمایی با اسلام سیاسی است.... این زورآزمایی میتواند محدود بماند، اما بخصوص بدلیل خصلت غیر متمرکز و افراطی اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی، به

احتمال قوی به یک تعیین تکلیف بنیادی تر خواهد کشید. اسلام سیاسی بدون حمایت غرب در خاورمیانه ماندنی نیست. تا همینجا بالا گرفتن نبرد سکولاریستها در پاکستان و حال آمدن نیمه جان خاتمیون در ایران و اوجگیری مجدد کشمکش جناحها، حاکی از این است که نبرد غرب با اسلام سیاسی میتواند چاشنی تغییرات جدی ای در تناسب قوای فراکسیونهای بورژوایی در این کشورها به زیان اسلامیون باشد.» (تاکیدات از حقیقت)

در پشت همین جملات نسبتا مبهم، یک جهت گیری مشخص قرار دارد که زیر آب همه موضع گیری های به ظاهر قاطع حزب کمونیست کارگری در مورد «دوم خرداد» و جناح خاتمی را می زند. آقای حکمت نه فقط به آینده زورآزمایی امپریالیسم آمریکا با اسلام سیاسی امید بسته است، بلکه منتظر آنست که در نتیجه «حال آمدن خاتمیون» (که آن را با «بالا گرفتن نبرد سکولاریستها در پاکستان» یا در واقع کشمکش جناح پرویز مشرف در ارتش پاکستان و جناح اسلامی ارتش مقایسه کرده) در تناسب قوای فراکسیونهای بورژوایی، تغییرات جدی به زیان اسلامیون اتفاق بیفتد! صاف و ساده یعنی اینکه جناح خامنه ای که گویا نماینده «اسلام سیاسی» است تضعیف شود و خاتمی چی ها که گویا «سکولار» هستند، قدرت بگیرند. لحن آقای حکمت در توصیف جدال میان فراکسیونهای بورژوائی، آشکارا جانبدار است. البته خیالاتی که ایشان در مورد آینده تحولات در سر می پرورانند کاملا پا در هواست. مقامات کاخ سفید، خود به چنین تقسیم بندی سیاه و سفیدی بین جناح های حاکم بر ایران باور ندارند، شکل اسلامی رژیم هم برایشان «مساله پرنسیپی» نیست، طی همه این سالها تماس و رابطه با کل هیئت حاکمه حفظ کرده اند و تا وقتی که «دو بال این پرنده» به نفع حفظ دستگاه ارتجاعی و وابسته حاکم حرکت می کند و منافع سیستم امپریالیستی را تامین می کند پای تغییرات جدی و دامن زدن به روندهای غیر قابل پیش بینی و غیر قابل کنترل در ایران نمی روند. بهتر است این افکار پوچ را از سر خارج کنید آقای حکمت. این بوی کباب نیست، دارند خر داغ می کنند.

این را هم بگوئیم که اگر غرب می خواست با اسلام سیاسی زور آزمایی سیاسی کند اول از همه فکری به حال نوکرانش در عربستان سعودی می کرد. این خود آمریکاست که دین را در کشورهای تحت سلطه اش آنجا که لازم دانسته به دولت آمیخته است. و مطمئن باشید آقای حکمت که اینها برای تداوم استثمار و ستم بر مردم کشورهای تحت سلطه، نه ساطور قصابی شان را کنار خواهند گذاشت و نه اهرم دین را. خواب دیدید خیر باشد!

بقیه در صفحه ۲۱

درسهای تلخ خیانت

هیچیک از نیروهائی که خود را انقلابی، ضد امپریالیست، «پرولتر» و «مارکسیست» می نامند به ضدیت جدی با تجاوز امپریالیستی به عراق برنخاست. آنها حضور نیروهای اشغالگر امپریالیستی در کردستان عراق را افشاء نکردند و با آن مخالفت ننمودند. آنها توده ها را برای درک ماهیت امپریالیسم سازماندهی نکردند تا آنها بفهمند که امپریالیسم یک دشمن طبقاتی است و هرگز در پایمال نمودن استقلال ملی کردها و همه ملل ستمدیده جهان تردید بخود راه نداده است. آنها از تاریخ کردستان بمثابه شاهد زنده این حقایق استفاده نکردند. آنها از توده ها نخواستند که ائتلاف با بزرگترین جنایتکاران روی زمین را رد کرده و مبارزه ای را برای بیرون راندن امپریالیستها از خاک کردستان عراق به پیش برند. آنها هیچوقت ماهیت «حکومت کردی» را بمثابه یک زائده امپریالیستی، حکومت نیروهای طبقاتی بورژوا ـ فئودالی و خائنان ملی افشاء نکردند. آنها دست به افشای رهبرانی که الگوی اسرائیلی ی «نجات ملی» را تبلیغ میکردند، نزدند.

انتقادات برخی از این نیروها به «حکومت کردی»، صرفا به عدم اعطای آزادیهای کافی برای اپوزیسیون؛ خواست آزادی برای سازمان دادن اتحادیه ها و راهپیمائیهای توده ای جهت اعتراض به بیکاری و غیره، محدود میشد. آنها به این کفایت کردند که به دیدگاه اساسا ناسیونالیستی و رفرمیستی خود رنگ و لعاب «کارگریستی» بزنند و با همین خشنود بودند. آنها سعی نکردند دید توده ها را وسعت بخشند تا نسبت به مسائل مهم سیاسی حساسیت نشان دهند و مشتشان را علیه هر شکلی از ستم که بر اقشار مختلف مردم در جامعه و جهان اعمال میشود، بلند کنند. آیا این یک تفاوت کلیدی میان دیدگاه پرولتری و دیدگاه تنگ نظرانه بورژوایی که به اشکال مشخص ناسیونالیسم، اکونومیسم و خودخواهی پراگماتیستی بروز میکند، نیست؟

ایده آلیسم و رفرمیسم برخی از این نیروها بسیار آشکار است. برای مثال در ژوئیه ۱۹۹۵، گروهی که «حزب کمونیست کارگری عراق» (ح ک ک ع) نام دارد و پایگاه فعالیتش در مناطق تحت کنترل «اتحادیه میهنی» است، برنامه ای برای حل مسائل کردستان عراق ارائه نمود. این سازمان بخودی خود ممکنست اهمیت چندانی نداشته باشد، اما خط و برنامه اش بیانگر خطراتی است که از برخورد اکونومیستی و سوسیال دمکراتیک به اوضاع بر می خیزد. برنامه آنها خواستار «بیرون رفتن کامل ارتش و پلیس دولت مرکزی (یعنی رژیم عراق) تحت نظارت نیروهای سازمان ملل و مقامات بین المللی» و «برگزاری یک رفراندوم تحت نظارت سازمان ملل» شده است تا « مردم این منطقه ـ کرد و غیر کرد ـ تصمیم بگیرند آیا میخواهند دولت مستقلی در چهارچوب عراق تشکیل دهند یا خیر؟». برنامه این گروه تصریح میکند که، « نتیجه این رفراندوم، رسمی و قانونی و لازم الاجراء خواهد بود.»

این یک نمونه رایج از توهمات سوسیال دمکراتیک روشنفکران بورژوا و خرده بورژوای رفرمیست ملل ستمدیده است. در ضمن لازم است خاطر نشان کنیم که اینها خودشان را «ضد امپریالیست» میدانند و حتی «اتحادیه میهنی» و «حزب دموکرات» را بمثابه احزاب ناسیونالیستی که «مهره های آمریکا و غرب و دولتهای منطقه هستند» افشاء میکنند (قطعنامه دفتر سیاسی ح ک ک ع).

اما با عرض معذرت از این گروه، چند سئوال داریم: آیا «مقامات بین المللی» مطرح شده در برنامه شما، موجوداتی متفاوت از «آمریکا و غرب» هستند؟ و آیا سازمان ملل، مجمع بین المللی این قدرتها و دولتهای کارگزارشان نیست؟ مگر غیر از اینست که «حکومت کردی» نیز از طریق انتخابات تحت «نظارت» و حمایت «سازمان ملل یا مقامات بین المللی» بوجود آمد؟ آیاهمین «برنامه» شما پیشاپیش توسط «مقامات بین المللی» به اجراء درنیامده است؟ و آیا به همین خاطر نبود که به لحاظ عینی و برنامه ای با «نتایج آن» همراه گشتید؟

متاسفانه هیچ نیرویی هرچند کوچک، پا به میدان نگذاشت تا این چشم بندهای بورژوائی و خرده بورژوائی را از هم بگسلد و واقعیت جهان را با بکارگیری عینک انترناسیونالیسم پرولتری به توده ها نشان دهد. تنها دیدگاه و سیاست انترناسیونالیستی پرولتری میتوانست در مقابل فلسفه بردگی که نیروهای فئودال ـ بورژوا به کارگران و دهقانان و روشنفکران کرد تزریق میکردند، برخیزد و بدیلی ارائه دهد.

بقیه در صفحه ۲۲

گزارشی از مبارزات ضد جنگ و علیه کارزار سرکوب فاشیستی در آمریکا

آنچه می خوانید بر پایه گزارشات نشریه «کارگر انقلابی» اصدای حزب کمونیست انقلابی آمریکا) تهیه شده است. این گزارشات نشان می دهد که علیرغم کارزار تبلیغاتی فاشیستی و شووینیستی که امپریالیسم آمریکا بلافاصله بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر براه انداخته، نیروهای انقلابی و ترقیخواه و توده های پیشرو و آگاه در آن کشور، شجاعانه در برابر این موج ارتجاعی ایستاده اند. جنبش مقاومت و مبارزه علیه سیاستهای ضد مردمی هیئت حاکمه و تبلیغات زهرآگین رسانه های امپریالیستی رو به رشد است و قشرهای مختلف به آن می پیوندند. بعلاوه، این گزارشات نشان می دهد که کمونیستهای انقلابی با در دست گرفتن پرچم انترناسیونالیسم پرولتری در صفوف مقدم این جنبش جای دارند و با افشای همه جانبه بورژوازی حاکم و تلاش برای در هم شکستن توطئه هایش علیه خلقها و ملل ستمدیده جهان، راه برپائی یک جنبش سیاسی انقلابی در آمریکا را هموار می کنند - حقیقت

راهپیمائی ضد جنگ

در پاسخ به تدارکات جنگی دولت و ارتش آمریکا، هزاران نفر در سراسر آن کشور به خیابان آمده اند تا ضدیت خود با جنگ، تعرض سرکوبگرانه به حقوق مردم، و حملات راسیستی به اهالی عرب و سایر ملیتها در آمریکا را اعلام کنند.

روز یکشنبه ۱۶ سپتامبر، یک مارش ۳۰۰۰ نفری در شهر پرتلند در ایالت اوریگان برگزار شد. در همانروز، ۲۰۰۰ نفر در شهر سن فرانسیسکو در کنسرتی که توسط «مایکل فرانتی» خواننده گروه «اسپیر هدز» علیه جنگ برگزار شد، شرکت جستند. در شهر سیاتل، ۵۰۰۰ نفر با شعار صلح و به دعوت شورای کلیسای بزرگ شهر راهپیمائی کردند. روز ۲۱ سپتامبر، خیابانهای نیویورک شاهد یک راهپیمائی ۴۵۰۰ نفره بود.

یکی از فعالین مبارزات جاری از شهر «فرزنو» در ایالت کالیفرنیا گزارش می دهد که: «تظاهرات این شهر پیام روشنی داشت: اتحاد با اهالی عرب و مسلمان؛ و مخالفت با جنگ. من از دیدن جمعیت عظیمی که بخاطر این پیام به خیابان آمده بود، تکان خوردم. دانش آموزی را دیدم که روی پیراهن خود این شعارها را نوشته بود: دستها از افغانستان کوتاه! ال سالوادور، ویتنام، شیلی، عراق، کرواسی، پاناما، کوبا، لبنان، نیکاراگوا و.... را فراموش نکنید! (ده ها مورد از جنایات جنگی آمریکا نیز بر پیراهن وی نوشته شده بود.»

روز پنجشنبه ۲۰ سپتامبر، در تمامی دانشگاه های آمریکا، تظاهرات سراسری اعلام شده بود. نشریه «سن خوزه مرکوری» گزارش می دهد که: «۱۴۰ دانشگاه سراسر کشور در ساعت ۱۲ ظهر شاهد تظاهرات علیه تهاجماتی بود که علیه اهالی عرب و مسلمان انجام می گیرد.» به این مناسبت، بزرگترین گردهمایی با شرکت ۳۵۰۰ نفر دانشجو در دانشگاه برکلی کالیفرنیا انجام شد.

خانواده کشته شدگان واقعه ۱۱ سپتامبر علیه جنگ سخن می گویند

دولت آمریکا می کوشد از اندوه افراد خانواده قربانیان واقعه ۱۱ سپتامبر سوء استفاده کند تا مردم را به حمایت از تحرکات جنگی خویش برانگیزد. اما در این عرصه نیز با مقاومت روبرو می شود.

پدر و مادر «گرگ رودریگز» که یکی از هزاران قربانی ۱۱ سپتامبر بود، بیانیه ای صادر کرده اند که در بخشی از آن چنین می خوانیم: «این روزها هر جا می رویم با درد و خشم روبرو می شویم. سیل خبر است که هر روز درباره این بدبختی بسوی ما روان می شود. و این خبرها نشان از آن دارند که حکومت می خواهد دست به یک انتقام خشونت بار بزند. و اینبار پسران و دختران و دوستان ما در سرزمین های دوردست بمیرند، زجر بکشند و اندوه بیشتری برای ما به ارمغان آورند. این راهش نیست. ما در پی انتقام کشی بخاطر مرگ فرزندمان نیستیم. این کار را تحت نام پسر ما انجام ندهید.» (گرگ رودریگز در گذشته یکی از فعالین مبارزه علیه مداخله نظامی آمریکا در ال سالوادور بود.)

«جودی کین» که همسرش ریچارد در مرکز تجارت جهانی کشته شد نیز چنین می گوید: «انفجار مرکز تجارت جهانی یک انتقام گیری بود. و کارهائی که الان جریان دارد هم یک انتقام گیری دیگر است. و ما می خواهیم به این دور باطل ادامه دهیم؟ باید بالاخره زمانی بایستیم و از خود بپرسیم که واقعا راه حل چیست؟»

یکی از استادان دانشگاه برکلی که خاله اش را در واقعه ۱۱ سپتامبر از دست داده است در یکی از تظاهرات های ضد جنگ شرکت جست و خطاب به جمعیت چنین گفت: «تروریستها خاله مرا کشتند. اما الان هر بار تلویزیون را روشن می کنم با شعار «آمریکا در جنگ» روبرو می شوم. پسر خاله من، دیگر مادر ندارد. اما نمی خواهم که بچه های کشورهای دیگر بگویند: آمریکا مادر و پدر ما را کشت. اگر خاله من زنده بود، امروز در این تظاهرات شرکت می کرد.»

مقاومت علیه تهاجمات راسیستی

روز ۲۱ سپتامبر، توده ها از نقاط مختلف در یکی از محلات فقرنشین جنوب شیکاگو گرد آمدند و اعلام کردند که دیگر حمله راسیستی به اعراب و مسلمانان را تحمل نخواهند کرد. یک فعال فلسطینی، یک زن سرخپوست آمریکای لاتینی، یک سیاهپوست راستافار، چند کشیش و راهبه، و چند فرد یهودی که مخالف تجاوزگری اسرائیل هستند از جمله شرکت کنندگان در این تجمع بودند. یادآوری می کنیم که تا به حال چندین نفر از اقلیتهای ملی و مذهبی ساکن آمریکا توسط نژادپرستان سفید به انتقام واقعه ۱۱ سپتامبر به قتل رسیده اند. و بیش از ۶۰۰ مورد تهاجم راسیستی بطور رسمی گزارش شده است.

«اندوه ما، فریاد جنگ نیست!»

یک شبکه هنرمندان مترقی در آمریکا که «گردن نگذار و مقاومت کن!» نام دارد چنین گزارش می دهد: «شنبه ۲۲ سپتامبر، ساعت ۱۲ ظهر، بیش از ۱۰۰ هنرمند (از بخش فیلم، ویدئو، تئاتر، رقص و سایر هنرهای نمایشی) که سیاه پوشیده بودند در میدان «یونیون» در خیابان چهاردهم نیویورک گرد آمدند. اینجا محلی است که بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر به محل تجمع و بحث مردم پیرامون علل این واقعه تبدیل شده است. زمانی که این هنرمندان وارد میدان شدند، جمعیت همگی سکوت کرده و به دور آنان حلقه زدند. هنرمندان در حالی که ماسک به چهره داشتند و هر یک شعار «اندوه ما، فریاد جنگ نیست!» را به دست گرفته بودند، به مدت یک ساعت سکوت کردند. این هنرمندان نمی خواستند که اندوه آنان توجیهی برای جنگ و حمله به مردم عرب و مسلمان، و تصویب قوانین سرکوبگرانه جدید باشد. پاسخ جمعیت به این حرکت مبارزاتی، تکان

دهنده بود. بسیاری به آنان پیوستند و برچسب هائی که با همین شعار تهیه شده بود را گرفته، به سینه زدند. خیلی ها از آنان تشکر کردند. اشک از دیده ها روان بود. صدها عکاس این صحنه ها را ثبت کردند و دو تصویر از این آکسیون توسط خبرنگاران آسوشیتد پرس روی شبکه اینترنت قرار گرفت. یکی از این تصاویر به سرعت پر طرفدار شد و بسیاری آن را از اینترنت گرفتند. هنرمندان معترض اعلام کردند که مبارزه خود را با تهیه و پخش آثار نمایشی و برگزاری مراسم ادامه خواهند داد.



موضع گیری برخی شخصیتها و نیروهای مردمی در آمریکا درباره وقایع جاری

نوام چامسکی، استاد زبان شناسی که یکی از روشنفکران سرشناس ضد سیستم به حساب می آید و بویژه بخاطر افشاگری هایش از نقش و عملکرد رسانه های امپریالیستی در کنترل و منحرف کردن افکار عمومی، و نیز پرده برداشتن از جنایات دولت صهیونیستی اسرائیل شهرت دارد چنین می نویسد:

«حملات تروریستی، سبعیت عظیمی را بنمایش می گذارند. در میان این حملات، برخی سبعانه ترند. مثلا، بمباران سودان توسط کلینتون که بدون هیچ بهانه معتبری انجام گرفت و نیمی از محصولات مورد نیاز داروئی آن کشور را نابود کرد و تعداد نامعلومی را کشت... ما مختاریم که نوع عکس العمل خود را تعیین کنیم. می توانیم دهشتی توجیه شده را برپا داریم. یا می توانیم در پی فهم ریشه های جنایات باشیم. یعنی سعی کنیم بفهمیم که در مغز آنان که ظاهرا مرتکب این جنایت شده اند چه می گذرد. اگر راه دوم را برگزینید اید بهتر است به سخنان «رابرت فیکس» گوش کنید که از مسائل منطقه خاورمیانه شناخت مستقیم دارد و سالها در مورد وقایع آن خطه گزارش تهیه کرده است... او می نویسد که جنگی که این روزها می خواهند به ما حقنه کنند میان دمکراسی و ترور نیست. بلکه به موشکهای آمریکائی ربط دارد که خانه های فلسطینی ها را نابود می کنند. به آن هلیکوپتر آمریکائی هم ربط دارد که در سال ۱۹۹۶ در لبنان آمبولانسی را به آتش کشید. به بمب های آمریکائی که روستای «قانع» را در هم کوبید هم ربط دارد. به آن میلیشیای لبنانی که پول و اونیفورمش را متحد آمریکا، یعنی دولت اسرائیل تامین می کرد و کارش غارت و تجاوز و قتل در اردوگاه پناهندگان فلسطینی بود هم ربط دارد.»

«کنگره رادیکال سیاهان» نیز طی بیانیه ای چنین اعلام کرد: «شک نیست که امپریالیسم آمریکا برای مردم سراسر جهان مرگ و خرابی به ارمغان آورده است. هرکس به شرایط امروز عراق نگاه کند و تحریم ادامه دار اقتصادی و بمباران هوائیش را ببیند، هرکس به اوضاع فلسطین نگاه کند و حمایت بی قید و شرط آمریکا از ستم ملی اسرائیل بر فلسطینیان را ببیند، هرکس به تحریم اقتصادی کوبا نگاه کند که چگونه اقتصاد و اهالی این کشور را تضعیف می کند، و نیز به سایر نقاط جهان نگاهی بیندازد، برایش نیات پلید و زشت امپریالیسم آمریکا آشکار می شود. آمریکا با جان و مال سایر ملل بویژه خلقهای غیر سفیدپوست جهان چنین رفتار می کند... طبقه حاکمه ماه ها بود که علیه تظاهرات های ضد گلوبالیزاسیون سرمایه داری جار و جنجال می کردند. بهیچوجه نباید بگذاریم که وقایع ۱۱ سپتامبر را به مثابه بهانه ای برای خواباندن این فعالیتها و اعمال فشار و سرکوب علیه اعتراضات مردمی به گلوبالیزاسیون نئو لیبرالی بکار گیرند... ضدیت واقعی با راسیسم شاید مستلزم این باشد که جان خود را برای دفاع از اهالی عرب و مسلمان در برابر حملات بی خبر کنونی به خطر بیندازیم.»

بخشی از پیام «جف پترسون» خطاب به افراد ارتش، افراد ذخیره، و سایر جوانان

او اولین نفر در ارتش آمریکا بود که حاضر به شرکت در جنگ علیه عراق نشد و در آن روزها تصویرش بر صفحه تلویزیون و در مطبوعات سراسر جهان نقش بست. "جف پترسون" در حال حاضر در منطقه خلیج سن فرانسیسکو زندگی می کند و یکی از اعضای تشکیلات "سربازان سابق جنگ ویتنام - ضد امپریالیست و علیه جنگ" است.

۲۲ سپتامبر ۲۰۰۱

«آیا کسی را در ارتش می شناسی؟ یا کسی که خیال ثبت نام در ارتش دارد؟ این پیام را به دستش برسان. ممکنست از آن خوشش بیاید یا نیاید... ولی در هر صورت حقش است که واقعیت را بشنود.

در ماه اوت ۱۹۹۰، من بعنوان یک تفنگدار دریایی خدمت می کردم. قرار بود به خاورمیانه اعزام شوم. جنگ خلیج نزدیک بود. چهار سال قبل از آن به ارتش پیوسته بودم. فکر می کردم دارم بهترین کار را می کنم. وارد اداره نظام وظیفه شدم و گفتم مرا هر جا که احتیاج است بفرستید. می دانید هر جوانی با این سئوال روبرو می شود که می خواهم با زندگیم چکار کنم؟ و امروز بعد از دهشت و تراژدی ۱۱ سپتامبر، این سئوال برای میلیونها جوان اهمیت بیشتری پیدا کرده است. تلویزیونها صحنه های واقعه را نشان می دهند و رسانه ها فریاد «انتقام» و «عدالت بی انتها» می زنند و پرچم آمریکا را در هوا تکان می دهند. و حالا من باید به جوانانی که قصد سرباز شدن و به جنگ رفتن دارند بگویم که طی آن چهار سال در نیروی تفنگداران دریایی با چه واقعیاتی روبرو شدم. دیدم مرا برای شرکت در جنگی تعلیم می دهند که هدف از آن کشتن دهقانان آمریکای لاتینی است که جرات مبارزه با «منافع آمریکا» در کشور خود را کرده اند. دیدم که قرار است دهقانان نیکاراگوا و ال سالوادور و گواتمالا را سرکوب کنم. من با فقر کشنده در فیلیپین روبرو شدم، با مراکز فحشاء در کره جنوبی که مختص سربازان آمریکایی ایجاد شده است، و با راسیسم آشکار ارتشیان آمریکا در اوکیناوای ژاپن مواجه شدم. سربازان را دیدم که به بچه های ژاپنی که دو انگشت دستشان را به علامت صلح بسوی ما تکان می دادند می خندیدند و می گفتند: «آره کوچولو! آن دو تا بمبی که بر سرتان انداختیم یادت نرود.» کم کم فهمیدم که چرا میلیاردها نفر در سراسر جهان از آمریکا نفرت دارند. بویژه از ماشین جنگی آمریکا؛ از جنگ پنهانی که از طریق باندهای جنایتکار به پیش می برد؛ و از کل سیستم گلوبالیزاسیون اقتصادی که کارگران را روزی ۱۲ ساعت در مشقت خانه ها حبس می کند تا کالاهای صادراتی با مارک آمریکایی تولید کنند و امید به یک زندگی بهتر که در ذهنشان بافته شده بود، پنبه شود. دیدن همین

بقیه در صفحه ۲۰

گزارشی از مبارزات ضد جنگ

واقعیات بود که مرا به یک غیر آمریکایی تبدیل کرد. یعنی کسی که منافع مردم جهان را بالاتر و سنگینتر از منافع خود می بیند....

وقتی که آمریکا، جنگ خلیج را شروع کرد می دانستم که دنیا احتیاجی به ارتش آمریکا ندارد و آن را نمی خواهد. هر چند قیافه من اصلا شبیه مردم خاورمیانه نبود اما به آنان خیلی نزدیکتر بودم تا به کسانی که فرمان کشتار این مردم را می دادند. فرمانده ما می گفت اگر اوضاع خراب شود یک بمب هسته ای می زنیم و حساب همه شان را می رسیم. آنوقت بود که اعلام کردم نمی خواهم مهره دست دولت آمریکا باشم. نمی خواهم در جنگی شرکت کنم که برای کسب سود، نفت و سلطه آمریکا بر خاورمیانه بر پا شده است....

از زمان جنگ خلیج تا به حال ۱٫۵ میلیون نفر از مردم عراق کشته شده اند. این کشتار عمدتا نتیجه بمباران هوائی نیست بلکه بر اثر تحریم اقتصادی تلف شده اند. و امروز دولت از جهانیان می خواهد که با ما احساس همدردی کنند. ما نیز ظاهرا باید رنجی که ملت ما بر جهانیان تحمیل کرده را فراموش کنیم. هر بار که ماشین جنگی آمریکا با شکست جدی روبرو شده به برخی «اشتباهات» گذشته خود اعتراف کرده است. مثلا استفاده از بمب ناپالم در ویتنام، کشتار پناهجویان در کره، استفاده از سربازان آمریکایی بعد از جنگ جهانی دوم به مثابه خرکچه آزمایشگاهی برای فهمیدن اثرات بمب هسته ای بر انسان، و ایجاد اسارتگاه های بزرگ برای ژاپنی تباران ساکن آمریکا در جریان جنگ دوم. و هر بار گفته اند که از این به بعد به ما اعتماد کنید. این بار فرق می کند! اما هرگز فرق نمی کند.

برای مخالفت با جنگ کنونی، نیاز نیست که حتما صلح طلب، کمونیست یا انساندوست باشید. هر چند مخالفت با جنگ به شما کمک می کند که روحیه انترناسیونالیستی پیدا کنید. یعنی قبول کنید که آینده جمعی ما وابسته به سرنوشت اکثریت اهالی دنیاست. و ربطی به اهداف کسانی که از این موقعیت دهشتناک برای جنگ افروزی استفاده می کنند، ندارد.... اگر مخالفید، آشکارا در برابر جنگ مقاومت کنید. اگر چنین کنید آن وقت صدها و هزاران نفر از شما پشتیبانی خواهند کرد...

جرج بوش پسر هم مثل پدرش می گوید یا با ما هستید، یا با تروریستها. آمریکا می خواهد کار تمام نشده «نظم نوین جهانی» خود را به پایان برساند.... من پرچم آمریکا را در هوا تکان نخواهم داد. بلکه به نشانه همبستگی با مهاجران و عرب تباران در آمریکا که در معرض حملات راسیستی قرار دارند، نوار سبز به لباس خود می زنم. جلوی جنگ را بگیرید. از سربازانی که از رفتن به جبهه سر باز می زنند حمایت کنید. بیائید تا جان خود را در راه تغییر اوضاع کنونی فدا کنیم.»

گزارشی از فعالیت تبلیغی افراد حزب کمونیست انقلابی آمریکا

آنچه می خوانید گزارشی است که یکی از هواداران حزب کمونیست انقلابی آمریکا برای «کارگر انقلابی» در مورد عکس العمل مردم کوچه و خیابان به اطلاعیه این حزب در مورد وقایع جاری فرستاده است. این گزارش نه فقط بی اعتمادی توده ها به تبلیغات جنگ افروزانه و فریبکارانه هیئت حاکمه آمریکا را بازتاب می دهد بلکه تاثیر اشاعه سیاست صحیح انقلابی و ضد امپریالیستی بر افکار عمومی را بخوبی نشان می دهد.

«با دو جهانگرد سفید پوست که حدودا ۳۰ ساله بودند در میدان «یونیون» صحبت کردم. آنها پرچم آمریکا بر سینه و کلاه خود زده بودند. و پشت لباسشان نوشته بودند: از آمریکا حمایت می کنیم. اطلاعیه حزب را بدستشان دادم. ایستادند و خواندند. اولین عکس العمل شان این بود: عجبا! اگر این حرفها حقیقت داشت باشد، یعنی اینها خیلی سرمان کلاه گذاشته اند. همینطور که با هم بحث می کردیم دیدم که پرچم را پایین آورده اند.»

«با خیلی از کسانی که پرچم آمریکا و نوار سه رنگ با خود داشتند صحبت کردم. خیلی هایشان خواهان پاسخگوئی به حمله ۱۱ سپتامبر بودند اما با جنگی که در آن افراد بیگناه کشته شوند مخالفت داشتند. امیدوار بودند که دولت آمریکا دست به چنین کاری نزند. وقتی از آنان سئوال کردم اگر دولت چنین کاری کرد آنوقت چه خواهید کرد، سکوت کردند. بعضی ها گفتند که به هر شکل با جنگ مخالفت خواهند کرد. اکثر مردمی که دیدم اطلاعیه حزب را گرفتند.»

«اطلاعیه را برای یک هنرمند رقصنده حرفه ای خواندم. او گفت: دولت آمریکا خیلی کارها کرده است. مسئله با یک واقعه آغاز نشده است. دولت می خواهد چنین جلوه دهد. سیاست و رفتار آمریکا بود که این بلا را به سر مردم بیگناه نازل کرد.»

«یک کارگر ساختمانی می گفت: اطلاعیه حزب کاملا روشن بود؛ روی نکته اصلی انگشت گذاشته بود. اینهاست آن چیزهایی که مردم باید بدانند. ما نباید از این هیولاها حمایت کنیم. اینها دارند در هر گوشه جهان مردم را کشتار می کنند. بعضی از کارگرانی که با آنها سر و کار دارم اولش فقط از تروریستها صحبت می کردند و خواهان انتقام گرفتن بودند. به آنها گفتم امپریالیسم آمریکا مسئول قتل همه این آدمهای بیگناه و همه بیگناهانی است که در سراسر دنیا کشته می شوند. برایشان از پاناما، عراق، فیلیپین و شیلی صحبت کردم. تا مدتی حاضر نبودند با من حرف بزنند. من هم تنها در گوشه ای نشستم و سرم بکار خودم بود. تا حالا خیلی پیش آمده که تنها بمانم. اما مهم نیست وقتی که می دانم حق با من است. من این سیستم را خوب می شناسم و معتقدم که مردم نیز دیر یا زود به ماهیتش پی خواهند برد. همانطور که در گذشته آگاه شدند.»

«یک جوان انقلابی می گفت: امروز بیشتر از همیشه باید به اصولمان بچسبیم. باید از تاریخ بیاموزیم و همچنان بلند حرف بزنیم. نباید در برابر نعره های جنگ طلبانه ای که فضا را پر کرده، صدای خود را پایین بیاوریم. به هیروشیما و ناکازاکی نگاه کنید. اگر مقاومت نکنیم، نه فقط سرکوب در داخل کشور در انتظارمان خواهد بود، بلکه باید انتظار نابودی و کشتار در خارج از مرزها را داشته باشیم.»

«فردی که تهیه کننده فیلم است برایم تعریف کرد که گوشه ای ایستاده بوده و پرچم های آمریکا در دست مردم را نگاه می کرده. بی اختیار زیر لب گفته بس کنید! یکمرتبه کسی که کنارش ایستاده بوده به حرف آمده که: یک هفته است منتظر شنیدن این حرفم. اعصابم خرد شده. یاد آلمان هیتلری می افتم و پشتم می لرزد.»

«جملات ترانه جان لنون ـ تصور کن ـ را خیلی جاها روی دیوار نوشته اند. نشان می دهد که خیلی ها می خواهند در دنیایی متفاوت از آنچه هست زندگی کنند. یک زن میانسال می گفت اگر دنیا غیر از این بود و نیازهای مردم پاسخ می گرفت چنین وقایعی اتفاق نمی افتاد.»

یک کارگر اهل آمریکای لاتین که از دهه ۶۰ درگیر فعالیت انقلابی است می گفت: دیروز دخترم از من خواست یک پرچم آمریکا تهیه کنم و به دیوار خانه بزنم. فکرش را بکن، دختر من! استدلالش این بود که ما در این کشور آزادی داریم. به او گفتم این زندگی نسبتا خوبی که می بینی نتیجه استثمار و مرگ روزمره مردم در سراسر جهان است. یک اقتصاد جهانی وجود دارد که اسمش امپریالیسم است. نیازش اینست که جهانی باشد. حالا دخترم دیگر فکر پرچم به دیوار زدن را کنار گذاشته است. تصمیم گرفته تاریخ بخواند.»

نشانی سایت
نشریه کارگر انقلابی
در اینترنت

www.rwor.org

نسخه های حزب کمونیست کارگری برای مردم افغانستان

زشت ترین بخش مقاله منصور حکمت آنجاست که برای توده های افغانستان نسخه می پیچد و خود را سخنگوی اپوزیسیون پیشرو افغانستان معرفی می کند:

"در قبال نفس حمله آمریکا به افغانستان چه میتوان گفت. آیا "دستها از افغانستان کوتاه!" یک موضع اصولی و پیشرو است؟ مردم افغانستان و اپوزیسیون آن جز این بشما خواهند گفت. افق سقوط طالبان، یک باند آدمکش و دلال بزرگ مواد مخدر نیروهای سیاسی افغانستان را به تحرک خوشبینانه ای کشانده است....

موضع اصولی شرکت دوشادوش اپوزیسیون پیشرو و مردم افغانستان برای سرنگونی طالبان در متن شرایط کنونی و برقراری یک دولت منتخب مردم در این کشور است. باید این را به غرب و آمریکا و سازمان ملل تحمیل کرد....

سرنگونی طالبان توسط ارتشهای خارجی بخودی خود محکوم نیست....."

رک و راست بگوئیم، آنچه آقای حکمت در مورد اپوزیسیون پیشرو در افغانستان می گوید فریبکارانه و غیر واقعی است. موضع کمونیستهای انقلابی در افغانستان که در گذشته علیه دولت ارتجاعی وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی و نیروهای اشغالگر جنگیده و سپس علیه ارتجاع حاکم اسلامی اعم از مجاهد و طالبی مبارزه کرده اند، کاملا روشن است: تلاش برای برانگیختن و بسیج مقاومت مردمی علیه تجاوز امپریالیستی و پیشبرد جنگ رهائیبخش با هدف سرنگونی کلیه نیروهای ارتجاعی حاکم، وابستگان امپریالیسم، و از این طریق به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک نوین در افغانستان. (رجوع کنید به فراخوان حزب کمونیست افغانستان در همین شماره حقیقت)

آن اپوزیسیونی که آقای حکمت سخنگویش شده به هیچ وجه پیشرو نیست. آن اپوزیسیونی که از آمریکا می خواهد تا بیاید و دشمنش را سرنگون کند، هیچ چیز را نمی تواند به غرب و آمریکا و سازمان ملل آنها تحمیل کند. بعلاوه، آن «تحرک خوشبینانه ای» که رهبر حزب کمونیست کارگری از آن صحبت می کند بیش از همه از جانب نیروهای مرتجع اسلامی در ائتلاف شمال مشاهده می شود که امروز از کمکهای نظامی و مادی قدرتهای غربی و روسیه برخوردارند و برای استقرار یک حاکمیت ارتجاعی دیگر بجای رژیم طالبان (یا در ائتلاف با طالبان) می جنگند. عجیب نیست که امروز کسی درباره اوضاع جاری افغانستان مقاله بنویسد، اما در مورد «ائتلاف شمال» و نیروهای مجاهد اسلامی موضع گیری نکند!! «تحرک خوشبینانه» شامل محمد ظاهر شاه هم می شود که امپریالیستها به مشابه یک شخصیت «متمدن» و «سکولار» و غربی زیر بغلش را گرفته اند تا محور یک ائتلاف ارتجاعی مذهبی - قبیله ای جدید شود.

مسخره ترین قسمت صحبتهای آقای حکمت در مورد افغانستان آنجاست که می گوید «موضع اصولی شرکت دوشادوش اپوزیسیون پیشرو و مردم افغانستان برای سرنگونی طالبان» است. هرکسی می داند که منظور از این حرف «شرکت دوشادوش ارتشهای غربی و نوکران منطقه ای آنها» در یک جنگ ارتجاعی است. در شرایطی که ارتش آمریکا و متحدانش قرار است در خاک افغانستان مستقر باشند و «نیروهای ائتلاف شمال» و خیل مرتجعین رنگارنگ دیگر (منجمله بخش بزرگی از نیروی طالبان) هم به صحنه آورده شوند، معلوم نیست که آقای حکمت چگونه می خواهد یک «دولت منتخب مردم» را به غرب و آمریکا و سازمان ملل تحمیل کند! اینکار فقط در یک صورت امکان دارد: اینکه دولت مورد نظرش همان دولتی باشد که آمریکائی ها می خواهند.

آقای حکمت مغلطه می کند وقتی می نویسد: «سرنگونی طالبان توسط ارتشهای خارجی بخودی خود محکوم نیست.» بحث بر سر اینست که تجاوز امپریالیستها، استقرار قوای آنها در افغانستان، دولت سازی آنها، لگدمال کردن حق تعیین سرنوشت ملت افغانستان به قوه قهر و محکمتر کردن یوغ استثمار و ستم امپریالیستی بر گرده توده های افغانستانی که نتیجه چنین جنگی است را محکوم می کنید یا نه؟ و آیا از مبارزه عادلانه کمونیستها و نیروهای پیشرو و مترقی افغانستان و مقاومت عادلانه توده های این کشور علیه امپریالیسم و ارتجاع طالب و مجاهد و غیره پشتیبانی می کنید یا نه؟ بنظر می آید که پاسخ حزب کمونیست کارگری به این سئوالات پیشاپیش روشن باشد.

نتیجه گیری

وقایع جاری یک بار دیگر نشان می دهد که هر حزب و جریان سیاسی را علیرغم ادعاهایش و عناوینی که بر خود می نهد می توان و باید بر مضمون مواضع و عملکردش در مورد مسائل اساسی مبارزه طبقاتی محک زد. حزب کمونیست کارگری کماکان ادعای مبارزه برای آرمان کمونیسم و پیروی از آموزش های مارکس دارد. اما استفاده پراکنده و ویترینی از عبارات و احکام مارکسیستی نمی تواند موضع طبقاتی واقعی این حزب را پنهان دارد. مارکسیسم، علم انقلاب است و جانبدار. تنها، حزبی که از جایگاه عمیقترین منافع توده های تحت استثمار و ستم به دنیا می نگرد واقعا می تواند از روش و احکام مارکسیستی برای فهم حقایق جهان و تحلیل از وقایع استفاده کرده، راه صحیح تغییر وضع موجود را تدوین کند. حزب کمونیست کارگری چنین حزبی نیست. شاید بعضی از افراد این حزب در خاطره های دور خود به یاد داشته باشند که شعار مانیفست کمونیست «کارگران همه کشورها متحد شوید» بود و نه «کارگران همه کشورها با قدرتهای امپریالیستی متحد شوید.» و جای تاسف است، زیرا اعضای این حزب متعلق به نسلی بودند که در ضدیت با ارتجاع و امپریالیسم و دفاع از منافع و آمال زحمتکشان پا به میدان مبارزه نهاد و به هر شکل به ایده کمونیسم گرایش یافت. واقعیت امروز این حزب، یک هشدار است. این تجربه نشان می دهد که بی اعتمادی به قدرت تاریخساز توده ها، عدم پافشاری بر اصول انقلابی مارکسیسم، به دنبال ممکن ها روان شدن و افق و دورنمای انقلابی را فراموش کردن، تسلیم شدن در برابر پیچیدگی ها و اوضاع دشوار، و مخدوش کردن صف میان دوستان و دشمنان خلق به امید کاهش فشارها یا کسب امتیاز و به جائی رسیدن، می تواند یک حزب سیاسی را به سرعت به قهقرا ببرد. همانگونه که تاکنون حزب کمونیست کارگری را برده است. مهم نیست که افراد این حزب با چه نیاتی می خواهند در بازیهای کنونی قدرتهای حاکم شرکت جویند. «راه جهنم را هم با نیات حسنه ساخته اند.» تنها کار درست، بازگشتن از این راه است. ■

برای تماس با

حزب کمونیست ایران

(مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

می توانید از نشانی ها و شماره های پیام گیر زیر استفاده کنید

BM BOX 8561, LONDON WC1N, 3XX, U.K.

e-mail:
haghighat@sarbedaran.org

fax
0049 244 376 693
0031 80 884 2800
001 530 32 57 763

درسهای تلخ خیانت

برخی میگویند که سیاست حمایت از این حکومت ساخته و پرداخته ی سازمان سیا، برای دفع جنایات صدام حسین، سیاستی صحیح بود. و ما در جواب سوال میکنیم: چرا فکر میکنید که از دست جنایتکاری چون صدام حسین باید به آغوش آدمکشان حرفه ای چون امپریالیستهای آمریکائی دوید و عدالت را از آنها گدائی کرد؟ چرا اصلا بایستی از یک مرتجع به مرتجع دیگر پناه برد؟ چرا بایستی بدنبال سنت بی سرانجام نیروهای فئودال . بورژوای کرد که توده ها را فقط بمثابه مهره نگاه میکنند و کاملا با مفاهیمی چون «اتکاء بخود» غریبه اند، افتاد؟ این حقیقت که برخی نیروهای عرب در عراق نیز برای مبارزه با رژیم صدام حسین، استراتژی اتکا به امپریالیستها را اتخاذ کردند، نشان میدهد که با یک گرایش طبقاتی زهر آگین مشابه در همه جا مواجهیم.

این واقعیتی است که برخی از نیروهای کرد در کردستان عراق فراخوان همبستگی و اتحاد میان توده های کرد و عرب عراق را دادند. این خوبست. اما همبستگی و اتحاد میان پرولترها و خلقهای ستمدیده جهان که ما مائوئیستها آنرا انترناسیونالیسم پرولتری می نامیم، یک مسئله فرعی اخلاقی و یا کمک متقابل نیست و امری دلبخواه هم نمی باشد. بلکه برای هر انقلاب یک مسئله مرکزی است. این دیدگاه و سیاستی است که برای هر انقلابی یک ضرورت حیاتی است. این ضرورت را شکل سازماندهی و عملکرد جهان، ساختار طبقاتی حاکم بر جهان، دیکته می کند. ساختار جهانی چارچوبه صف بندی طبقاتی را در هر کشور مشخص تشکیل میدهد و این صف بندیها را تعیین میکند. عدم درک این روابط همیشه به بروز انحرافات در میان نیروهای انقلابی دامن زده است . منجمله بشکل جدا نمودن ماهیت و مواضع رژیمهای ارتجاعی بومی از قدرتهای امپریالیستی که بر این کشورها سلطه دارند.

این جدا نمودن به دو نوع انحراف پا میدهد. که نمونه هر دو را میتوان در جریان جنگ خلیج بسال ۱۹۹۱ و بعد از آن دید. اولا، برخی نیروها (و بسیاری از توده هائی که آرزوی شکست نیروهای امپریالیستی را داشتند) در اوج نومیدی، امیدهایشان برای مبارزه با تجاوز امپریالیستی را به صدام حسین و ارتش وی بستند و فراموش کردند که رژیم عراق را خود امپریالیستها برای خدمت به نظامشان سازمان داده اند. بنابراین این رژیم نمی تواند در مقابل تجاوز امپریالیستی دست به یک مقاومت جدی بزند و نخواهد زد. امپریالیستها وقتی که بنفعشان باشد، حتی دست به سرنگون کردن برخی رژیمهای کارگزار خود میزنند. برخی از این رژیمها ممکنست در مقابل کنار گذاشته شدن مقاومت کنند ولی این امر ماهیت آنانرا عوض نمیکند. حساب کردن بروی رژیمهای عرب «ضد امپریالیست» توهم وسیعی را در میان انقلابیون در کشورهای عربی بوجود آورده است. این شکل از ناسیونالیسم مانعی در راه بوجود آمدن یک گردان انترناسیونالیستی پرولتری واقعی و مبارز در کشورهای عربی بوده است.

گرایش غلط دیگر این است که عمدا یا سهوا جانب نیروی امپریالیستها گرفته شود؛ با این توهم که امپریالیستها نظام حکومتی کشورهای خود یعنی دموکراسی بورژوائی را به کشورهای نو مستعمره نیز بسط خواهند داد. این تصورات به هیچوجه واقعی نیستند. حکومت کردن از طریق دیکتاتوری فاشیستی در کشورهای نو مستعمره و پیشبرد دیکتاتوری بورژوائی از طریق شکل دموکراتیک در کشورهای امپریالیستی، دو روی یک سکه هستند: دومی بخاطر اولی امکان دارد. درست به همان شکل که رفاه بخشهای نسبتا وسیعی از مردم در کشورهای امپریالیستی بدین خاطر امکان پذیر شده که توده های وسیع در کشورهای نومستعمره در فقر کشنده بسر می برند. امپریالیستها از طریق اتحاد با بورژوازی بزرگ وابسته، فئودالها و دول ارتجاعی این کشورهاست که بر این کشورها تسلط دارند. بنابراین با اتکا به امپریالیستها نمیتوان دول ارتجاعی این کشورها را سرنگون کرد. این دولتها و اربابان امپریالیستشان هر دو آماج انقلاب دمکراتیک نوین(که پیش در آمدی بر انقلاب سوسیالیستی است) هستند....

صحنه سیاسی در بسیاری از کشورها بطور فزاینده ای توسط طیف وسیعی از نیروهای سیاسی اشغال خواهد شد. پرچمهایی که بر آن وعده های دروغین نوشته شده برای جلب فداکاری توده ها به اهتزاز در خواهند آمد. این نقداً حالتی است که در بسیاری از مناطق وجود دارد: جنگ سالاران فئودال و نیروهای تاریک اندیش مذهبی و بورژوا . فئودالها و همچنین نیروهای خرده بورژوا با ایدئولوژیهای ناسیونالیستی همه ادعا میکنند که توده ها را در بیرون آمدن از جنون جامعه طبقاتی و سلطه امپریالیسم رهبری خواهند کرد....

نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی رذیلانه از اشتیاق توده ها برای مبارزه با دشمنانشان سوء استفاده کرده و خواهند کوشید آنها را بمثابه گوشت دم توپ بسیج کنند. روشن است که این موقعیت پیچیده نیروهای انقلابی کمونیست را با مشکلات زیادی در راه ترسیم مسیر پرولتاریا و خلق منجمله آغاز جنگ خلق و ساختن ارتش خلق روبرو می کند.

اما همین موقعیت پیچیده و متضاد باعث تضعیف انسجام و ثبات نسبی ساختارهای دولت مرکزی شده و موجب افزایش توانایی توده ها و انقلابیون در ضربه زدن و بالاخره سرنگون کردن این دولتهای ارتجاعی میشود . بشرطی که این انقلابیون و توده ها تحت رهبری یک حزب واقعی مائوئیستی دست به جنگ خلق علیه این دول بزنند. پیچیدگی اوضاع، بسیاری انقلابیون و حتی توده ها را به تامل واداشته و انتظار یک صحنه روشن تر را می کشند. اما واقعیت آن است که انقلابها در کوران تلاطمات ساخته میشوند. انقلابیون کمونیست بایستی تضادها را در اوضاع کنونی بدقت بررسی کنند و طرق گشودن راه انقلاب پرولتری را از دل اغتشاش و بی نظمی بیابند. برای این کار، دست یافتن به یک هویت ایدئولوژیک و سیاسی و برنامه ای که بطور روشن دارای ماهیت پرولتری انقلابی است و در تضاد آشکار با ماهیت و برنامه همه نیروهای دیگر قرار دارد، کلیدی است. باید ماهیت و منافع طبقاتی ی پشت پرچمهای گوناگونی که در برابر توده ها به اهتزاز در آمده را به آنان نشان داد و برنامه ای در تقابل با آنها جلو گذارد. و مسئله مهمتر آن است که باید برای تبدیل این برنامه به یک نیروی مادی مبارزه کرد. ما باید برای تبدیل پرچم پرولتری انقلابی به پرچم توده ها مبارزه کنیم و از دل مشکلات، راههائی را برای اجرای این برنامه پرولتری، از طریق مبارزات سیاسی انقلابی جسورانه و عمدتا از طریق جنگ خلقی که تحت هدایت این برنامه بوده و آنرا در خود منعکس کند، بیابیم . ■



۹ سال است که رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو
در حبس انفرادی بسر می برد و از امکان تماس با وکلا، نزدیکان و پزشکان خود
و بیان نظراتش در رسانه های بین المللی محروم است.
دستگیری رفیق گونزالو به دستور و تحت نظارت مستقیم مقامات سازمان سیای آمریکا انجام گرفت.
به کارزار بین المللی برای خاتمه حبس انفرادی وی بپیوندید!
برای آزادی رفیق گونزالو و سایر اسرای جنگی و زندانیان سیاسی در پرو،
منجمله رفیق فلیسیانو از رهبران کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو مبارزه کنید!
از جنگ خلق در پرو علیه رژیم ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم آمریکا
در آن کشور پشتیبانی کنید!

برای شرکت در این کارزار با کمیته اضطراری بین المللی برالی دفاع از جان صدر گونزالو تماس بگیرید:

IEC, 27 GLOUCESTER ROAD WC1N 3XX LONDON, U.K.

گزیده‌ای از دو اطلاعیه درباره واقعه ۱۱ سپتامبر

پس از ۱۱ سپتامبر

به مقابله با «جهادضدتروریستی» بوش علیه مردم جهان برخیزید!

از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

در یازده سپتامبر، هزاران تن مردم بیگناه در خاک ایالات متحده آمریکا کشته شدند. از آنجا که دنیای تروریسم و سازمانهای جاسوسی، جهانی مه آلود و پر از دسیسه و دودوزه بازی است ممکن است هرگز نفهمیم که چه کسانی و با چه انگیزه هایی این حملات را سازمان دادند. اما دو چیز روشن است. اول، قربانیان نیویورک به میلیونها تن دیگر از مردم دنیا که قربانی مستقیم و غیر مستقیم سیاستها و اعمال طبقه حاکمه آمریکا هستند، پیوستند. دوم، جنایات عظیمتری در شرف تکوین است.

ایالات متحده اعلان «جنگ علیه تروریسم» داده است. آمریکا اعلام کرده است که حق خود می داند به هر یک از نیروها و حکومتهای مستقر از خاورمیانه تا جنوب آسیا حمله کند...... این جنگ با مقاومت توفان‌زای مردم، چه در آن کشورهایی که آماج حمله هستند و چه در سراسر جهان منجمله در ایالات متحده و دیگر کشورهای متجاوز، روبرو خواهد شد. این جنگ نشانه تضادی است که امپریالیسم جهانی به رهبری ایالات متحده آمریکا را در رویارویی با خلق ها و ملل تحت ستم قرار می دهد؛ امروز این تضاد عمده جهان است.....

چرا آمریکا به قربانیان نمی گوید که اسامه بن لادن و جنبش او که اکنون «مظنون شماره یک» خوانده میشود دست پرورده همین حکومت آمریکاست؟ ..... چرا آمریکا به جهان نمی گوید که ایالات متحده طالبان سرتاپا ارتجاعی را بوجود آورد و توسط نوکرش در پاکستان تعلیم داد و سربازان پاکستانی را به افغانستان فرستاد تا آنان را به قدرت برساند؟ و اکنون همان قدرتهایی که طالبان را به مردم افغانستان تحمیل کردند می خواهند بیش از اینها این مردم را تنبیه کنند! ....

بوش نماینده کشوری است که در فرجام جنگ جهانی دوم به خاطر تحکیم امپراتوری خود، در یک جنایت هولناک علیه بشریت اولین بمب اتمی را بر سر مردم ژاپن ریخت. این، بمب ها و سربازان آمریکایی بودند که بیش از یک میلیون نفر در ویتنام و ششصد هزار تن در کامبوج را به قتل رساندند. در اندونزی در سال ۱۹۶۵ هنگام سرنگون شدن حکومت سوکارنو،این سازمان سیای آمریکا بود که از پشت پرده قتل عام نزدیک به یک میلیون نفر را سازماندهی کرد.... در جریان جنگ خلیج هواپیماهای آمریکایی به روی دهها هزار عراقی (بلکه دویست هزار تن) منجمله بر سر سربازان تسلیم شده، باران «مرگ از آسمان» ریختند. طبق گزارش سازمان ملل متحد، نابودی نقشه مند و سیستماتیک اقتصاد عراق که توسط آمریکا رهبری میشود، حداقل به مرگ و میر نیم میلیون کودک عراقی منجر شده است. اسرائیل سگ نگهبان چاق و چله آمریکا در خاور میانه است؛ هر یک از جنایات صهیونیسم . از تشکیل دولت اسرائیل در سرزمین دیگران گرفته تا درو کردن جوانان فلسطینی در خیابانها و ترور رهبران سیاسی فلسطین توسط بمبهای «زیرک» . از سوی ایالات متحده آمریکا حمایت شده و بلحاظ تسلیحاتی تامین شده است.

بوش نماینده کشوری است که پلیس آن جنگ بیرحمانه ای را علیه ملل اقلیت این کشور پیش میبرد؛ کشوری که هلی کوپترهایش را برای گشت زنی به گتوها میفرستد و حتی مردم خود را بمباران می کند... «دمکراسی» ایالات متحده به حوادث ۱۱ سپتامبر با پیشنهاد تصویب قانون بازداشت نامحدود هر غیر شهروند ساکن آمریکا، جواب داده است. این کشوری است که در آن دکترهای سقط جنین به قتل می رسند و بنیادگراترین فناتیک های مذهبی طرف مشورت بوش هستند....

در دهه گذشته روندهای اساسی نظام جهانی امپریالیستی تشدید شده است؛ چیزی که به آن «گلوبالیزاسیون» می گویند. قدرتهای امپریالیستی هر گوشه کره زمین را عمیقتر از گذشته مورد بهره کشی قرار می دهند. گلوبالیزاسیون در همه جا خشونت غیرقابل تحملی را ببار آورده است . هم از طریق سرنیزه و هم چلاندن سود از زندگی روزمره. اگر برای بخشی از مردم کشورهای امپریالیستی و آنهم برای مدتی نیک بختی ببار آورده است، اما آن زندگی شایسته و شادکام که در مقابل سکوت به طبقات میانی خودشان وعده داده بودند، پوچ از آب درآمد......

جنایات عظیم و سلطه متفرعنانه آمریکا بر جهان، بسیاری از مردم جهان را از ضربه بزرگی که بر قلب امپراتوری آمریکا وارد آمد خوشحال کرد. اما آنهایی که فقط بدنبال یک انتقام زودگذر و تحقیرآمیز نیستند بلکه می خواهند از زیر پاشنه چکمه آمریکا بیرون بیایند باید به تاریخ بنگرند که چگونه توده های مردم قادر بودند این قدرتمندترین دشمن خود را به مصاف بطلبند و مغلوب کنند. مهمتر از همه امروز باید مبارزه قهرمانانه خلق ویتنام را به یاد آوریم که ارتش آمریکا را در چارچوب یک خیزش انقلابی جهانی که مرکزش در چین مائوئیستی بود، شکست داد. نه تنها قدرتهای امپریالیستی و استعمارگر به لرزه افتادند بلکه در خود کشورهای ثروتمند، منجمله آمریکا، اعتراضات رزمنده و جنبش انقلابی توده ای براه افتاد. این، آن درس تاریخی است که اخیرا عده معدودی جرات سخن گفتن از آن را می کنند. اما چنین مبارزه ای فقط مربوط به تاریخ نیست. امروز، جنگ خلق های مائوئیستی در پرو، نپال و دیگر کشورها در جریان است؛ اینها جنگهایی هستند که بر مردم اتکاء دارند و تجسم یک جامعه کاملا نوین که عاری از هرگونه مناسبات ستمگرانه است می باشند و برای بوجود آمدن چنین جامعه ای می جنگند.

هدف از تب جنگی که براه انداخته شده است، حمله به خلق های کشورهای تحت سلطه است اما هدف دیگر معلق کردن بسیاری از حقوق و آزادیها در خود دمکراسی های امپریالیستی و همزمان سرکوب گسترده هرگونه مخالفت ضدامپریالیستی در کشورهای تحت سلطه ای است که توسط نوکرانشان اداره می شود. همه اینها تحت نام سرکوب تروریسم انجام می شود...

اینکه مقاومت در مقابل «جهاد» اعلام شده از سوی آمریکا، بمثابه بخشی از نبرد جهانی برای رهایی از امپریالیسم پیش خواهد رفت یا مرتجعین بر امواج این مبارزه سوار شده و آن را خواهند دزدید، در نهایت بسته به آن است که مبارزه مردم را چه برنامه و افقی رهبری می کند. ما هرگز نمی‌توانیم اجازه دهیم که در مقابل مردم انتخاب دروغین میان دو بدیل ارائه شود: میان استثمار و ستم در شکل مدرن و امپریالیستی آن که در بسته بندی «دمکراسی» غربی ارائه میشود یا بازگشت ناممکن به یک شکل زندگی ستمگرانه قرون وسطایی تحت لوای اسلام و یا هر جنبش مذهبی دیگر. در بیست سال گذشته، تاریخ بارها و بارها در ایران، الجزایر، افغانستان و نقاط دیگر ثابت کرده است که جنبشهای اسلامی هرگز نه جنبشهای رهائیبخش خلقها هستند و نه جنبشهای شکست دهنده امپریالیسم. بالعکس، تاریخ نشان داده است که زمانیکه توده ها قدرت سیاسی را در دست خود میگیرند، در کشورهای سوسیالیستی و جمهوریهای دمکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر و پیشاهنگ کمونیست آن، تنها آن زمان امکان بوجود آمدن یک آینده نوین ظاهر می شود.

امروز، ضرورت افق کمونیستی، ضرورت ایجاد یک جامعه جهانی که برپایه تعاون آزادانه و داوطلبانه همه آحاد بشر استوار است، جامعه ای که به طبقات و ملل ستمگر و تحت ستم تقسیم نشده و زن در انقیاد مرد نیست، بیش از هر زمان دیگر احساس می شود. ما در جریان مبارزه، با توده هایی که به ایدئولوژیهای دیگر اعتقاد دارند متحد میشویم اما افق علمی ما، ستون فقرات استوار ایستادن در گردابهای یک جهان متلاطم را برای ما فراهم می کند و به ما آن قدرت و شجاعت را میدهد که توده های مردم را برای مقابله با مصافهای زمان و قد برافراشتن در مقاطع حساس، بسیج و رهبری کنیم.

«جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» مردم همه کشورها را فرا می خواند که: در صفوف میلیونی متحد شوید و با هر حرکت تجاوزگرانه ایالات متحده مخالفت کنید و در مقابل آن مقاومت نمایید. دست رد بر عوامفریبی های دشمنان امپریالیست بزنید. برای هدف متعالی و رهایی واقعی بجنگید. و فراموش نکنید که تاریک ترین ساعت شب، ساعت قبل از سحر است.

گزیده دو اطلاعیه

پرده دوم «نظم نوین جهانی» بنمایش در می آید!

از اطلاعیه حزب کمونیست ایران (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)

بدنبال حمله گروهی ناشناس به برجهای ساختمان سازمان تجارت جهانی و پنتاگون در آمریکا اوضاع خطیری در جهان در حال تکوین است. هنوز کسی نمی داند که چه کسانی پشت این حملات بوده اند و مساله واقعا چیست. اما این واقعه علیرغم هر ریشه و دلیلی داشته باشد، امپریالیسم آمریکا بدنبال آنست که از آن بعنوان پوششی برای موجه جلوه دادن اقدامات سرکوبگرانه گسترده علیه همه مخالفین سیاسی خود و توده های مردم در داخل و خارج آمریکا استفاده کند....

آمریکا همچنین قصد دارد تحت عنوان «مبارزه با تروریسم» لشکرکشیهای بین المللی نوینی را با قصد تحکیم سلطه اش بر نقاط مختلف جهان و تثبیت سرکردگی اش در میان قدرتهای امپریالیستی دیگر، براه اندازد. شمه ای کوتاه از یکرشته طرحهای شوم در مطبوعات امپریالیستی از قول مقامات عالیرتبه نظامی و سیاسی آمریکائی و اروپائی اعلام شده است. مقامات آمریکائی اعلام کرده اند، «تلافی موثر علیه این حمله تروریستی که غرور آمریکا را جریحه دار کرده است سالها طول خواهد کشید و مستلزم آن خواهد بود که آمریکا دست به استفاده از نیروی عظیم ـ منجمله ترور شخصیتهای سیاسی ـ بزند.» «دادن اتوریته مجدد در مورد ترور شخصیتهای سیاسی بعنوان یکی از اهرمهای سیاست خارجی آمریکا» یکی از سیاستهای جدید است....

یک مولفه دیگر سیاستهای جدید اعلان جنگ به توده های مردم در کشورهائی است که برای پیشبرد طرحهای جهانی اش باید هدف حمله نظامی قرار گیرند. تبلیغ برای این طرح جنایتکارانه آنچنان وقیحانه انجام می شود که سخنگویان امپریالیستها حتی از عملیاتی نظیر بمبارانهای هیروشیما و ناکازاکی در پایان جنگ جهانی دوم بعنوان الگو و مثال نام می برند. و اعلام می کنند که «برای کارآئی بالا در کشتن مردم باید از بمبهای خوشه ای و حتی ناپالم استفاده کرد و نمی توان به موشکهای کروز از آن نوع که دقت زیاد دارند و حداقل تلفات را به مردم غیر نظامی وارد می کنند، اکتفا کرد»....

امپریالیستهای آمریکائی از این واقعه برای دامن زدن به احساسات عقب مانده شوونیستی و نژادپرستانه در جامعه آمریکا سود می جویند و می خواهند افکار عمومی آمریکا را برای وارد شدن به جنگ هائی مانند ویتنام که بخودی خود مستلزم از بین رفتن سربازان آمریکائی خواهد بود، آماده کنند. آنها به جوانان آمریکائی می گویند که برای دفاع از «آزادی و دموکراسی در جهان» (یعنی برای دفاع از امپراطوری سود و غارت آمریکا) باید آماده فداکاری و بذل جان باشند. آنان به سربازان آمریکائی می گویند دوران جنگ هوائی با ملل ضعیف، دوران «جنگ بدون تلفات» تمام شده است و اکنون آمریکا باید آماده اشغال خاک کشورهای دیگر شود.....

امپریالیستهای آمریکائی با هیجان علیه تروریسم داد سخن می دهند اما بزرگترین تروریستها خودشان هستند که در ژانویه سال ۱۹۹۱ در بمباران بغداد هزاران کودک و غیر نظامی را تنها در یک روز در پناهگاه‌هایشان زنده بگور کردند و نام آنرا «تلفات جانبی» و «خسارات جانی جزئی» نامیدند. این واقعه بار دیگر خصلت بیرحمانه و نمایش های ریاکارانه شان را نشان می دهد.

امپریالیستهای آمریکائی پس از فروپاشی بلوک شرق با بوق و کرنا اعلام کردند که اکنون «عصر نوین صلح» است. اما این «عصر نوین» را با یکی از جبونانه ترین جنگها که در آن زرادخانه جنگی کلیه قدرتهای غربی را علیه یک کشور کوچک هیجده میلیونی بکار گرفتند، آغاز کردند.....

این شیادان به کدام احمقی می توانند بقبولانند که قصدشان مبارزه با تروریسم است. همه میدانند که تجاوز اسم و رسم آمریکاست. ویتنام هنوز از خاطره ها نرفته است. پاناما، گرانادا و عراق و سومالی را چه کسی فراموش کرده است. کیست که نداند آمریکا تنها قدرتی است که تا کنون با تسلیحات هسته ای به کشتار توده ای پرداخته است. همه می دانند که امپریالیسم آمریکا از حمله نظامی علیه قربانیان ضعیف و بی دفاع خود لذت خاصی می برد. این آمریکا بود که سبعانه به اشغال بخش جنوبی ویتنام پرداخت و میلیونها نفر را در جریان تلاشی ناکام برای سرکوب خلق آن کشور قتل عام کرد. و این آمریکا است که دولت نژادپرست اسرائیل را از حیث پول و اسلحه تامین می کند تا به اشغال فلسطین ادامه دهد و با وحشیگری لجام گسیخته به خلقهای عرب حمله کند.

هیاهوی آمریکا در مورد دموکراسی و آزادی هیچ کس را در سه قاره آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین فریب نمی دهد. زیرا در تاریخ این سه قاره خونخوارترین و قرون وسطائی ترین رژیمها را علیه مردم کشورهای تحت سلطه همین‌ها تعلیم داده یا سر پا نگاه داشته اند. رژیم‌های قرون وسطائی ایران و افغانستان از آن جمله اند. هر کودکی می داند که قدرتهای آمریکائی و اروپائی راه را برای قدرت گیری خمینی و دارودسته اش گشودند تا انقلاب ایران را سرکوب کنند و هر کودکی میداند که رژیم قرون وسطائی طالبان دست پرورده سازمان سی آی ای آمریکاست.

در پشت هیاهوی امپریالیستهای آمریکائی تلاشی سراسیمه برای پاسخگوئی به بحران عمق یابنده سیستم جهانی امپریالیستی نهفته است. آنها در پی عمیقتر و گسترده تر کردن شبکه تار عنکبوتی سلطه واستثمار و کشتار خویش هستند تا به چپاول ثروتهائی که دسترنج توده های سراسر جهان است تداوم بخشند.

همه این وقایع دشواری و رنج های فراوانی برای توده ها بهمراه خواهد آورد. اما هر جا ستم است مقاومت است. نه تحمیل رژیمهای قرون وسطائی که توسط شکنجه و ارعاب حکومت می کنند و نه تسلیحات عظیم الجثه امپریالیستها نمی تواند ماهیت ارتجاعی، گندیده و پایه های پوسیده نظام جهانی آنان را پنهان کند یا خلقهای جهان را از مبارزه باز نگاه دارد.

بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستها دروغ می گویند که حملات اخیر به دو برج و ساختمان پنتاگون بزرگترین ضربه ایست که از پایان جنگ دوم جهانی تا کنون به آمریکا خورده است. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا شکستهای واقعی را از خلقهای چین و کره در جنگ کره خورد و سپس بزرگترین شکست را جنگ رهائیبخش خلق ویتنام بر آنان وارد آورد. امپریالیسم آمریکا با وجود قوای نظامی پیشرفته و وحشیگریهایش و دستگاه تبلیغاتی دروغ‌بافی اش توسط جنگ انقلابی میلیونها تن ویتنامی به زانو درآمد و نه تنها در خود ویتنام شکست خورد بلکه در قلب آمریکا جنبش انقلابی عظیمی از سوی سیاهان، و دیگر ملل اقلیت ساکن آمریکا و توده های سفید پوست تحت استثمار و روشنفکران انقلابی علیه جنایات امپریالیسم آمریکا در ویتنام و دیگر نقاط جهان براه افتاد که هنوز بورژوازی آمریکا زخمهای آنرا بر پیکر خود دارد. آنچه امپریالیستهای آمریکائی را تا کنون شکست داده و بازهم میتواند شکست دهد قدرت میلیونی توده های آگاه انقلابی در کشورهای مختلف تحت سلطه آمریکا و در خود آمریکاست. پیروزی از آن گورکنان امپریالیسم یعنی پرولتاریای همه کشورها و ملل ستمیده سراسر جهان است.

۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱

■



خاطراتی از زندان‌های جمهوری اسلامی

آنچه می خوانید بخشی از خاطرات یکی از رفقای زندانی سیاسی سابق است که در جریان اولین ضربه سراسری ارتجاع اسلامی به اتحادیه کمونیستهای ایران در تابستان ۱۳۶۱، دستگیر شد. در جریان آن ضربه که بعد از ماه ها تعقیب و مراقبت، و اختصاص نیروی ویژه از جانب دستگاه امنیتی رژیم پیش آمد، شمار زیادی از رهبران، اعضاء و هواداران سازمان به اسارت درآمدند. بسیاری از آنان، نظیر فعالین سایر سازمانهای کمونیستی و مبارز، در فاصله کوتاهی از دستگیری، اعدام شدند و یا زیر شکنجه جان باختند. جمهوری اسلامی که از چند ماه حرکت مسلحانه سربداران (۶۱ - ۱۳۶۰) و تاثیرات سیاسی آن در بین مردم زخم خورده بود، از یکسو به وحشیانه ترین شکل از رفقای اسیر انتقام گرفت و از سوی دیگر تبلیغ کرد که اتحادیه کمونیستهای ایران در هم شکسته و بکلی نابود شده است. در آن سالها جلادان اسلامی برای شکستن مقاومت و روحیه انقلابی مبارزان و توده های مردم، نمایش دادگاه های علنی و مصاحبه های تلویزیونی را به راه انداخته بودند تا آتش فروزانی که در سیاهچال ها و خارج از زندان زنده بود را با استفاده از خیانت و ضعف معدودی افراد بپوشانند. وظیفه ترمیم ضرباتی که بر اتحادیه کمونیستهای ایران وارد آمد را جمعی از رفقای باقیمانده که اکثرا جوان بودند بعهده گرفتند. آنان پرچم ادامه راه را برافراشتند و در نتیجه استواری ایدئولوژیک، آگاهی و عزم انقلابی، و تلاش و فداکاری شبانه روزی در اینکار موفق شدند. در جریان انجام این وظیفه سترگ، نسل نوینی از رهبران کمونیست شکل گرفت. برگزاری شورای چهارم سازمان در بهار ۱۳۶۲ ثمره این تلاش ها بود. کمی بعد از برگزاری شورا، تعدادی از رفقا که نقش مهمی در دوران پس از ضربه ایفاء کرده بودند، دستگیر شدند. آنان استوارانه ایستادند و با نثار خون خویش الهام‌بخش هر کمونیست انقلابی و هر مبارز آزادیخواه شدند. این ضربه اگرچه سخت و ناگوار بود و سرانجام به جان باختن شماری از ارزشمندترین انقلابیون کمونیست انجامید، اما شیرازه تشکیلات حفظ شد و ساختار آن بهم نخورد. در سال ۱۳۶٤، زمانی که اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در گیر و دار تدارک برای برپائی مجدد مبارزه مسلحانه بود، برای سومین بار ضربه خورد. این ضربه، بخشهای مهمی از سازمان را در برگرفت و طرحهای عملی ما را مختل کرد. وظیفه ای که دستور کار قرار گرفت، بازبینی و جمعبندی از کل این تجارب، و بازسازی سازمان در زمینه های مختلف ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی بود. در جریان ضربه سال ۱۳۶٤، بخش بزرگی از نسل نوین رهبرانی که در دشوارترین شرایط پرورش یافته و آبدیده شده بودند، دستگیر شدند. آنان به سهم خود در راه سازماندهی مبارزه درون زندانهای رژیم کوشیدند، و دوشادوش دیگر مبارزان جنبش کمونیستی و انقلابی زندان را به سنگر درخشان نبرد تبدیل کردند.

نوشته حاضر بر بخشی از مبارزات زندان و بویژه نقشی که رفقای سازمان ما در آن ایفاء کردند پرتو می افکند. خواننده در خلال این خاطرات با اهداف، خصوصیات و تلاش های شماری از انقلابیون کمونیست بطور گذرا آشنا می شود. و نیز، گوشه ای از جنایات جمهوری اسلامی را باز می شناسد. در این دوران که بازار عوامفریبی هیئت حاکمه داغ است و آمران و عاملان بیش از دو دهه جنایت، نقاب آزادیخواهی و مردم سالاری به چهره زده اند، به بازگوئی این تجارب خونین نیاز بسیار است. نسل جوان باید با زوایای گوناگون آن آشنا شود و از آن بیاموزد؛ و نسل گذشته نیز باید آن را دوباره در خاطر زنده کند.

یک توضیح ضروری: از آنجا که این نوشته بر اساس خاطراتی شفاهی تهیه شد که در آن، بسیاری از نکات و وقایع بشکل فشرده و مختصر مطرح شده بود، لازم دیدیم که برخی توضیحات را برای اطلاع خوانندگان در پرانتز اضافه کنیم.

از اعتصاب غذای ۳۰ روزه سال ۱۳۶۵ شروع می کنم که از سالن ۳ آغاز شد. این بند، حدود ۴۰۰ نفر زندانی داشت که اکثرا از فعالین با سابقه و سر موضعی از جنبش کمونیستی و مجاهدین بودند. سه نفر از رفقای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) که در ضربه سال ۱۳۶۴ دستگیر شده بودند نیز همراه با جمعی دیگر در شکل گیری و تداوم این اعتصاب غذا نقش فعالی بازی کردند. این سه نفر، منصور قماشی، خلیفه مردانی و حجت محمد پور بودند. ورود آنان بعد از ضربه ۶۴، روحیه جدیدی را به میان بچه ها آورد و بطور کلی بر حرکت مبارزاتی زندان تاثیر گذاشت. آنان در همان روزهای ورود به بند، از رفقا سئوال می کردند: «آیا تا بحال فکر فرار را کرده اید؟ نمی گوئیم که حتما می شود فرار کرد. اما اصلا به فرار فکر کرده اید؟» و زمانی که پاسخ منفی می شنیدند، به شوخی می گفتند: «عجب زندانی های خوبی بودید شما!» در همان دوره، رفیق منصور قماشی به هنگام هواخوری شروع به بررسی و شناسائی همه راه ها کرد تا ببیند چه امکاناتی برای فرار وجود دارد. البته تا آنجا که من اطلاع دارم، از زندان اوین و گوهردشت کسی فرار نکرد. فقط چند بار بعضی زندانیان توانستند خود را تا در سالن ملاقات برسانند که موفق به خروج از آنجا نشدند. اما در شهرستانها، چندین مورد فرار از زندان داشتیم.

اما بر سر چه موضوعی اعتصاب غذا شد؟ همانطور که گفتم، اعتصاب از سالن ۳ اوین شروع شد. تعدادی از زندانیان این بند، سابقه زندانهای زمان شاه را هم داشتند. از چپی های این بند، هیچکس نماز نمی خواند و همه سر موضع بودند. رژیم برای مقابله با سر موضعی ها، ۲۰۰ نفر را که فکر می کرد خط دهنده هستند، دستچین کرد و به انفرادی برد. همان روز اعتصاب غذا اعلام شد. یادش بخیر خلیفه مردانی با صدای بم خود گفت: «ما بزودی شاهد یک تحول بزرگ در زندان خواهیم بود.» وقتی از او پرسیدیم منظورت چیست؟ جواب داد: «شاید یک اعتصاب غذا داشته باشیم.» به هر حال به زندانبانان اعلام کردیم که تا وضعیت آن ۲۰۰ نفر مشخص نشود، ملاقاتی هم نمی رویم. اعتصاب غذا سه خواسته داشت: بازگرداندن ۲۰۰ نفر؛ جدا کردن زندانیان عادی که از چندی قبل برای فشار بر سیاسی ها به این بند آورده شده بودند؛ کار نکردن زندانیان سیاسی.

دو سه روز بعد از اعلام اعتصاب غذا، روز ملاقات بود که نرفتیم. خانواده ها تا ساعت

۷ شب روی زمین نشسته بودند و می گفتند یا قبض دفن بچه هایمان را بیاورید یا خودشان را که مطمئن شویم زنده اند. بیرون شایع شده بود که همه را به گلوله بسته اند.
۳۰ روز اعتصاب غذای «تر» داشتیم. اعتصاب اتاق به اتاق سازمان یافت. یعنی مسئولین ۱۳ اتاق جمع شدند و تصمیم گیری کردند.

این را هم بگویم که از قبل زمینه و شرایط چنین حرکتی در زندان بوجود آمده بود. حرکات مبارزاتی شروع شده بود. به این صورت که خواسته های صنفی بطور علنی مطرح می شد. دیگر، زندانیان به مسائل، متشکل برخورد می کردند. اعتصاب غذا موج وار جلو رفت؛ تمام اوین را گرفت و بعد در زندانهای ایران سراسری شد. در اوین، اعتصاب غذا از بند سر موضعی ها به سالن بچه هائی که نماز می خواندند اما تواب نبودند، کشیده شد. البته برخورد آنان به تند و تیزی بند ما نبود. خبر که به گوهر دشت رسید، آنجا هم اعتصاب کردند. یکی از مهمترین خواسته هائی که در جریان اعتصاب مطرح شد، عدم تفتیش عقیده بود.

آن اعتصاب غذا به تمام خواسته هایش رسید: ۲۰۰ نفر برگشتند و زندانیان عادی رفتند. به هیچ شکلی از بیگاری هم تن ندادیم. این اولین باری بود که رژیم عملا عقب نشینی می کرد. تا قبل از آن، پوتن نمی داد. البته سعی می کرد کسی نفهمد که زندانیان چیزی گرفته اند. همینجا خوبست اشاره ای به زندانیان عادی بکنم. رژیم اینها را برای تحت فشار قرار دادن، دعوا راه انداختن و کتک زدن سیاسی ها آورده بود. بچه های سیاسی در بین عادی ها نفوذ کرده بودند و بعضی ها را سیاسی کرده بودند. مثلا یکی از آنها که بر سر مسائل ارزی دستگیر شده بود و ۱۵ سال حکم داشت، کم کم اخبار روزنامه ها را تحلیل می کرد. همین فرد خبر می آورد که امشب قرار است عادی ها بریزند تا سیاسی ها را بزنند. اتفاقا همان شبی که قرار بود حمله شود، او آگاهانه سردسته لومپن ها را کتک زد و درگیری در بین خود عادی ها شروع شد و نقشه رژیم بهم خورد.

در هر صورت بعد از آن پیروزی، بر سر هر مسئله ای که درگیری داشتیم اعلام اعتصاب غذا می کردیم. هفته ای یک اعتصاب غذای دو روزه حتما داشتیم.

به تلافی همان اعتصاب غذای موفق، ۳۰ نفر از زندانیان را اعدام کردند که منصور قماشی و خلیفه مردانی (محمد پوتید و محمد توکلی اکبر آبادی) جزوشان بودند. از منصور قماشی بگویم که همه زندانیان به وی علاقه داشتند و بخاطر شرکتش در مبارزه مسلحانه سربداران به او احترام می گذاشتند. او با همه بحث ایدئولوژیک می کرد. بحثهای جدید سازمان در نقد «حزب کمونیست ایران»، نظرات «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در مورد روند جنگ جهانی، و این بحث تئوریک که امپریالیسم جلوی رشد نیروهای مولده را تا حدودی سد می کند ولی اینطور نیست که کلا اجازه رشد به آن ندهد را او به ما منتقل کرد. منصور صدای خیلی خوبی داشت و در جشنهائی که به هر مناسبت برگزار می کردیم برایمان ترانه های مازندرانی می خواند و از همه بیاد ماندنی تر، ترانه رعنا: «امسال که سال قانونه، رعنا ـ پاسدار کشی چه آسونه، رعنا...» برادر کوچکتر منصور که امید نام داشت در سالن پایین بود و صدای منصور را از دور می شنید. یکبار در ملاقاتی پیغام فرستاده بود که، خوب دارید آن بالا کیف می کنید، من هم می خواهم بیایم آنجا. خلیفه مردانی از رفقای مسلط از نظر تئوریک بود. به همین خاطر بچه های حزب کمونیست و پیکار، تمایل داشتند که ساعتها با او بحث کنند. آخرین خاطره ای که از خلیفه دارم، روزی بود که اعدامش کردند. فردایش روز ملاقات بود. بچه ها معمولا کاردستی های کوچکی همراه با شعار درست می کردند و به خارج رد می کردند. خلیفه به من گفت: روی این سکه ۵ تومانی چیزی حکاکی کن تا برای فرزند یکی از رفقای جانباخته به بیرون بفرستیم. یکطرفش را ستاره پنج پر حکاکی کردم. ولی هنوز شعاری تعیین نکرده بودیم. خلیفه یک نصف روز فکر کرد. آخرش گفتم: بنویسیم بابا به ما یاد داد! از خوشحالی به هوا پرید و گفت: خودشه! این شعار را نوشتیم و زیرش کلمه اوین را حک کردیم و تاریخ گذاشتیم. همان روز خلیفه را برای اعدام بردند و سکه دست ما ماند. قرار شد یک نفر دیگر آن را به بیرون بفرستد که هنوز نمی دانم سرنوشت آن یادگاری چه شد.

همراه با این رفقا، یکی از بچه های «سازمان کارگران مبارز» بنام امیر نعمت الهی هم اعدام شد. او مهندس برق بود و در وزارت نیرو کار می کرد. بچه ها خیلی دوستش داشتند و وقتی او را برای اعدام می برند، خیلی اعتراض کردند که آرامشان کرد. مسعود اسدی از بچه های «چریکهای فدائی خلق» هم که قبلا در انگلستان دانشجو بود در همین دوره اعدام شد. حسین صبوری از بچه های «رزم خونین» هم جزو اعدامیان بود. رفیق حجت محمد پور هم چندی بعد، اعدام شد. سال بعد مراسم سالگرد اعدام حجت را در قزل حصار برگزار کردیم که همه نیروها شرکت کردند. او به خاطر قاطعیتش در برابر دشمن و برخورد صمیمانه و گرمش، محبوب همه بود.

حجت و خلیفه و منصور جزو بچه های خیلی محکمی بودند که تا آخرین لحظه تلاش می کردند؛ حتی بر سر نوشتن برنامه حزب در زندان بحث می کردند و می گفتند اگر همه اعدام شوند و جریانی نماند باید چیزی از خود برای ادامه راه باقی بگذاریم. اینها به نقشه های رژیم برای شکستن روحیه زندانیان خیلی هشیارانه برخورد می کردند. مثلا یکبار که دشمن در شعبه بازجوئی، به اصطلاح بحث ایدئولوژیک راه انداخته بود تا بچه ها را بشکند، منصور بلند می شود و جو شکنی می کند. با اینکار بعضی ها که حالت متزلزل داشتند هم محکم می شوند. جلسه بهم می خورد و خود زندانبانان منصرف می شوند و دیگر منصور و خلیفه و حجت را به این جلسات نمی برند. خلیفه می گفت: حرفهای منصور خیلی موثر بود. و جا دارد از رفیق داریوش کائید پور، یکی از رهبران «کمیته انقلابی مارکسیست ـ لنینیست» (کامل) که جناح انقلابی سازمان رزمندگان راه آزادی طبقه کارگر بود، یاد کنم. او در سال ۶۴ دستگیر و چندی بعد به جوخه اعدام سپرده شد. (داریوش قبل از دستگیری، مدتی در کردستان بود و از نزدیک با رفقای سازمان ما ارتباط داشت. او خبر ادامه کار سازمان و اخبار جدید از فعالیت های «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» را با خود به زندان آورد.) داریوش تمام تجربیاتش را به زندانیان منتقل می کرد. دست به قلم بود و نقد مفصلی که بر «برنامه حزب کمونیست ایران» روی کاغذهای کوچک زرد رنگ نوشته بود، دست بدست می چرخید. (این برنامه توسط اتحاد مبارزان کمونیست و کومله منتشر شده بود و بر پایه آن، این دو جریان به وحدت رسیدند!) قبل از دستگیری داریوش، بچه های حزب کمونیست در زندان ادعا می کردند که با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ارتباطند. بر مبنای همین ادعا، اکثریتی ها در خبرنامه دست نویسی که در زندان پخش می کردند به دروغ نوشتند که: نمایندگان حزب کمونیست ایران به کشور پرو رفته و با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ارتباط برقرار کرده اند. و از آنجا که این جریان بین المللی مشکوک و آمریکائی است، بچه های حزب کمونیست را لو داده و در بازگشت به دام پلیس افتاده اند! بهر حال، چنین شایعاتی جریان داشت که داریوش به زندان وارد شد و خبرهای درست را آورد و به بچه ها روحیه داد. همه وقتی فهمیدیم اتحادیه بعد از آن ضربات هنوز سر پا ایستاده و دارد رادیویش را راه می اندازد، رو آمدیم.

حرکت مهم دیگر ما بعد از اعتصاب غذا، برگزاری مراسم اول ماه مه بصورت علنی بود. برای اینکار افراد تشکیلاتی و غیر تشکیلاتی، ائتلافی تشکیل دادند که معیارش مرزبندی با رویزیونیسم توده ـ اکثریت و جریاناتی بود که با رژیم فعلی و سابق همکاری داشته اند. شکل برگزاری مراسم هم اینطور بود که هرکس از طرف تشکیلات یا بعنوان فرد، نظرش را در جمع می خواند. بیانیه ما را حجت محمد پور خواند. در این بیانیه، پیوستن اتحادیه کمونیست های ایران

(سربداران) به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح شده بود و اینطور آمده بود که اتحادیه با اینکار در راه انجام وظایف انترناسیونالیستی خود قدم برداشته است. سرودهائی که هرکس آماده کرده بود هم خوانده شد. بعدها سالگرد پنجم بهمن (قیام سربداران در آمل به سال ۱۳۶۰) را هم جشن گرفتیم و از بقیه جریانات هم دعوت کردیم.

بطور کلی از حرکاتی که در این دوره در زندان اتفاق می افتاد، دشمن با خبر بود، اما جو زندان آنقدر بالا بود که دیگر نمی توانست جلوی این چیزها را بگیرد. مقایسه کنیم با سالهای ۶۱ و ۶۲ که اگر دو نفر با هم سیگار مشترک می کشیدند، آنها را می بردند و کتک می زدند که «کمون زده اید.»

یکی از خاطراتی که از سال ۱۳۶۲ دارم مربوط به دوره ای می شود که رژیم جریان «بررسی شایعه شکنجه» را براه انداخت. روزی در سلول نشسته بودیم. یکی از بچه های هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق (شاخه اقلیت) که زندانی سیاسی زمان شاه بود و بعد از انقلاب در بازارچه کتاب مغازه داشت هم با ما بود. در سلول باز شد و سه آخوند وارد شدند. یکی از آنها دعائی بود که این زندانی سیاسی زمان شاه را از قبل می شناخت، تا آن حد که با هم روبوسی کردند. او به دعائی کف پاهای شلاق خورده اش را نشان داد و گفت: «ببین چطور گوشت آورده. اینها هیچ مدرکی از من ندارند. و فقط برای این می زنند که اطمینان پیدا کنند فعال سیاسی بوده ام یا نه. آیا این کار درست است؟» در همین موقع یکی دیگر از آخوندها که بعدا فهمیدم هادی خامنه ای بوده، جواب داد: «حرفتان درست است و اینکارها خوب نیست. ولی وضع ما را هم درک کنید. جمهوری اسلامی روی لبه تیغ ایستاده بود و در چنین وضعی داشتیم جلو می رفتیم. مجبور بودیم اینطور عمل کنیم!» اینها به سلول های دیگر هم سرکشی کردند.

در دوره دادگاه رهبران و اعضاء اتحادیه، جریان را از طریق بلندگوی زندان پخش می کردند. توده ای ها و اکثریتی ها خشنود بودند که برای اتحادیه چنین اتفاقی افتاده است. یادم است که یکی از اکثریتی ها وقتی یک مجاهد را برای اعدام می بردند گفت خوب شد، یکی از ضد انقلاب کم شد. یعنی چنین تفکر و برخوردی داشتند. در جریان دادگاه هم مرتبا به ما نیشخند می زدند. یکیشان با خوشحالی به ما می گفت: نگاه کنید، دادگاه اتحادیه است. تحمل نیشخندهایشان را نداشتیم. بعدا که سران حزب توده به تلویزیون آمدند، آنها در لاک خود فرو رفته بودند. وقتی که توبه طبری پخش می شد، به آنها گفتم: طبری حرف تازه‌ای نزد، همان خط همیشگی اش را جلو گذاشت.

حالا که صحبت از سال ۶۲ شد، دوست دارم از چند زندانی مبارزی که در آن سال از بند ما اعدام شدند یاد کنم: از حمید ترک (گرایش سوسیالیستی پیکار) که کارگر شرکت نفت بود و دو انگشتش هم زیر پرس رفته بود، محمود اسلامی (بخش دانشجوئی - دانش آموزی پیکار) و احمد ارانی (اتحاد مبارزان کمونیست) که سال ۶۲ دستگیر شده بود.

یکی از فشارها در آن دوره، ممنوعیت ورزش جمعی بود. اگر اینکار را می کردیم، پاسدارها می ریختند و کتک می زدند. آزادی ورزش جمعی، جزو خواسته های اصلی زندانیان بود. بچه های چپ گفتند ما هر جور دلمان بخواهد ورزش می کنیم، انفرادی یا جمعی. مسئله اینست که از بیرون نباید برایمان تعیین کنند. یکی از مسائل شروع حرکت در سالن ۳ همین بود. برای تنبیه ما، هواخوری ها را قطع کردند ولی باز هم ادامه دادیم. یا در مورد نظافت بند، دشمن می گفت که بیرون بند را خودتان باید تمیز کنید که بچه ها قبول نکردند. حتی رسید به اینجا که رژیم می گفت ما این گاری غذا را می گذاریم بیرون و شما فقط یک قدم آن را به داخل بند بکشید که بچه ها گفتند این کار اجباری است و نمی کنیم. یک مورد دیگر اعتراض وقتی بود که می خواستند بجای پول به بچه ها بن غذا بدهند که قبول نکردیم و فروشگاه زندان بسته شد. لباس مخصوص زندانیان را هم هیچوقت حاضر نشدیم بپوشیم و فقط توابین آن را به تن می کردند. بعد از سال ۶۵، جو شکسته شده بود. زندان واقعا به محل پرورش بچه هائی تبدیل شده بود که هنگام دستگیری از نظر تشکیلاتی و سیاسی، جوان بودند و حالا تازه داشتند آموزش می دیدند. زندان واقعا مرکز شده بود. برخوردها کاملا سیاسی و تشکیلاتی بود. کتابهای مختلفی هم در دسترس داشتیم که در چندین نسخه دست نویس شده بود، از جمله: ایدئولوژی آلمانی از مارکس، ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک از استالین، بنیادهای مسیحیت از کائوتسکی، نقش شخصیت در تاریخ از پلخانف و همینطور رمان ژان کریستف. این جو ادامه یافت تا به نقطه اوجش یعنی کشتار سال ۶۷ رسید. (در تابستان ۱۳۶۷، کمی بعد از شکست ایران در جنگ هشت ساله با عراق و قبول قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل توسط جمهوری اسلامی، جلادان رژیم بر مبنای فتوای شخص خمینی به کشتار گسترده زندانیانیان سیاسی در سراسر ایران پرداختند. رقم جانباختگان در این کشتار تا ۱۰ هزار نفر برآورد شده است. هدف رژیم از این جنایت، پیشگیری از خطراتی بود که آزادی این زندانیان و ورود آنان به جامعه ملتهب ایران می توانست برایش پدید آورد. همه جناح های رژیم با این کشتار توافق داشتند و قدرتهای امپریالیستی نیز در این مورد سکوتی تایید آمیز کردند.)

کمی پیش از آن، زندانیان ۵ سال به پایین، ۵ سال به بالا، ۱۰ سال، و ابد را از هم جدا کردند و به بندهای پراکنده بردند. سال ۶۷ خمینی فتوا داد که هرکس نماز می خواند را به تدریج آزاد کنید و آنها که نمی خوانند مسئله شان را حل کنید. در زندان گوهر دشت، لشکری نامی بود که جلادی بود از تیپ لاجوردی. او گفته بود که دیگر در جمهوری اسلامی زندانی سیاسی نخواهیم داشت. یکی از سئوالاتشان در دادگاهی که کسی نمی دانست دادگاه است این بود که نماز می خوانید یا نه؟ چند تا بچه ها از دودکش گوهر دشت صحبتهای نماینده منتظری و دادیار زندان را شنیده بودند. اولی پرسیده بود: «چه کسی جوابگوی این کشتن ها خواهد بود؟» و جواب شنیده بود: «هرکس حکم داده جوابش را هم می دهد.» سپس نماینده منتظری گفته بود: «حداقل تیربارانشان کنید و دار نزنید!» بچه های اعدامی را در آمفی تئاتر گوهر دشت دار زدند. حمله تابستان ۶۷ به زندانها را هم اینطور شروع کردند که از دوم مرداد به سلول ها ریختند و تلویزیونها را بردند؛ دیگر روزنامه ندادند و هواخوری و ملاقاتها را قطع کردند. ظاهرش این بود که در عکس العمل به عملیات مجاهدین اینکارها را می کنند. هیچکس از بچه ها انتظار کشتار را نداشت. تحلیل همه این بود که چون رژیم در جنگ باخته باید دست به یکسری رفرمها بزند. می گفتند آزادی زندانیان سیاسی یکی از این رفرمهاست.

یک روز دربند بودیم که متوجه بوی تعفن عجیبی شدیم. همه دستشوئی ها را کنترل کردیم اما خبری نبود. بعدا شنیدیم که یکی از بچه های بند مقابل، یک ماشین تریلی سردخانه دار را در نبش آمفی تئاتر دیده بود که به اصطلاح قیچی کرده و واژگون شده است. وی متوجه چند نفر شده بود که با لباس های مخصوص سمپاشی وارد ماشین شده بودند و بعد از مدتی بوی تعفن قطع شده بود. سپس مکانیک آورده بودند و اسب تریلی را جدا کرده و کانتینر را به اسب جدید بسته و برده بودند. داخل این کانتینر، پر از جسد بود. اول از همه بچه های مجاهدین را اعدام کرده بودند. اعدام ها تا ۱۳ شهریور ادامه داشت. طرح کشتار از زندان مردان شروع می شد و به زندان زنان می رسید. سپس کسانی که اعدام نشده بودند را دوباره به صف کردند تا به دادگاه مجدد ببرند. اما همان روز ظهر، نیری جلاد و محافظانش جمع شدند و از گوهر دشت رفتند. بعدها شنیدیم که علت قطع اعدام ها اعتراضاتی بود که بیرون صورت گرفت و مشخصا تظاهرات هائی که در خارج بر پا شد. اینطور بود که دیگر نتوانستند به کشتار ادامه دهند و تعداد اعدامیان از زندان زن

خاطرات زندان

محدود بود. البته به جای اعدام با شلاق به جان زنان افتادند تا آنها را به زور نمازخوان کنند.

از آنچه در زندانهای زنان می گذشت، اطلاع دقیقی ندارم. یکی از چیزهائی که در ذهنم مانده به سال ۶۳ در زندان قزل حصار مربوط می شود که شهرنوش پارسی پور هم در خاطراتش به آن اشاره کرده است. نصف شب بود که بلندگو شروع کرد به پخش مصاحبه زنده. مصاحبه با یکی از دختران زندانی از بچه های رزمندگان. او جزو کسانی بود که در سال ۶۱ در مقابل موسوی اردبیلی خواسته های صنفی زندان را مطرح کرده بودند و به تلافی همین حرکت، حاج داوود (مسئول قزل حصار) آنها را در بندهای جداگانه انداخته بود. آنها در مدتی که با هم بودند، مسئول تدریس مارکسیسم ـ لنینیسم داشتند. چند نفرشان از بچه های «حزب کمونیست ایران» بودند. کارهای تئوریک می کردند که آن موقع در زندانها متداول نبود. توده ـ اکثریتی ها علیه شان شروع به جو سازی کردند که شما چپ می زنید و باعث سرکوب می شوید. بهر حال اینها را آن شب یک به یک برای مصاحبه آوردند. خیلی هایشان نبریده بودند ولی با بقیه قاتی شان کرده بودند. حاج داوود گفت: «فکر نکنید به اینها کم غذا دادیم که حاضر به مصاحبه شدند. اینها در قیامت بدبختی کشیدند.» بچه ها شک کردند که یعنی چه؟ این دیگر چه جای بخصوصی است؟ بعدا شنیدیم که آنها را در تابوت خوابانده اند و روزی ۳ بار اجازه بیرون آمدن داشتند. یا آنها را رو به دیوار در یک حالت ثابت می نشاندند که فقط اجازه ۳ ـ ۲ ساعت خواب داشتند (آنهم با پخش اذان مختل می شد). اکثرا توابین بالای سرشان می ایستادند. تعدادی از آنها بیماری های مختلف نظیر قارچ رحم گرفتند. تعدادی نیز از نظر روحی و ایدئولوژیک در هم شکستند. بعد از آزمایش این شکنجه بر دختران، همین جریان را برای پسران راه انداختند. اسم این بند را بند قیامت ۹۹ درصد گذاشته بودند. یکی از بچه های آرمان مستضعفین ۱۱ ماه در بند قیامت بود که ماهیچه های پایش خشک شد. این بند تا سال ۶۴ دایر بود.

از بچه های اتحادیه که در جریان کشتار ۶۷ رفتند، می توانم از بیژن بازرگان (دبیر فدراسیون دانشجویان ایرانی در انگلستان ـ احیاء ـ طی سالهای ۵۸ ـ ۵۷)، جعفر بیات و بهرام قدک اسم ببرم. بیژن را همان اواخر از دور در زندان گوهر دشت دیده بودم. در وقت هواخوری و رد و بدل کردن خبرنامه. در زندان خبرنامه ای داشتیم که دست بدست می چرخید و هرکس خبر جدیدی شنیده بود را به آن اضافه می کرد و بقیه می داد. بیژن جزو اولین سری اعدامی ها بود. وقتی از دادگاه بیرون آمد گفت: از من پرسیدند نماز می خوانی یا نه؟ منهم جواب دادم: جمعش کنید! این دستگاه تفتیش عقاید را قبول ندارم.

جعفر بیات روز ۹ شهریور اعدام شد. او از بچه های سازمان دانش آموزی ـ دانشجوئی اتحادیه کمونیستهای ایران موسوم به «ستاد» در منطقه نارمک بود. (رجوع کنید به یادنامه کوتاهی که درباره وی در همین شماره حقیقت منتشر شده است.) سال ۵۹ بخاطر فعالیت در مدرسه دستگیر شد. از همان اول با «ملی کش» ها بود. یعنی زندانیانی که حکم گرفته بودند و مدت محکومیتشان هم تمام شده بود اما دشمن که نتوانسته بود آنها را تسلیم کند، پس آزادشان نمی کرد. جعفر ۳ سال را در انفرادی گوهر دشت گذرانده بود. واقعا انفرادی. خودش تعریف می کرد هر وقت پاسدار کار خلافی از من می دید مرا به یک سلول مخصوص می برد. پنجره ها را با ورقه آهنی پوشانده بودند. اگر زمستان بود، سلول عین یخچال می شد. بنابراین وقتی کاری می کردم از قبل چند گرم کن روی هم می پوشیدم چون می دانستم مرا به آنجا خواهند برد. این سلول در تابستان، غیر قابل تحمل بود. راه نفوذ هوا نداشت و بدن کاملا آب می شد. جعفر استاد مورس بود. ۳ سال انفرادی را با مورس زدن گذرانده بود. به سلولهای بالا و پایین و چپ و راست، با ضربه مورس می زد؛ با بند روبرو، از طریق حرکت لیوان در پشت پنجره؛ و یا در روبرو از طریق نور مورس می زد.

جعفر جزو بچه هائی بود که بقیه جریانات هم او را بعنوان یک رفیق پر شور و فعال، خیلی تحویل می گرفتند. او را به همراه ملی کش ها به سالن ۵ اوین که طبقه بالا بود، آورده بودند. از همانجا بحثهایش را با منصور به پیش می برد. هر روز چهار پنج ساعت از پشت درها با هم بحث می کردند. اول منصور به خاطر دلایل امنیتی، (چون هر لحظه ممکن بود او را ببرند)، روزی ۴ ساعت می نشست و بحثهایش را می نوشت و بصورت نامه به سایرین می داد. بالاخره یکروز گفت: دیگر خسته شدم. برویم شفاهی بحث کنیم! برای اینکار بچه ها نگهبان می گذاشتند و حرفهایشان را می زدند. جعفر بیات در مراسم اول ماه مه، بیانیه خودش را هم خواند. واقعا بچه پر شوری بود.

از دیگر بچه هائی که همراه با جعفر اعدام شدند می توانم از مهرداد میرهاشمی (سازمان کارگران مبارز)، محمد (اتحاد مبارزان کمونیست)، و یکی از بچه های سازمان توفان که راننده کامیون بود نام ببرم. از بچه های دیگری که در کشتار سال ۶۷ جان باختند، رضا قریشی (جناح انقلابی سازمان رزمندگان) بود که حکم هم گرفته بود و علیرضا زمردیان (پیکار).

چند نکته هم در مورد دلایل مقاومت کردن یا شکستن در زندان بگویم. بر سر این مسئله هم در زندان بحث بود. بعضی ها می گفتند پایه اجتماعی برای مقاومت کردن مهم است. یعنی اگر کارگر باشی می توانی مقاومت کنی. و برخی می گفتند روشن بودن از نظر ایدئولوژیک و سیاسی مهم است. مثلا رضا قریشی می گفت من آمار گرفته ام و تعداد کارگرانی که زود زیر شکنجه شکستند کم نیست. خودم هم فکر می کنم پایگاه اجتماعی، معیار اصلی نیست. تا خود آدم مسئله دار نباشد، فشارهای زندانبان ها تاثیری ندارد. صاحب یک خط روشن بودن و اعتقاد به آن، خیلی تاثیر دارد. مهمترین عامل شکستن، تردیدها و تزلزلات روی این مسئله است. این یک مسئله اعتقادی است. مثلا بچه های خودمان که سال ۱۳۶۲ دستگیر شدند چون مصوبات و جمعبندی شورای چهارم را در دست داشتند زیاد سرگردان نبودند و این خیلی تاثیر داشت. یا بچه های دستگیری سال ۶۴، بهتر از دستگیریهای سال ۶۱ عمل کردند. یا مثلا خود ما وقتی خبر پیوستن اتحادیه کمونیستها به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را شنیدیم و از نقدی که اتحادیه به خط «حزب کمونیست ایران» کرده بود با خبر شدیم، یکمرتبه زنده شدیم. اخباری که رفقای دستگیر شده در سال ۶۴ برایمان آوردند، باعث شد که برخوردها نسبت به گذشته خیلی فرق کند و با انرژی بیشتری بتوانیم جلو برویم. این تعیین کننده است. درست مثل وقتی که آدم یک مقاله جدید را بر سر یک گره ذهنی که همیشه داشته می خواند و وقتی به جواب می رسد، احساس نو بودن می کند. این را عمومی می گویم و منظورم فقط در مورد کمونیستها نیست. مثلا در مورد زندانیان بهائی که به اصولشان معتقد بودند نیز همین مقاومت را می دیدیم. گفتم بهائیان و این نکته یادم آمد که مجاهدین آنها را بایکوت کرده بودند و توده ای ها هم همین سیاست را داشتند. ولی ما بچه های خط ۳ و چریکهای اقلیت یک روز نشستیم و تصمیم گرفتیم که این جو را بشکنیم. (خط ۳ به طیف سازمانهائی گفته می شد که بدرستی ماهیت شوروی دوران خروشچف و برژنف را سوسیال امپریالیستی دانسته، علیه رویزیونیستهای حاکم بر چین بعد از مائو موضع داشته و با مشی چریکی مخالف بودند) نوروز بود و رفتیم در جشن بهائیان در بند ۷۱ شرکت کردیم.

برگردم به بحث مقاومت. البته مقاومت به خصلت های شخصی هم بر می گردد. مثلا بعضی از توده ای ها بودند که علیرغم خط حزبشان و داغان شدن کل تشکیلاتشان، باز هم ایستاده بودند. این را هم بگویم که سیاست به اصطلاح «توبه تاکتیکی» مجاهدین در ایجاد جو نامساعد و رشد توابیت در زندانها تاثیر داشت و خیلی ضربه زد. بعضی از این «توابین تاکتیکی» مجاهدین هر کاری می کردند و حتی به زندانیان اعدامی، تیــر

به یاد رفیق جانباخته جعفر بیات

رفیق جانباخته جعفر بیات که قلبش برای رهایی طبقه کارگر می‌تپید، در خانواده ای زحمتکش در محله نارمک تهران به دنیا آمد. پدرش کارگر شهرداری بود. جعفر که در دوران انقلاب ۵۷ محصل بود می‌کوشید در عرصه مدرسه، علم مبارزه طبقاتی را بیاموزد و بیاموزاند. او که از هواداران فعال اتحادیه کمونیستهای ایران در شرق تهران بود از طرف دژخیمان جمهوری اسلامی شناسایی شد و در سال ۱۳۵۹ به اسارت درآمد. لاجوردی جلاد که فکر می‌کرد با بچه محصل سر به هوایی روبروست که به علت نادانی به زندان افتاده، تلاش کرد او را در به اصطلاح «آموزشگاه» خود تربیت کند. اما خیلی زود متوجه شد که در مورد جعفر اشتباه کرده است. جعفر بیات نشان داد که زندان را عرصه دیگری از ادامه مبارزه طبقاتی می‌داند. به همین خاطر، لاجوردی مجبور شد او و جمعی از هم‌بندانش را که بعدا به گروه «ملی کش»ها معروف شدند، دستچین کند و به سلول‌های انفرادی گوهردشت بفرستد.

در زندان گوهردشت، لشکری جلاد وی را به شدت تحت فشار قرار داد تا شاید تسلیم شود. یکی از تنبیهات لشکری، حبس کردن جعفر در سلولی بود که دیوارهای آهنی داشت و در ایام تابستان بینهایت داغ می‌شد. تنها منفذ این سلول، شکاف زیر در بود که جریان هوا از آن عبور می‌کرد. زندانی نمی‌توانست بیشتر از ۸ ـ ۷ ساعت در چنین سلولی دوام بیاورد. هنگامی که دژخیمان در را باز می‌کردند، کف سلول کاملا پوشیده از عرق تن بود. در ایام زمستان، فضای این نوع سلول‌ها به همان نسبت سرد و غیر قابل تحمل می‌شد. ولی این شرایط نتوانست جعفر را به زانو در آورد. شاید برای کسی که از بیرون به قضایا می‌نگرد این حرفی شعارگونه و تخیلی باشد که افکار و آرمانهای انقلابی از دیوارهای بتونی و آهنی نیز عبور می‌کند و در فضای مرگبار همچنان می‌بالد و به حیات خویش ادامه می‌دهد. اما این واقعیتی است که به روشنی در تجربه اسارت جعفر بیات و ده‌ها هزار زندانی مقاوم و مبارز دیگر بازتاب یافته است.

سرانجام بعد از گذشت سه سال، لشکری درب سلول انفرادی را باز کرد و به جعفر گفت: «شما روی ما را کم کردید.» جعفر و یارانش را به عمومی منتقل کردند. و اینان آبدیده‌تر از پیش به مبارزه خود ادامه دادند. سال ۱۳۶۴ بود که رژیم با حرکات مسخره خود می‌خواست محیط زندان را به اصطلاح «دمکراتیک» کند. در این دوره، شیوه چماق و شیرینی بیشتر از گذشته بکار گرفته می‌شد. اما جعفر بی هیچ توهم و تردیدی بر معیارهای پرولتری پافشاری کرد. بار دیگر او را به اتفاق بقیه «ملی کش»ها به اوین منتقل کردند و جعفر رفقای هم سازمانی‌اش را یافت و با رهبران و فعالین گروه‌های مختلف ارتباط نزدیکی برقرار کرد. او به خاطر تجارب گرانبهایش در زندان، خیلی زود در راس مبارزات اوین قرار گرفت.

جعفر با سکتاریسم مخالف بود و منافع انقلاب و آرمان رهائی طبقه کارگر را بالاتر از منافع تنگ گروهی قرار می‌داد. به قول خودش: «تشکیلات، هدف نیست بلکه ابزاری است جهت پیشبرد هدف کمونیسم.» رفیق منصور قماشی از رهبران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) درباره جعفر می‌گفت: «او از چهره هائی است که به تنهایی توان تاثیرگذاری در تاریخ دارد.» و به راستی چنین بود. جعفر در زندان، هم در پیشبرد مبارزات و اعتراضات عمومی پیشرو و پیشقدم بود و هم در پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک، قاطع و کوشا.

بعد از خروج از سلول انفرادی، جعفر امکانات محدودی که برای مطالعه وجود داشت از کتاب گرفته تا روزنامه و مجله را در اختیار گرفت و به رفقایش گفت: «باید خود را به روزی ۲۰ ساعت مطالعه عادت بدهم.» شبها می‌کوشید طوری بنشیند و کتاب بخواند که خواب دیرتر به چشمانش راه بیابد. او می‌گفت که در مبارزه باید «معیار پرولتری» داشت. و این معیار باید علمی باشد تا واقعا بتواند چراغ راه شود.

روز ۹ شهریور ۱۳۶۷، جعفر را همراه با گروهی از زندانیان، یک به یک به دادگاه بردند و همان آخوند جلاد «نیری» چند سئوال را برایشان تکرار کرد: «نماز می‌خوانی؟ سازمانت را محکوم می‌کنی؟» و جعفر جواب داد: «این تفتیش عقاید است و جواب نمی‌دهم.» بازجویان و شکنجه‌گران اسلامی می‌دانستند که درونش چه آتشی شعله‌ور است و شورش را بر حق می‌داند.

هنوز اکثر زندانیان از جنایتی که در شرف وقوع بود بی‌خبر بودند. بعضی از بچه‌های «ملی کش» فکر می‌کردند آنان را به انفرادی خواهند برد، یا می‌خواهند مذهبی‌ها را از غیر مذهبی‌ها تفکیک کنند. اما جعفر به آنان گفت: «از این خبرها نیست. همه را می‌برند اعدام کنند.» او در راهرو، چشم‌بندش را بالا زده بود و پاسدارها هم دیگر به او کاری نداشتند. بعد جعفر به زندانیانی که در یک طرف راهرو در صف اعدامی‌ها ایستاده بودند گفت: «بیائید دست هم را بگیریم.» آنوقت شروع به خواندن سرود انترناسیونال کرد و بقیه با او همصدا شدند. این سرود پیروزی بود. پیروزی بر حبس و شکنجه و اعدام. این سرود آینده بود. آینده مرگ دشمنان پرولتاریا و خلق. و طلوع درخشان آرمانی که جعفر و رفیقانش برای آن زیستند و جنگیدند و جان باختند. یاد سرخشان گرامی باد!

خاطرات زندان

خلاص می زدند و بعد که بیرون می رفتند دوباره به مجاهدین می پیوستند.

حالا که حرف از مقاومت به میان آمده باید از برخی رفقای خودمان یاد کنم که در این زمینه، جای خود را دارند. رفقائی نظیر سوسن امیری، حسن امیری، اصغر امیری، صادق خباز، هاشم مازندرانی، بهروز فتحی، علی چهار محالی و... اینها اصلا از انفرادی بیرون نیامدند و بعضی هاشان زیر شکنجه کشته شدند. علی چهار محالی که یکی از کمونیستهای قدیمی به حساب می آمد و رفقا او را بنام مستعار رحمان می شناختند، یک دفاعیه صد صفحه ای تهیه کرده بود. یکی از بچه های سازمان چریکها (اقلیت) که بعد از اعدام رحمان به همان سلول انفرادی انداخته شد، تعریف کرد که بخشی از این دفاعیه بر دیوار نوشته شده بود که در آن بیدادگاه های رژیم را محکوم کرده بود.

سالهای زندان بعنوان بخشی از زندگی ما زندانیان سیاسی، بهر طریق سپری شد. اما به این تجربه، دو گونه می توان برخورد کرد: تجربه ای برای آموختن؛ یا تجربه ای برای افسوس خوردن. من هر دو نوع برخورد را در اطرافیانم دیدم؛ چه قبل از آزادی و چه بعد از آن. نمونه یک زندانی را بیاد می آورم که برادرش معاون وزیر نفت بود و او از همان موقع داشت حساب می کرد که وقتی بیرون بیاید شغل و مقامی بالا بدست خواهد آورد و همینطور هم شد. بهر حال، من جزو آن دسته هستم که تجربه زندان را تجربه ای برای آموختن و ذخیره ای برای ادامه راه می بینم.

نشانی پستی
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
BCM RIM
LONDON WC1N, 3XX
U.K.

پیام‌های تبریک به مناسبت تاسیس حزب کمونیست ایران (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)

پیام تهنیت رفیق پراچاندا صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به حزب کمونیست ایران (م ـ ل ـ م)!

به کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ـ ل ـ م)

با شادمانی بسیار از خبر اعلام تاسیس حزب شما، حزب کمونیست ایران (م ـ ل ـ م) با خبر شدیم. با غرور و افتخار شنیدیم که کنگره موسس حزب با موفقیت بسیار برگزار شده است. ما از سوی حزب پر افتخار خود، حزب کمونیست نپال (مائوئیست) همبستگی بیکران خویش با شما را ابراز می‌داریم و در این لحظات درخشان به حزبتان تبریک می‌گوئیم.

ایران و نپال، هر دو کشورهایی نیمه فئودال و نیمه مستعمره‌اند. حزب ما و حزب شما برای رهائی توده‌ها و آزاد ساختن ملل از یوغ فئودالیسم، سرمایه داری بوروکراتیک و امپریالیسم از طریق انقلاب دمکراتیک نوین در کشور خویش عهد بسته اند. لحظه به لحظه حیات ایران و نپال آکنده از تصاویر رنگین جنبش‌های عظیم توده‌ای است. هر دو ما پیرو ایدئولوژی تعالی بخش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به مثابه ایدئولوژی راهنمای خویش هستیم. هر دو ما از بنیانگذاران و اعضای فعال جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستیم و به تحقق هدف تاسیس یک انترناسیونال کمونیستی نوین پیگیرانه خدمت می‌کنیم. ما به مثابه گردان های انقلابی پرولتاریای جهانی از دیرباز مناسبات رفیقانه ای بر پایه انترناسیونالیسم پرولتری که اصل و آرمان عظیم ما محسوب می‌شود، برقرار کرده ایم.

مائوئیستهای ایران به خاطر تاسیس یک حزب پرولتری راستین تلاش و زحمت بسیار کشیده اند. در جریان این کوشش‌ها، شما در سال ۱۳۵۵ اتحادیه کمونیستهای ایران را بوجود آوردید که نقش تعیین کننده‌ای در تاسیس حزب کمونیست ایران (م ـ ل ـ م) بازی کرده است. شما تحت رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در شهر آمل و جنگلهای اطراف آن به تجارب مهمی در عرصه مبارزه مسلحانه دست یافتید. هر چند دشمن قیام آمل را بیرحمانه سرکوب کرد، اما تاریخی که رفقای ما در ایران به بهای خون خویش نگاشتند، ماندگار خواهد شد و پرچم سرخی که برافراشتند هر چه بالاتر به اهتزاز در خواهد آمد. در بحبوحه این شکست جدی، رفقای ایرانی ما ضربات بزرگ و راه پر پیچ و خم تبعید را متحمل شدند. با وجود این، آنان هیچگاه دلسرد نشدند و به مثابه مائوئیستهای راستین، سخت کوشیدند تا حزب را دوباره سازمان دهند. این تلاشها نهایتا به تولد حزب کمونیست ایران (م ـ ل ـ م) انجامید. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هرگز خدماتی که رفقا طی این دوره به پیشرفتش کردند را فراموش نخواهد کرد. ما مائوئیستها نه فقط باید درسهای پیروزی را بیاموزیم که از شکستها نیز باید درس بگیریم. درسهای سخت و پر اهمیتی که رفقای ایرانی در گذشته آموخته اند، مسلما به پیشروی آنان در آینده کمک خواهد کرد.

رفقا همانطور که می‌دانید، ما طی پنج سال و نیم گذشته در حال رهبری جنگ خلق عظیمی هستیم که به ایجاد ارتش چریکی خلق و مناطق پایگاهی و مناطق چریکی در بخش گسترده ای از روستاهای نپال انجامیده است. از یک سو فرصت عاجلی برای کسب قدرت سراسری وجود دارد و از سوی دیگر، احتمال حمله نابود کننده توسط دشمنان غدار بومی و خارجی. بنابراین جنگ خلق توده‌های قهرمان نپالی تحت رهبری حزب ما در چنین اوضاع خطیری به پیش می‌رود. در میانه این مصاف، حزب ما توانسته کنفرانس سراسری تاریخی خود را با موفقیت بسیار در ماه فوریه گذشته برگزار کند. یکی از تصمیمات مهم این بود که کنفرانس، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و راه پراچاندا به مثابه ایدئولوژی راهنمای حزب را به تصویب رساند. آخرین عملیات نظامی در پروسه پنج سال و نیمه جنگ خلق، که بلافاصله بعد از پایان کار کنفرانس با موفقیت انجام شد، صحت خط کنفرانس را به روشنی بنمایش می‌گذارد. ما به مثابه یک گردان پیشرو پرولتاریا، مصمم هستیم انقلاب دمکراتیک نوین در نپال را در خدمت به انقلاب پرولتری جهانی و رسیدن به هدف مشترکمان یعنی کمونیسم از طریق انقلاب سوسیالیستی و انقلابات فرهنگی پرولتری متحقق کنیم.

ما کاملا با عقیده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی موافقیم که: «تاسیس حزب کمونیست پیشاهنگ در ایران، معرف یک گام حقیقتا بزرگ در تاریخ مبارزه طبقاتی کشور شما است و بدون شک تاثیرات عمیقی بر کل منطقه و ورای آن بر جای خواهد گذاشت.»

خلق ایران در سال ۱۳۵۷ برای سرنگونی رژیم مطلقه شاه نوکر امپریالیسم آمریکا قهرمانانه جنگید. در آن مقطع، پیشاهنگ پرولتاریا از نظر خط ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلات به حد کافی بالغ و قوی نبود.

به همین علت بود که نیروهای مرتجعی نظیر بنیادگرایان اسلامی تحت رهبری ملایان از فرصت استفاده کرده و قدرت دولتی را به چنگ آوردند. و بدین طریق بار دیگر کشور و توده ها را در باتلاق شکل دیگری از استبداد مطلقه گرفتار کردند. احساسات انقلابی توده ها در ایران به خاطر کسب رهائی مداوما به خیزش‌های نوین پا می‌دهد. از آنجا که ملایان قدیمی به شدت افشاء شده اند، بخشی از ملایان جدید به جلوی صحنه آمده، می‌کوشند توده‌های مبارز را با نقاب «اصلاحات» فریب دهند. به نظر می آید که فرصت مناسبی برای تحقق شعارهای عمده حزب یعنی «در مسیر تدارک و آغاز جنگ خلق در ایران به پیش رویم!» و «پیش بسوی انقلاب دمکراتیک نوین» وجود دارد. پرولتاریا و توده‌های انقلابی نپال و جهان بی‌صبرانه در انتظار جنگ خلق هستند که اینبار در کشور دیگری از منطقه خاورمیانه تحت رهبری حزب کمونیست ایران (م ـ ل ـ م) آغاز شود. این افتخاری برای کل جنبش بین‌المللی کمونیستی و مشخصا جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خواهد بود که جنگ خلق دیگری را تجربه کند. جنگی که پروسه انقلاب پرولتری جهانی را تسهیل خواهد کرد و پروسه جاری تاسیس یک انترناسیونال نوین را شدت خواهد بخشید.

من به نمایندگی از سوی کل حزب، کل جنگاوران و دو میلیون توده نپالی که در مناطق پایگاهی زندگی می‌کنند، و از سوی کل توده‌های قهرمان کشور، بار دیگر تبریکات انقلابی خود را به خاطر موفقیت عظیم کنگره موسس بنیانگزار و تاسیس پیشاهنگ پرولتری یعنی حزب کمونیست ایران (م ـ ل ـ م) نثارتان می‌کنم!

با درودهای صمیمانه کمونیستی

پراچاندا، صدر کمیته مرکزی
حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

پیام حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش)

به کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)

رفقا، به مناسبت تاسیس حزب کمونیست ایران (م ل م) که اخیرا کنگره اش را برگزار کرده اید، کمیته مرکزی حزب پرولتری پوربا بنگلا درودهای گرم خود را نثارتان می کند.

کنگره موفقی که اخیرا برگزار شد، و تاسیس حزب کمونیست ایران (م ل م) تحولی بسیار مهم در پروسه دشواری است که

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) طی سالیان طولانی به خاطر رهائی پرولتاریا و توده های ستمدیده ایران پیموده است. این کنگره بزرگ با تصویب برنامه سیاسی مبتنی بر تحلیل اجتماعی ـ اقتصادی ایران، توانست یک وظیفه پایه ای مهم را در راستای انقلاب در آن کشور به انجام رساند. در این چارچوب، ما امیدواریم که پیشرفت مهمی در عرصه فعالیتهای انقلابی در داخل کشور صورت گیرد و شما بتوانید بدرستی پایه ذهنی برای آغاز یک جنگ خلق پیروزمند را بوجود آورید.

در دهه ۸۰ میلادی، طبقه حاکمه و دولت مرتجع و بنیادگرای مذهبی، مبارزه انقلابی را در کشور شما وحشیانه سرکوب کردند. این مبارزه توسط پرولتاریا و توده های ستمدیده به پیش می‌رفت و اتحادیه کمونیستهای ایران در رهبری آنها نقش بازی می‌کرد. مرتجعین، صدها مائوئیست را به قتل رساندند. زندانها را به کشتارگاهی برای شکنجه و قتل انقلابیون مائوئیست و کارگران آگاه مبارز و معترض تبدیل کردند. امروز مائوئیستهای ایران بار دیگر به انسجام دست یافته اند تا شکست و ضربات تکان دهنده آن دوران سخت را پشت سر گذارند. تاسیس این حزب مائوئیستی در کشوری نظیر ایران که تحت سرکوب فاشیستی قرار دارد، گامی مهم در راه پیشرفت پرولتاریای بین المللی در عرصه جهانی محسوب می شود.

ایران حلقه واسط مهمی است که (به مثابه یک مرکز جغرافیائی) منطقه خاورمیانه، آسیای مرکزی و جنوب آسیا را بهم ربط می دهد. در حال حاضر، جنبش انقلابی در جنوب آسیا و خاورمیانه، بویژه در فلسطین، سریعا توسعه می یابد و یک رهبری مائوئیستی را طلب می کند. منطقه آسیای مرکزی نیز پر آشوب است. تاسیس حزب مائوئیستی در ایران و پیشروی انقلاب در کشور شما، بدون شک نقش بزرگی در انقلاب تمامی این مناطق بازی خواهد کرد.

مائوئیستهای ایران سالهاست که از طریق اتحادیه کمونیستهای ایران در جنبش بین المللی کمونیستی فعال هستند. این سازمان مائوئیستی از همان آغاز تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به آن پیوست و یکی از اعضای بنیانگذار این جنبش بود. از آن پس، اتحادیه کمونیستها بی وقفه نقش بسیار فعال و مهمی در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بازی کرده است. تاسیس موفقیت آمیز حزب مائوئیستی در ایران، نتیجه نقشی است که سازمان مادر حزب شما از طریق جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنبش بین المللی کمونیستی بازی کرد. و در این پروسه، به نوبه خود تجارب پیشرفته این جنبشها را جذب کرد و در امر ساختمان حزب در ایران بکار بست.

حزب ما، حزب پرولتری پوربا بنگلا نیز از زمان فعالیت سازمان مادر خود به سال ۱۹۶۸، مائوئیسم را به مثابه مبنای ایدئولوژیک ـ تئوریک خویش، و سومین مرحله تکامل ایدئولوژی ما در دست گرفت. در آن زمان مائوئیسم را اندیشه مائوتسه دون می نامیدیم. حزب ما بر این مبنا، سالهاست که مداوما برای آغاز جنگ خلق تلاش می کند. طی سی سال اخیر، حزب ما علیرغم کسب تجارب و پیشرفتهای ارزشمند فراوان در این عرصه، به علت اشتباهات و انحرافات گوناگون در زمینه خط سیاسی نظامی نتوانست مبارزه انقلابی را پیروزمندانه به پیش برد. دوره اول فعالیت حزب ما تحت رهبری بنیانگذار حزب یعنی رفیق سیراج سیکدار به پیش رفت. بعد از جان باختن وی به سال ۱۹۷۵، رفیق انور کبیر که دبیر حزب بود رهبری را بدست گرفت. اینک ما درگیر مبارزه برای آغاز جنگ پیروزمند خلق در خاک کشوریم. ما اینکار را از طریق جمعبندی از تجارب گرانبهای گذشته و جذب تجارب پیشرفته جنگ خلقهای مائوئیستی در کشورهای مختلف انجام می دهیم. امیدواریم که تجربه و عملکرد حزب نوبنیاد و همسنگر ما در ایران، نقش بسیار مفیدی در این عرصه بازی کند.

حزب ما نیز یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است و همدوش شما از زمان تاسیس این جنبش فعالیت کرده است. ما احزاب رفیق از دو کشور جهان سومی محسوب می شویم. در آینده نیز ما دوشادوش هم در خدمت انقلاب جهانی فعالیت خواهیم کرد و این فعالیت، مناسبات افتخارآمیز و تنگاتنگ ما را بیش از پیش مستحکم خواهد کرد.

سرانجام اینکه، حزب ما پرچم خویش را به نشانه احترام عمیق به خاطره رفقای جانباخته در راه انقلاب ایران به مثابه بخشی از انقلاب جهانی، به حالت نیمه افراشته در می آورد.

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

زنده باد حزب پرولتری پوربا بنگلا و حزب کمونیست ایران (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست)!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

مجددا درودهای کمونیستی خویش را نثارتان می کنیم

پیام کمیته مرکزی سازمانده حزب کمونیست هند (مارکسیست ـ لنینیست) ناگزالباری

به کمیته رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

رفقای عزیز، به مناسبت تاسیس حزب پیشاهنگ مائوئیستی در ایران، درودهای انقلابی خویش را نثار شما و رزمندگان حزبتان می کنیم.

از مدتها پیش، غرب آسیا منطقه ای مهم و سرشار از قیام و مبارزه علیه امپریالیستها و رژیمهای کمپرادور بوده است. آنچه وجود نداشته، نقش رهبری کننده احزاب پیشاهنگ مائوئیستی است. فقط این رهبری می تواند قیام توده ها را بطور علمی سازمان دهد و به یک انقلاب همه جانبه تبدیل کند. در این چارچوب، تاسیس حزب مائوئیست در ایران نه فقط برای توده های تحت استثمار و ستم در کشور شما، بلکه برای کل منطقه و دنیا، یک واقعه مهم تاریخی خواهد بود.

رفقا، شما از طریق مبارزه ای سخت برای برافراشتن پرچم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و دفاع و بکاربست آن، و ریشه کن کردن کل گرایشات غیر پرولتری به انقلاب دمکراتیک نوین در ایران ضربه زده اند، به این موقعیت تاریخی رسیده اید. تاسیس حزب شما که در بحبوحه ظهور موج نوین انقلاب پرولتری جهانی صورت گرفته، گواه دیگری از شکست ناپذیری ایدئولوژی ماست. اخبار موفقیت شما، بر شور و هیجان توده های هند خواهد افزود. بعلاوه این واقعه به نبرد علیه گرایشات ارتجاعی اسلامی که می کوشند جوانان مبارز را با حرفها و ژستهای انقلابی گمراه کنند، کمک زیادی خواهد کرد.

ما مدتهاست که مبارزه شما برای ایجاد حزب و جمعبندی از درسهای گذشته را دنبال می کنیم. همدوشی ما در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، رابطه ما را تحکیم کرده و اینک با جهش نوینی که تدارکش را می بینید، این رابطه بیش از پیش استحکام خواهد یافت.

با درودهای انقلابی، ۱۲ مه ۲۰۰۱

پیام کمونیستهای انقلابی (آلمان)

رفقا،

به مناسبت تاسیس حزب کمونیست ایران (مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست) صمیمانه‌ترین درودها را نثارتان می‌کنیم. بدون شک اینکه شما در صف رفقای ما جای دارید برایمان افتخاری است. تاسیس حزب کمونیست ایران (م ل م) پیروزی عظیمی نه تنها برای پرولتاریا و توده‌های ستمدیده در ایران، که برای پرولتاریای بین‌المللی و ستمدیدگان جهان است. این واقعیتی است که بدون یک حزب مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، انقلاب پرولتری در کار نخواهد بود.

این پیروزی نتیجه ۲۵ سال مبارزه طبقاتی است. مبارزه ای سخت در تمامی سطوح و در تمامی حیطه های فعالیت، هم عملی و هم تئوریک. این پیروزی فقط می توانست به بهای فداکاریهای عظیم بدست آید. این پیروزی پر ارزشی است که همه ما را به حفاظت از آن و مهمتر از همه، تکامل بیشتر آن تا رسیدن به پیروزی نهائی فرا می خواند.

شما به خوبی می‌دانید که مبارزه انقلابی چه دشواریها و پیچ و خم‌هایی در بر دارد. اما

همانگونه که تاسیس حزب کمونیست ایران (م ل م) نشان می‌دهد، وقتی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم راهنمای ما باشد و به توده‌ها اتکا کنیم، به هر هدفی می‌توان دست یافت.

روحیه انترناسیونالیستی و عزم انقلابی شما همواره سرمشق روشنی برای ما بوده است. شما نه فقط قادر به تاسیس حزب کمونیست ایران (م ل م) شدید بلکه نقش بسیار سازنده ای در تشکیل و تقویت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بازی کرده اید. مطمئنیم که راه خود را تا به آخر خواهید پیمود. بنابراین علیرغم دشواریها و مصافهای عظیمی که در برابرتان قرار دارد، انتظار آینده ای را می‌کشیم که کسب قدرت سراسری در ایران را به مثابه بخشی از انقلاب پرولتری جهانی که همه ما جزئی از آنیم، به شما تبریک بگوئیم.

زنده باد حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!

پیام سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)

رفقای حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)!

ما با اعتقاد راسخ بر این اصل علمی و انقلابی که: «بدون حزب انقلابی ایکه بر بنیاد هستی ساز (م ل م) ایجاد شده باشد و بوسیله کمونیستهای انقلابی رهبری شود؛ مبارزات رهائیبخش پرولتاریا و زحمتکشان در راه سرنگونی طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم و ایجاد جامعه نوین به پیروزی نخواهد رسید»؛ تاسیس حزب کمونیست ایران (م ل م) از یکطرف بحیث مرحله تکاملی از مبارزات انقلابی کمونیستهای راستین ایران بوده و واقعه بزرگ تاریخی در جنبش کمونیستی ایران محسوب میگردد؛ و از طرف دیگر پیشرفت مهمی در تقویت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. که نوید ظفر آفرینی برای تمام کمونیستهای انقلابی، پرولتاریا و زحمتکشان سراسر جهان بوده و موجب مباهات آنها گردیده است.

این حزب بحق ثمره مبارزه بی امان ایدئولوژیک سیاسی و مبارزه طبقاتی طولانی انسانهای انقلابیست که در طی چندین دهه با ایمان داری با اندیشه کمونیزم انقلابی و وفاداری و استقامت در تداوم مبارزه برای نجات خلق ایران و خلقهای جهان آن را به پیش برده اند.

این انقلابیون در مصافهای سخت سرنوشت ساز بمنظور غلبه بر خطوط اپورتونیستی و رویزیونیستی از جمله رویزیونیزم خروشچفی، «سه جهانی»، دگماورویزیونیزم خوجه ای و تروتیسکیزم در جنبش کمونیستی ایران با آگاهی و ایمان انقلابی مبارزات دشواری را انجام داده اند. که طلایه دار این جنبش انقلابی راستین در طی بیش از دو دهه اخیر اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بوده است. و این دستاورد بزرگ تاریخی برای این رفقاست؛ که در پرتو اصول علم مبارزه طبقاتی (م ل م) با تحلیل اقتصادی اجتماعی جامعه ایران برنامه آن را تدوین و اهداف استراتژیک و تاکتیکی مبارزه شانرا در راه پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و رسیدن به کمونیزم بر همین مبنا مشخص نموده اند.

رفقا! ما بدین وسیله بهترین تبریکات و شادباش های کمونیستی و رفیقانه خود را به شما اهدا نموده و خود را درین افتخار و پیروزی عظیم با شما سهیم میدانیم. و همچنان درودهای فراوان خود را نثار آن رفقایی مینمائیم که در جهت ترسیم، تقویت و استحکام خط انقلابی پرولتری (م ل م) و ایجاد ستاد رهبری انقلابی و پیروزی انقلاب و نجات خلق ایران جانهای شانرا فدا کرده اند.

ما یقین داریم که پیشرفتهای مبارزات انقلابی رفقای ایرانی تاثیرات مهمی بر رشد و رونق جنبشهای رهائیبخش پرولتری در منطقه از جمله کشور ما خواهد داشت. و هم حزب کمونیست ایران (م ل م) حلقه مهمی از زنجیره سرخ انقلابی در منطقه استراتژیک قاره آسیا یعنی از نیپال تا ترکیه را تشکیل میدهد؛ که در انتقال و گسترش اندیشه های کمونیزم انقلابی و تقویت انترناسیونالیزم پرولتری نقش قابل ملاحظه را ایفا خواهد نمود. و نیز پیشرفت و تکامل انقلاب در هر یک ازین کشورها تاثیرات تجلی بخش انقلابی در منطقه و جهان خواهد داشت؛ و ما میتوانیم از تجارب مبارزات همدیگر آموخته و همدیگر را یاری نمائیم.

رفقا! کمونیستها و پرولتاریای جهان طبقه واحدی اند؛ دشمنان ما مشترک است و اهداف استراتژیک ما یکی است؛ و آن عبارت است از نابودی امپریالیزم و طبقات ارتجاعی و اعمار جامعه نوین فارغ از هرگونه ستم و استثمار.

پرولتاریا، کمونیستهای انقلابی و زحمتکشان افغانستان و ایران از جهات مختلفی دارای سرنوشت مشابهی اند. و در طی بیش از دو دهه صدها هزار از کارگران، دهقانان فقیر و سایر اقشار زحمتکش و تعداد زیادی از روشنفکران کشور ما در شرایط مهاجرت از ستم و استثمار چند لایه نیمه فئودالیزم کمپرادوریزم و فشار رژیم مستبد جمهوری اسلامی ایران رنج میکشند؛ فقط روشنفکران انقلابی پرولتری، پرولتاریا و توده های آگاه و روشنفکران مترقی ایران اند که به زحمتکشان افغانستان از دیدگاه همدردی برادرانه و روحیه انسانی مینگرند. و امروز بیش از هر زمان دیگر زمینه ایجاد تفاهم هماهنگی و وحدت بین زحمتکشان دو کشور میسر گردیده است؛ که میشود در شرایط پیشرفت انقلابی این وحدت را مستحکمتر ساخته و صف واحدی از پرولتاریا و زحمتکشان دو کشور در مبارزه علیه هر دو رژیم ضد مردمی تئوکرات تشکیل داد.

رفقا! هر حزب و سازمان انقلابی پرولتری ایکه ایجاد میشود خود نمودی از پیشرفت و اعتلای جنبش کمونیستی جهانی است و هر چه بیشتر به تبلیغات کاذبانه امپریالیزم و ارتجاع جهانی، رویزیونیستهای مرتد و ایدئولوگهای اجیر بورژوازی که سفیهانه زوزه های عدم کارایی اندیشه کمونیستی را میکشند خط بطلان کشیده و آنها را رسوا میسازد و همچنان ادامه و پیشرفت جنگ انقلابی خلق در پیرو و نیپال و سایر نقاط جهان تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی گویای این حقیقت است که اندیشه خلاق کمونیزم در حال گسترش و اعتلا است؛ که بدون تردید موجب پریشانی و وحشت امپریالیزم جهانی گردیده است.

به همین موازات آغاز جنبشهای اعتراضی سیاسی در طی سالهای اخیر بر ضد شعارهای اغواگرانه «گلوبلیزاسیون»، «بازار آزاد»، «تجارت آزاد» و نهادهای مالی و پولی چون (بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) و سازمان تجارت جهانی متعلق به امپریالیزم بین المللی (که هر چه بیشتر به تشدید وابستگی و اسارت کشورهای تحت سلطه و شدت استثمار خلقهای این کشورها و فرو بردن آنها در گرداب فقر و نیستی می انجامد) بدون شک مبارزه است بر ضد امپریالیزم جهانی؛ که جهان سرمایه داری را نگران ساخته است و صحبت از تدارک و تجهیز نیروهای ویژه ضربتی جهت سرکوب آنها دارد. ولی ما یقین داریم که با هیچ طریقه نخواهند توانست رشد و تکامل جنبشهای انقلابی پرولتری و سایر جنبشهای انقلابی توده های خلق را مهار نمایند. و این مبارزه ادامه خواهد یافت، اوج خواهد گرفت و ضربات مرگباری را بر امپریالیزم بین المللی و ارتجاع همدست آن وارد خواهد نمود و این جهان بوسیله صاحب اصلی آن (پرولتاریا و زحمتکشان) فتح خواهد گردید.

زنده باد مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری

پیروز و مستدام باد حزب کمونیست ایران (م ل م)

پیروز باد مبارزات انقلابی پرولتاریا و خلقها در سراسر جهان

۱۰ سرطان ۱۳۸۰ . اول جولای ۲۰۰۱

به حزب کمونیست ایران (م - ل - م) بپیوندید!

برای برپائی جنگ خلق و پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی در ایران

تلاش کنید!

مصاحبه با رفیق پراچاندا

گروهان‌های دائمی و موقت تحت فرماندهی های متفاوت منطقه ای در کشور، و ده ها جوخه ثابت و صدها گروه ثابت در حال عملیات هستند. هزاران نفر از توده های عادی به مثابه نیروهای پایه ای در میلیشیای خلق ثبت نام کرده اند. این روند با سرعت زیاد در تشکلات نظامی گوناگون به پیش می رود. اخیرا حزب طرح سازماندهی این ساختار گسترده در نیروهای نظامی خلق را به تصویب رساند. این ساختار تحت یک فرماندهی متحد و متمرکز موفق به تسخیر مقرهای فرماندهی دشمن در سطح بخشها و دیگر استحکامات قوای کوماندوتی دشمن شده است. به همین ترتیب، حزب اصل ایجاد یک مقر فرماندهی عمومی مرکزی و شبکه کارکنان مربوط به آن را تصویب کرد، مجموعه نیروهای نظامی سه‌گانه را ارتش رهائیبخش خلق نام نهاد و اعلام نمود. بر توسعه جنگ متحرک، تمرکز و عدم تمرکز و انتقال بر حسب نیازها و غیره جهت تبدیل هر روستا به سنگری علیه دشمن تاکید گذاشت. اینک فعالیتهای نظامی، کشور را به لرزه افکنده است.

وضع در ارتباط با ایجاد قدرت نوین خلق چگونه است؟ در مناطق پایگاهی چه نوع حکومتی وجود دارد؟

مسئله سازماندهی قدرت خلق در سطح محلی بعد از گذشت تنها یکسال از آغاز جنگ خلق، در دستور کار حزب قرار گرفت. زیرا از آن زمان به بعد، اوضاع خلاء، قدرت در بسیاری از نواحی روستائی بنگال غربی پدید آمد. در این نواحی، نطفه های قدرت نوین خلق در شکل کمیته های متحد خلق تحت رهبری حزب ظهور یافته است. بعد از آخرین پیروزیهای نظامی ارتش خلق، دشمن در منطقه غرب نیروهایش را به مقرهای فرماندهی بخش محدود کرده است و این چیزی است که در سایر بخشها هم مشاهده می شود. بنابراین بخشهای گسترده روستایی کشور به شکلی از منطقه آزاد شده تبدیل شده است. البته، آنها کاملا آزاد نیستند زیرا نیروی نظامی دائمی و اصلی دشمن هنوز شکست نخورده است. با وجود این، انتخابات برای تشکیل حکومت خلق در نقاط گوناگون منطقه پایگاهی عمده که در غرب نپال واقع است، انجام شده است. این حکومتها که در سطوح محلی و بخش تشکیل شده، کمیته های متحد محلی خلق و کمیته های متحد خلق در سطح بخش نام گرفته‌اند. اینها در اساس عملکردهای مربوط به تدوین سیاستهای نهادهای قانونگذاری و اجرایی و قضایی را پیش می برد و هم آنها را به اجراء می گذارد.

این حکومتهای خلقی که تحت رهبری حزب قرار دارند، برای جهت دادن و رهبری عملکردهای مختلف، از بخشهای گوناگون نظیر راه و ساختمان، تعاونی، رفرم ارضی، حفاظت از جنگلها، امنیتی، آموزش و فرهنگ و بهداشت و غیره تشکیل می شود. از همان آغاز نظام برکنار کردن نمایندگان انتخابی توده ها زمانی که نیازش باشد، برقرار شده است. در حال حاضر، کمیته های محلی متحد خلق نه فقط در منطقه پایگاهی اصلی در غرب کشور رشد کرده است بلکه این امر در تمامی مراکز رهبری کننده منطقه ای در کل نپال به چشم می خورد.

حزب بر پایه الزاماتی که تحولات جدید با خود بهمراه آورده، اینک طرح تاسیس یک ارگانیسم جبهه متحدی را تصویب کرده است که نقش یک حکومت دمکراتیک نوین را بازی خواهد کرد. این حکومت، یک کمیته سازمانده مرکزی است که امر دفاع، تحکیم، گسترش و هماهنگی حکومت محلی خلق را به پیش می برد. نکته ای مهمی که در اینجا باید مورد اشاره قرار گیرد اینست که حزب بر ایجاد جبهه متحد بر حسب شرایط خاص جامعه نپال تاکید کرده است؛ مثلا جبهه متحد خلق شامل طبقات، کاستها، ملل و مناطق مختلفی که تحت ستم فئودالیسم و امپریالیسم قرار دارند. حزب در همان حال که از حقوق ملل ستمدیده در تعیین سرنوشت خود دفاع می کند، برنامه خودمختاری برای خلقهای ملل و مناطق گوناگون را جلو گذاشته است. این سیاست و برنامه، بازتاب سیاست انقلابی «اتحاد و مبارزه» بر یک مبنای دمکراتیک علیه سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» دشمن است.

حزب ما اعتقاد راسخ دارد که کمیته سازمانده مرکزی حکومت خلق نه فقط حکومت محلی خلق را هماهنگ خواهد کرد، بلکه نقش مهمی در تدارک قیام آتی بازی خواهد کرد.

حزب در مقاطع مختلف از امکان مذاکره با مقامات دولت کهن صحبت کرده است. ممکنست تفکر خود بر سر این مسئله را بیان کنید؟

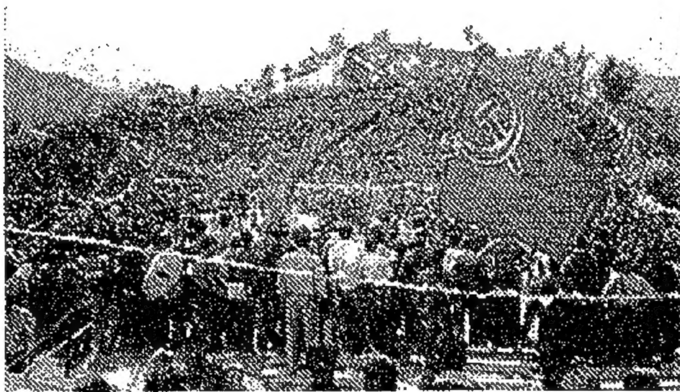
از نظر من، مسئله مذاکره با قدرت دولتی کهن یک مسئله بسیار حساس در جنبش انقلابی است. از تجربه تاریخی گذشته انقلاب ما تا به امروز روشن است که طبقه حاکمه ارتجاعی از مسئله مذاکرات به مثابه سلاحی برای فریب توده ها، انشعاب انداختن در جنبش انقلابی و زمینه سازی برای کشتار گسترده استفاده می کنند. مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم به ما می آموزد که مذاکره یا عدم مذاکره با دولت سیاسی کهن به تحلیل مشخص از شرایط مشخص بستگی دارد. در این میان، عامل تعیین کننده عمده، دفاع از منافع خلق و انقلاب است. اصول راهنمای ما در امر مذاکره، تجارب و جمعبندی های مربوط به معاهده برست ـ لیتوفسک تحت رهبری لنین، و مذاکرات «چون کین» تحت رهبری مائو است.

ما مذاکره را یکی از جبهه های نبرد به حساب می آوریم که جنبش انقلابی تحت شرایط مشخصی باید با آن مواجه شود. ما در پرتو تجارب منفی گذشته و حال، منجمله مورد پرو، یک بحث و مطالعه جدی بر سر مسئله مذاکره براه انداخته ایم. در اینجا ما از یک طرف علیه دگماتیسم کوته نظر مبارزه کرده ایم و از طرف دیگر عمدتا علیه تسلیم طلبی راست روانه. در جریان این مبارزه، ما کوشیدیم یک درک مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی را در حزب و در میان توده های عادی بوجود آوریم. اطلاعیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (که در شماره ۲۱ جهانی برای فتح درج شده است) و سایر اسنادی علیه خط اپورتونیستی راست در پرو منتشر شد، عوامل مهمی در به پیش راندن این روند به حساب می آیند. ما در این مورد که کل حزب و توده ها، حتی اگر رهبری اصلی حزب به چنگ دشمن بیفتد، هیچ توهمی نسبت به مذاکره پیدا نکنند کاملا جدی هستیم.

بنظر ما این مسئله را بدرستی باید در چارچوب شرایط مشخص تناسب قوای بین المللی بین انقلاب و ضدانقلاب در حال حاضر، و عمدتا در چارچوب اوضاع سیاسی جاری نپال درک کرد. آشکار است که در حال حاضر، نیروی انقلاب از نظر ذهنی ضعیفتر است. به پیروزی رساندن انقلاب پرولتری در کشور کوچک و فقیری نظیر نپال، قطعا یک وظیفه دشوار و جدی است. این شرایط، ضرورت استفاده حداکثر از انعطاف تاکتیکی در مانور دادن به راست و چپ، و پیشروی و عقب نشینی را به ناگزیر ایجاب می کند. به علت تعادل درست بین استواری استراتژیک و انعطاف پذیری تاکتیکی، و بین تعرض سیاسی و تعرض نظامی است که جنگ خلق نپال با شتاب زیادی پیشرفت کرده است.

امروز، دولت ارتجاعی نپال به اوج بحران سیاسی خود رسیده است. اینک جنگ خلق در مرکز صحنه سیاست کشور قرار دارد. تمامی دار و دسته های پارلمانی به علت تضادهای درونیشان دچار بحران شدید شده، برخورد به جنگ خلق در دستور کارشان قرار دارد. طبقات حاکمه به علت بحران درونیشان از همان ابتدا به اصطلاح پرچم علاقه به مذاکره برداشتند و توطئه گرانه کوشیدند قشر میانی شهری را به سمت خود جلب کنند. در آن اوضاع، با هدف منفرد کردن دشمن عمده و تربیت قشر میانی، ما روشن کردیم که بطور مجرد مخالف مذاکره کردن نیستیم و در صورت رعایت شروط معین، حاضریم بر سر میز مذاکره به مبارزه بنشینیم. این موضع نیز بحث و جدل جدی دیگری را در سطح کشور براه انداخت. سرانجام توطئه های پشت هیاهوی مذاکره برملا شد و بخش بزرگی از توده ها با جنگ خلق سمت گیری کردند. این

بقیه در صفحه ۳۴



گردهم‌آیی توده‌ها در منطقه آزادشده رولپا در نپال

را به مثابه سیاست مائوتی «مشت در برابر مشت» جمعبندی کردیم.

اینک ما حول شعار عمده تحکیم و گسترش مناطق پایگاهی، و بسوی برقراری حکومت مرکزی خلق به پیش می رویم. آخرین عملیات اوج یابنده نظامی، نتیجه همین شعار و نقشه است. ما به موازات این شعار و نقشه، به مثابه تاکتیک فوری فراخوان انحلال نظام پارلمانی و قانون اساسی، و برگزاری یک کنفرانس همگانی و تشکیل یک حکومت موقت را دادیم. ما روشن کرده ایم که اگر دولت کهن بر سر این راه حل سیاسی مایل به مذاکره است، ما نیز آماده ایم. در چارچوب سیاسی کنونی، این شعار نقش مهمی در منفرد کردن جناح سرسخت طبقات حاکمه، تربیت بیشتر توده ها علیه عوامفریبی پارلمانی و تکامل جنگ خلق به سطح بالاتر بازی کرده است. درک این مسئله اهمیت دارد که اگر سیاست و برنامه حزب برای مذاکره تحقق یابد، اگر با اوضاع خوانائی داشته باشد، پیروزی جنگ خلق را نزدیکتر خواهد کرد.

سرانجام می خواهیم تاکید کنیم مذاکراتی که با هدف پیشروی جنگ خلق و انقلاب تا پیروزی انجام شود به هیچ ترتیب باعث مخدوش یا متوقف کردن این روند نمی شود. ما مطمئنیم که داریم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را علیه تسلیم طلبی راست روانه و دگماتیسم سکتاریستی، با هدف شکست دادن دشمن در جبهه مذاکره نیز خلاقانه بکار می بندیم؛ تا وقتی که ابتکار عمل کامل را در پیشبرد پیروزمندانه جنگ خلق در دست داریم.

برخی خوانندگان مجله ما سئوال کرده اند که چه فرقی بین سیاست مذاکره شما و خط اپورتونیستی راست در پرو وجود دارد؟

درکی که من بالاتر از مذاکره ارائه دادم به هیچ وجه با خط اپورتونیستی راست در پرو قابل مقایسه نیست. ما تعجب می کنیم از اینکه برخی از دوستان ما در آنسوی مرزها، چنین ناروشنی ها و تصوراتی در مورد اوضاع واقعی نپال و سیاست حزب دارند. در این چارچوب، متاسفیم که نتوانسته ایم اوضاع مشخص سیاسی و مضمون سیاستهای گذشته حزب را روشن کنیم.

خط اپورتونیستی راست در پرو با هدف منحل کردن جنگ خلق از مذاکره حرف می زد. در حالیکه ما از نبرد در جبهه مذاکره با هدف به پیروزی رساندن جنگ خلق صحبت می کنیم. خط اپورتونیستی راست در پرو، هنگامی که جنگ خلق در پی دستگیری رهبران اصلیش توسط دشمن دچار عقبگرد جدی شده بود، به شکل تسلیم طلبی از درون زندان، در آمیزش با توطئه های دشمن سربلند کرد. در حالی که ما با ابتکار عمل کامل و با هدف نابودی دشمن، در شرایط پیشروی سریع و پیروزمندانه جنگ خلق، از مذاکره حرف می زنیم. خط اپورتونیستی راست در پرو به دستاوردها و روحیه انقلابی توده ها خیانت کرده است. در حالی که بحث مذاکره از جانب ما به تربیت سیاسی توده ها برای شرکت گسترده تر در انقلاب علیه دشمن خدمت کرده است. خط اپورتونیستی راست در پرو محصول یک ذهنیت شکست خورده است. در حالی که بحث مذاکره ما یک تاکتیک انقلابی است که بعد از درس آموزی از همین تجربه منفی پرو آگاهانه و حساب شده به پیش رفته است. بنابراین میان این دو از زمین تا آسمان فرق است. در این مورد نیاز به توضیح بیشتر نمی بینیم.

رابطه میان انقلاب دمکراتیک نوین در نپال و مبارزه ای که در کشورهای دیگر جریان دارد را چگونه می بینید؟

انقلاب دمکراتیک نوین در نپال بخش لاینفک انقلاب جهانی پرولتری است. بنابراین با جنبشهای رهائیبخش ملی، دمکراتیک و سوسیالیستی در سایر کشورها رابطه نزدیک و لاینفکی دارد. خصوصیات اساسی عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری، روابط مشخصی میان جنبشهای انقلابی کشورهای گوناگون پدید آمده است. این امر کاملا متاثر از عوامل زیر است: روند مرگبار استعمار و غارت جهان توسط سرمایه مالی که تحت عنوان «استعمار گلوبالیزاسیون و لیبرالیزاسیون بدست امپریالیسم انجام می گیرد، و تغییر کیفی در تکنولوژی اطلاعاتی بویژه تکنولوژی الکترونیک. این اوضاع بر اهمیت عملی تئوری کبیر انترناسیونالیسم پرولتری تاکید بیشتری نهاده است. شرایط کنونی اینگونه است که هر واقعه مثبت یا منفی در هر گوشه دنیا تاثیر فوری دارد و زمینه مادی برای کمونیسم جهانی را با شتابی خیره کننده مهیا می کند. بعلاوه این اوضاع، روند انقلاب در هر کشور معین را با تاثیرپذیری از جنبش انقلابی در کشورهای دیگر بطور کیفی شتاب بخشیده است. بنابراین ضروری است که پیشرفتهای جدیدی در اقدامات آگاهانه انقلابیون پرولتر برای پیشبرد انقلاب جهانی بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری انجام شود.

ما در چارچوب جنگ خلق در نپال، عمیقا به تجاربی که تحت رهبری حزب کمونیست پرو، حزب کمونیست انقلابی آمریکا، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و انقلابیون هند، ترکیه، ایران، فیلیپین و سایر کشورها از زمان مرگ رفیق مائو بدست آمد ارج گذاشته ایم. جنگ خلق ما جدا از این تجارب نمی توانست توسعه یابد. شتاب سریع کنونی در تکامل جنگ خلق بدون کمک فعال انقلابیون کمونیست و مردم آزادیخواه کشورهای مختلف، خاصه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی طی دوره آغاز تاریخی جنگ خلق ناممکن بود. به همین علت است که ما انقلاب دمکراتیک نوین در نپال را یک منطقه پایگاهی انقلاب جهانی اعلام کرده ایم که در مضمون، انترناسیونالیستی است و در شکل، ملی. ما بطور جدی در پی توسعه همبستگی نزدیک با مبارزات سایر کشورها در هر سطحی که قرار دارند، بوده ایم، تا از تجاربشان بیاموزیم و تجارب خویش را در میانشان اشاعه دهیم. آگاهی به این وظیفه انترناسیونالیستی پرولتری بود که باعث شد دومین کنفرانس سراسری اخیر حزب، با جدیت ویژه ای بر مفهوم لنینیستی آمیزش جنبش پرولتری و جنبش رهائیبخش ملی تاکید بگذارد.

دنباله دارد

در بخش بعدی این مصاحبه، رفیق پراچاندا صدر حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به مسائل پیش پای جنبش مائوئیستی و انقلابی در منطقه جنوب آسیا، شرکت گسترده زنان در جنگ خلق نپال، دستاوردهای دومین کنفرانس سراسری حزب، تغییرات حزب طی پیشبرد جنگ خلق، توجه ویژه حزب به بررسی برخی مسائل در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی، مفهوم عبارت "راه پراچاندا" که توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بکار برده می شود، رابطه حزب با جنبش بین المللی کمونیستی و غیره می پردازد.

گزیده‌ای از اطلاعیه کمیته هماهنگی احزاب و سازمانهای مائوئیست در منطقه جنوب آسیا

برای موفقیت کارزار یک هفته ای «کمیته هماهنگی احزاب و سازمانهای مائوئیست منطقه جنوب آسیا» (کومپوزا) که از روز اول تا هفتم اکتبر برگزار می شود فعالیت کنید!

جنوب آسیا را به مرکز توفان انقلاب جهانی تبدیل کنید!

باشد تا با بنیانگذاری «کومپوزا»، اکتبر ۲۰۰۱ همانگونه که اکتبر سرخ مبشر انقلاب کبیر پرولتری در روسیه و سپس در چین بود، هزاره نوین را در راستای جهش بزرگ خیزش انقلابی در جنوب آسیا و در اعماق قلب و ذهن توده های میلیاردی ستمکش این منطقه رقم زند!

جنوب آسیا از دنیای امروز جدا نیست؛ دنیایی که با تضادهای حاد نظیر «صلح» هسته ای، «دمکراسی» انحصاری، قحطی در بطن وفور، رشد با اتکا به بیکاری، قشر محدود فوق ثروتمند در کنار توده بیشمار تهیدست و لگدمال شده، تکنولوژی پیشرفته در بستر بنیادگرایی مذهبی و امثالهم مشخص می شود. چنین گرایشاتی از همان زمان ظهور عصر امپریالیسم وجود داشت، اما امپریالیسم امروز با استثمار بیرحمانه جهان سوم با سرعتی فوق العاده و تحت عناوین «خوبی» نظیر جهانی شدن، آزاد شدن، خصوصی سازی، «برقراری دمکراسی» و غیره رقم می خورد. چنین وضعیتی بازگو کننده تشنج اعصاب نظام رنجور امپریالیستی است که تضاد عمده اش میان کشورهای امپریالیستی و ملل ستمدیده در سطح جهانی در حال حدت یافتن است. بدین ترتیب، نظریه ای که مائو در مورد آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین به مثابه مرکز توفانی انقلاب جهانی بیان کرد، کاملا با دنیای امروز خواناتی دارد. در این چارچوب است که دورنمای انقلاب در منطقه جنوب آسیا کاملا نزدیک است.

جنوب آسیا یکی از فقیرترین شبه قاره های جهان است که یک پنجم جمعیت کره ارض را در بر می گیرد. حتی خود اربابان امپریالیست اذعان دارند که اینجا به یک نقطه اشتعال درگیریها تبدیل شده است. غارت سریع این منطقه توسط قدرتهای امپریالیستی بویژه امپریالیسم آمریکا که هر آنچه سوسیال امپریالیسم فروپاشیده شوروی بر جای گذاشته بود را بلعیدند، شرایط عینی بیشتری برای انقلاب منطقه ایجاد کرده است. دولت توسعه طلب هند که دشمن مشترک مردم این منطقه محسوب می شود، بیش از پیش توسط امپریالیسم آمریکا پشتیبانی شده تا به مثابه نوکر منطقه ای برای غارت جنوب آسیا عمل کند. گشایش دفتر اف بی آی در دهلی نشانگر ارتباط تنگاتنگ بین دولت توسعه طلب هند و امپریالیسم آمریکا است. با وجود این، چنین ارتباطی باعث تشدید جنگهای طبقاتی موجود نظیر جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در آن کشور، و حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق) و مرکز کمونیستی مائوئیستی هند (در مناطق آندرا، بیهار و دانداکارانیا) و جنبشهای رهاییبخش ملی نظیر آنچه در جامو و کشمیر، ناگالند، آسام و دولتهای شمال شرقی هند و «تامیل الام» در سریلانکا جریان دارد، شده است.

«کومپوزا» بر چنین زمینه ای ایجاد شده است. ضرورت این تشکل از دل توسعه جنگ خلق در جنوب آسیا، خاصه در جریان برقراری و تحکیم و گسترش مناطق پایگاهی در نپال و هند سرچشمه گرفت. مناسب بودن «کومپوزا» بخاطر توسعه سریع جنگ خلق در نپال بیش از پیش به کانون توجه همگان تبدیل شده است. تکامل جنگ خلق نپال از دل جهش ها و وقفه ها، طی شش سالی که از آغازش می گذرد به ایجاد مناطق پایگاهی در بخشهای گسترده منجر شده است. این جنگ بسوی پیروزی نهائی راه می گشاید. تکامل سریع جنگ خلق در نپال، قدرتهای امپریالیستی بویژه امپریالیسم آمریکا و نیروهای توسعه طلب هند را آنچنان به وحشت انداخت که کشتار شنیع کاخ سلطنتی در ماه ژوئن گذشته را سازمان دادند تا «بیرندرا شاه» که به خاطر میهن پرستی نسبی و عدم تمایل به بسیج ارتش سلطنتی علیه نیروهای مائوئیست شهرت داشت را از قدرت ساقط کنند. بعد از این واقعه، تحولات نپال به طرز خیره کننده ای شتاب گرفته و دورنمای یک برخورد تعیین کننده میان نیروهای انقلابی و قوای ضدانقلاب پدیدار شده است. بنابراین، جنگ خلق در نپال دیگر نه فقط مشغله ذهنی انقلابیون آن کشور بلکه مسئله انقلابیون سراسر منطقه است.

احزاب انقلابی در هند، خاصه حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق) و مرکز کمونیستی مائوئیستی نیز به همین ترتیب در حال رهبری جنگ خلق اند. این نیروها با سرکوب و اختناق دولتی در آندرا پرادش، بیهار و دانداکارانیا دست و پنجه نرم می کنند......

علیرغم امواج سنگین سرکوب در بخشهای مختلف هند، جنگ خلق از طریق تحکیم مناطق چریکی، و تشکیل کمیته های انقلابی خلق با هدف برقراری قدرت سیاسی خلق، در حال پیشروی است. از طریق تشکیل ارتش چریکی خلق در بخشهای مختلف کشور نظیر آندرا، تالانگانای شمالی، بیهار، جارکاندا و منطقه مرزی آندرا - اوریسا، جوخه، شکل رایج سازماندهی نظامی در این جنگ است. جنبشهای خودجوش کارگری در نقاط تمرکز مختلف طبقه کارگر علیه سیاستهای اقتصادی جدید و لیبرالیزاسیون اقتصادی در حال سر بلند کردن است......

بگذارید شعله های انقلاب را از قله های هیمالیا تا کرانه دریاها گسترش دهیم. بگذارید جنوب آسیا به منطقه پایگاهی انقلاب جهانی تبدیل شود!

درفشهای سرخ مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را هر چه رفیعتر به اهتزاز درآوریم!

درود بر جنگ خلق در نپال، و در آندراپرادش، بیهار و دانداکارانیای هند!

جنگ خلق را در جنوب آسیا به پیش بریم!

مناطق پایگاهی را در جنوب آسیا بسازیم و تحکیم کنیم و گسترش دهیم!

در برابر توسعه طلبی هند مقاومت کنید و سرنگونش کنید!

جنبش ضد فئودالی و ضد امپریالیستی در جنوب آسیا را تقویت کنیم!

جنبشهای رهائیبخش ملی و جنگهای طبقاتی در جنوب آسیا را در هم آمیزیم!

زنده باد «کومپوزا»!

اول کتبر ۲۰۰۱

کمیته هماهنگی
احزاب و سازمانهای مائوئیست
جنوب آسیا (کومپوزا)

کمیته هماهنگی شامل حزب پرولتری پوربا بنگلا، کمیته مرکزی حزب پرولتری پوربا بنگلا، ام پ کا، سی سی پی (مائوئیست)، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (ناگزالباری)، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق)، مرکز کمونیستی مائوئیستی، آر س سی آی (مائوئیست)، آر سی سی آی (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)، و حزب کمونیست نپال (مائوئیست) است.

مصاحبه مجله انترناسیونالیستی «جهانی برای فتح»

با رفیق پراچاندا، صدر حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بخش اول

خوشوقتیم از اینکه مصاحبه با رفیق پراچاندا رهبر حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و جنگ خلق در آن کشور را ارائه می کنیم. این مصاحبه در روز ۲۸ ماه مه ۲۰۰۱ انجام شده است.

صدر پراچاندا، به خاطر انجام این مصاحبه با نشریه ما، از شما تشکر می کنیم. ما پیشرفتهای جنگ خلق را از همان ابتدا با علاقه و اشتیاق دنبال کرده ایم. موفقیت خیره کننده جنگ خلق در برانگیختن توده ها، طی فقط ۵ سالی که از آغازش می گذرد را چگونه توضیح می دهید؟

پیش از هر چیز می خواهم احساس مباهات خود از فرصتی که نشریه «جهانی برای فتح» برای این مصاحبه در اختیارم گذاشته، را بیان کنم. من از صمیم قلب از این نشریه متشکرم. «جهانی برای فتح» به خوبی جا افتاده و سلاح ایدئولوژیک رهبری کننده و مهمی برای پرولتاریای بین المللی است. کمک انترناسیونالیستی راستینی که نشریه شما و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آغاز و پایداری و گسترش جنگ خلق نپال کرد را عمیقا ارج می گذارم. حزب ما یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است و جنگ خلق نپال نیز یکی از گردانهای ارتش پرولتری بین المللی است. امیدوارم که در انجام وظایف تان همچنان پیشرفت کنید.

موفقیت عظیمی که جنگ خلق نپال طی دوره کوتاه پنجساله بدست آورده مبتنی بر عوامل ذهنی و عینی معینی است. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و واقعیت عینی به ما می آموزد که در عصر حاضر یعنی عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری، یک مبنای عینی جهانشمول و عمومی برای آغاز و پایداری و توسعه جنگ خلق در کشورهای تحت ستم و عقب مانده جهان سوم وجود دارد. به عقیده ما، مشکل عمده در اجرای استراتژی جنگ درازمدت خلق در چنین کشورهائی، مشکل تدارکات ذهنی است. جنبه عمده تدارک ذهنی، ایجاد یک حزب کمونیست رزمنده تراز نوین بر اساس مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است. بعد از اینکه مشکل رهبری از طریق مبارزه حاد علیه گرایشات غیر در جنبش پرولتری، و عمدتا علیه رویزیونیسم راست، حل شود، آنگاه گسترش سریع جنگ خلق امری اجتناب ناپذیر خواهد بود. توده ها به واسطه زمینه عینی استثمار و ستم و فقر در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره جهان سوم، هیچ بدیل دیگری غیر از شورش و انقلاب ندارند.

در نپال، نخستین اقدام ما درک صحیح علم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بود. برای اینکار تن به امواج مبارزه سرسختانه و مصاف جویانه ایدئولوژیکی دادیم که انقلابیون راستین کمونیست جهان علیه ضدانقلابی که بعد از مرگ مائوتسه دون در چین حاکم شد، به پیش می بردند. نقطه عزیمت خویش را سنتز انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی قرار دادیم که رفیعترین تبارز مبارزه آگاهانه طبقاتی بود؛ و بر این مبنا درگیر مطالعه جدی شدیم. بویژه ما با اشتیاق فراوان به مطالعه مبارزه ایدئولوژیکی پرداختیم که در روند تکامل حزب کمونیست پرو، حزب کمونیست انقلابی آمریکا و سایر کشورها سر بلند کرد. ما از طریق بحث متقابل ایدئولوژیک با کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کوشیدیم با گرایشات اصلی در دنیای امروز آشنا شویم و به بالاترین سطح از درک مشترک پرولتاریای بین المللی دست یابیم. بعلاوه ما کوشیدیم از جوانب مثبت و منفی جنبشهای انقلابی و ملی کشورهای مختلف، منجمله هند و فیلیپین و ترکیه و ایران و سریلانکا و غیره، درس گیری کنیم. خلاصه اینکه با انگیزه رفع عطش شناخت، رنج کشیدیم تا حزب را تا آنجا که ممکن بود از نظر ایدئولوژیک به آگاهی پیشرفته پرولتاریا مسلح کنیم. روند روشن شدن از نظر ایدئولوژیک به شکل اجتناب ناپذیری به مبارزه طبقاتی توده های نپال و مبارزه علیه انواع مختلف فرصت طلبی راست گره خورده بود. ما درک پیشرفته پرولتاریای بین المللی را نقطه عزیمت قرار دادیم و بدین طریق، شکل های مختلف مشی توده ای را برای ارتقاء درک و خواست رهائی در ذهن مردم نپال بکار بستیم. حزب بر اساس اصل متحد کردن توده ها تحت هر شرایط، تاکتیکهای متفاوت علنی و مخفی، قانونی و غیر قانونی، پیشروی و عقب نشینی و غیره را اتخاذ کرد. ما تجارب انشعاب و اتحاد در جنبش کمونیستی را جمعبندی کردیم. ما برای گسترش پیوند خود با توده ها بر ایجاد تشکلات توده ای گوناگون و مجامع عمومی و امثالهم تاکید نهادیم. حزب در جریان همه این کارها از سیاست قاطعیت استراتژیک و انعطاف تاکتیکی با جدیت ویژه پیروی کرده است.

بالاخره اینکه، حزب به دنبال یک تحقیق جدی در مورد درسهای مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و ویژگیهای بین المللی و ملی در حال حاضر، به تعهد تئوریک خود به مارش عظیم بسوی کمونیسم جنبه عملی بخشید و در ۱۳ فوریه ۱۹۹۶ آغاز جنگ خلق را اعلام کرد و سراسر جامعه را با این حرکت شورشگرانه به لرزه در آورد. جنگ خلق در پی اجرای ٦ نقشه استراتژیک به سطح بالای کنونی رسیده است. این نقشه ها بر سیاستهائی اساسی نظیر عملیات غیر متمرکز درون یک نقشه و فرماندهی متمرکز، تعادل بین تعرضات سیاسی و نظامی علیه دشمن، توجیه سیاسی عمل نظامی و توجیه نظامی عمل سیاسی، استفاده از تضادهای درون دشمنان برای منفرد کردن دشمن عمده، سازماندهی و بسیج توده ها به سریعترین و بهترین شکل ممکن آنگونه که رفیق مائو مطرح کرد و غیره استوار بود. به عقیده ما، کلید واقعی توسعه سریع جنگ خلق، آمیزش علم انقلاب پرولتری با ضرورت و روحیه مبارزه جویانه خلق نپال است. به عبارت دیگر، عامل عمده و تعیین کننده این توسعه، خط صحیح ایدئولوژیک و سیاسی حزب است.

در ماه های اخیر گزارشاتی درباره عملیات نظامی نیروهای مسلح خلق در سطحی کاملا نوین بدستمان رسید... در حال حاضر کار ایجاد ارتش خلق به کجا رسیده است؟

حزب بر مبنای اصول جهانشمول مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم یعنی «بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد»، «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» و «دریای مسلح توده ها» که از ملزومات انقلاب است، در پی ایجاد ارتش خلق بوده است. سیاست حزب این بوده که مناطق پایگاهی و مناطق چریکی را در سراسر کشور ایجاد کند و بدنه کامل نیروهای مسلح، متشکل از نیروی اصلی، نیروی فرعی و نیروی پایه (یا محلی) را بسازد. ما در زمینه تثبیت شکل های عملیاتی، اولویت های چهارگانه را به ترتیب زیر مشخص کرده ایم: اول، کمین و مین گذاری؛ دوم، حمله برق آسا و کوماندوئی؛ سوم، شکل های مختلف تخریب؛ و چهارم، در موارد مناسب ترور افراد دست چین شده. حزب برای اینکه مشارکت توده ها در عملیات مسلحانه را تضمین کند، عملیات توده ای مسلحانه و نیز تبلیغات مسلحانه را به مثابه بخشی از کارزارهای نظامی تشویق کرده است. چنین کارزارهایی، نقش مهمی در تضمین مشارکت توده ها در جنگ خلق بازی کرده است. اینک ارتش خلق با پیروی از اصل «آموختن جنگ از طریق جنگیدن» در موضع هدایت عملیات موفق در سطح گردان (۷۰۰ نفره) به مثابه واحد تشکیلات نظامی،

بقیه در صفحه ۳۳